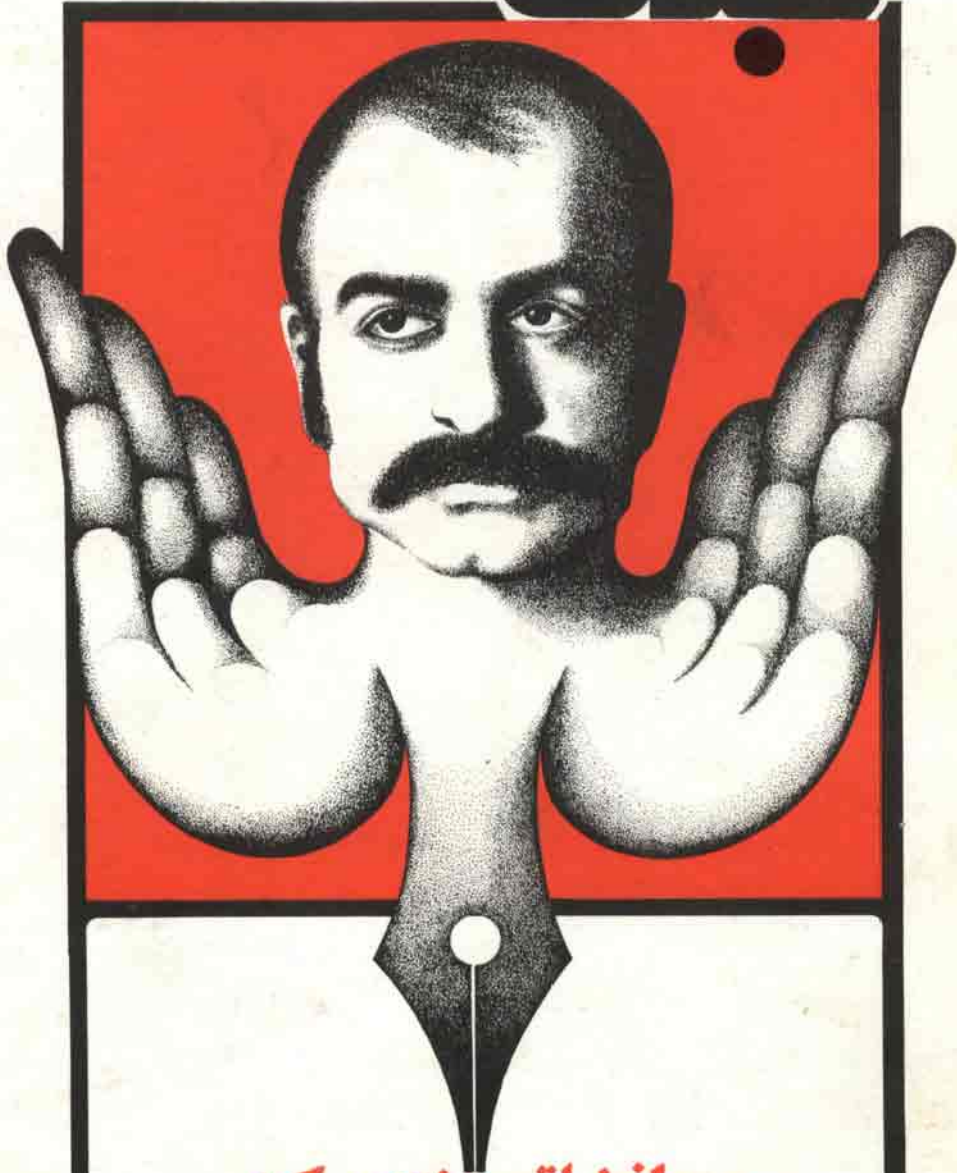


۲۷

سال اول

۲ اسفندماه ۱۳۵۸

# کتابخانه جمعه



من از خلقم دفاع میکنم

طرح روی جلد از: تورنگ  
به مناسبت سالگرد خسرو گلسرخی

## اشتراک ویژه

با ارائه کارت تحصیلی ۵ شماره  
۳۵۰ ریال



هفته‌نامه سیاست و هنر

سردبیر: احمدشاملو

با همکاری شورای نویسندگان

تزیین و تنظیم صفحات: ابراهیم حقیقی

مکاتبات با صندوق پستی ۱۱۳۲-۱۵ (تهران)

مرکز بختی: تلفن ۸۳۸۸۳۲ (تهران)

قابل توجه خوانندگان و همکاران

دست به‌کار تنظیم شماره‌هائی از  
کتاب‌جمعه هستیم. به‌ترتیب:

- ویژه فلسطین
- ویژه آفریقا

چنانچه مطالب و اسناد و بررسی‌ها و  
تصاویر جالبی در این زمینه‌ها در اختیار  
دارید، ما را به‌هرچه بُربارتر کردن این  
ویژه‌نامه‌ها یاری کنید! زمان دقیق انتشار هر  
یک از این ویژه‌نامه‌ها بعداً اعلام خواهد شد.

مطالب رسیده به‌هیچ عنوانی قابل  
استرداد نیست. شورای دبیران در حکم و  
اصلاح مطالب آزاد است.

بهای اشتراک

برای ۵۰ شماره ۴۰۰۰ ریال

برای ۲۵ شماره ۲۲۵۰ ریال

برای ۲۵ شماره در اروپا ۳۲۵۰ ریال

برای ۲۵ شماره در آمریکا ۴۰۰۰ ریال

که قبلاً دریافت می‌شود

خواستاران اشتراک می‌توانند مبلغ لازم را  
از نزدیک‌ترین شعبه هر یک از بانک‌ها به‌حساب  
شماره ۴۲۰ بانک سپه (شعبه اتو بانک باشگاه)  
واریز کنند و رسید آن را به‌ضمیمه نشانی خود و با  
قید این که مجله را از چه شماره‌ئی می‌خواهند  
به‌نشانی پستی «کتاب‌جمعه» بفرستند.

برای تکمیل بایگانی کتاب‌جمعه، در  
زمینه تصاویر شخصیت‌ها و وقایع جهان  
سیاست، و علم و هنر به‌یاری شما نیازمندیم.  
چنانچه تصاویری در این زمینه‌ها دارید برای  
ما بفرستید.

شماره‌های گذشته هفته‌نامه را می‌توانید از  
کتابفروشی‌های مقابل دانشگاه تهران تهیه کنید.

بها ۱۰۰ ریال

# کتابخانه

سال اول  
۲ اسفندماه ۱۳۵۸

## ۲۷

● سیاهکل ۲۹ ..... ۱۴۲

قصه

● آ. بابا، قیقام  
شهرزاد ..... ۳۳

شعر

● دو شعر از کویا  
ربرتو فریاندز رتامار  
نیکلای گوی لین  
فرهاد غیراتی ..... ۳۷

● شعری از محمد مختاری  
چند شعر از لویی ویکالتانو  
..... ۳۸  
..... ۵۶

پرسش و پاسخ

● صفت شهر لُحما  
..... ۱۱۶

چلو دانشگاه

..... ۱۲۲

از میان نامه‌ها

..... ۱۲۵

صندوق پستی  
۱۱۳۲-۱۵

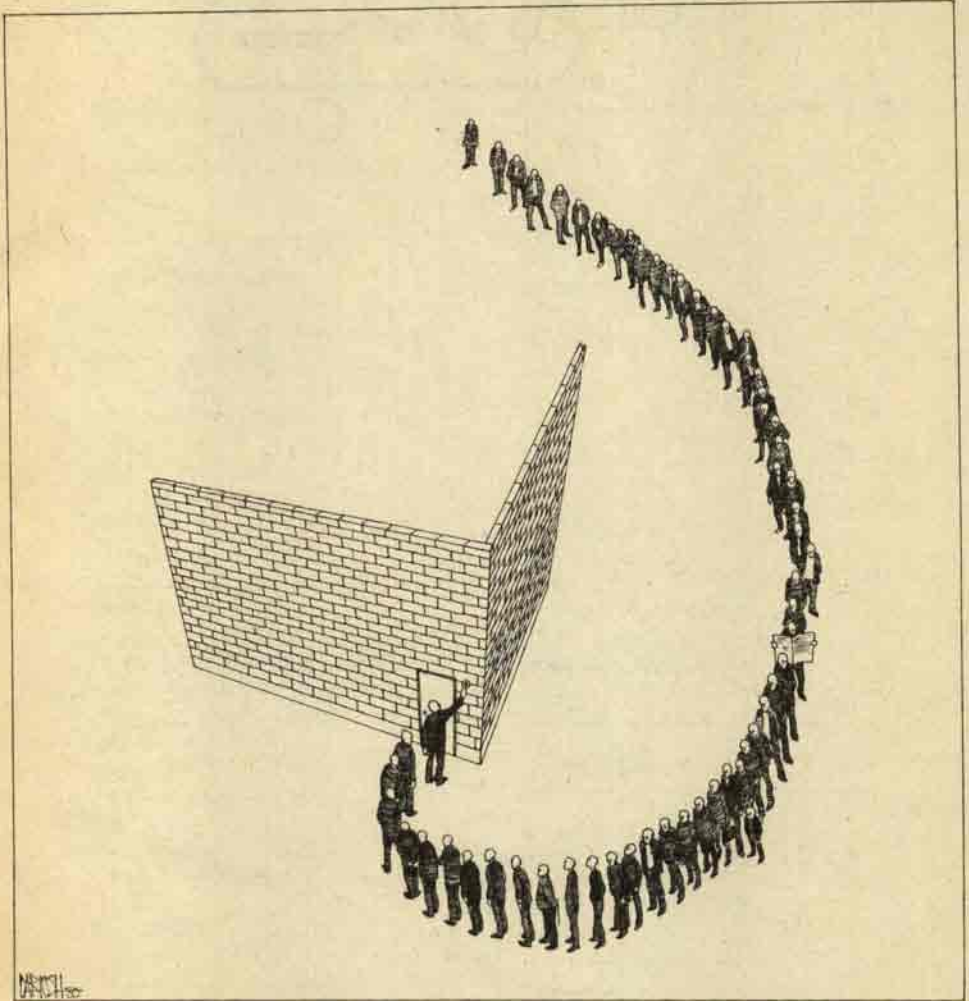
..... ۱۳۱

طرح و نگار

- طرحی از داریوش رادپور ..... ۲
- دو هزار و پانصد سال نکبت به پایان می‌رسد  
عکس‌هایی از فرشاد فرهی ..... ۱۷
- طرحی از آلبین زنگلی ..... ۵۵
- طرحی از استاین برگ ..... ۱۰۴

مقالات و مقالات

- آخرین صفحه تقویم  
م. مراد ..... ۳
- حزب توده و کانون نویسندگان ایران (۳)  
باقر پرهام ..... ۹
- وابستگی و توسعه در آمریکای لاتین  
فرناندو هنریک کاردزو ..... ۴۰
- نویسنده و موقعیت اجتماعی (۲)  
خوان فرانکو ..... ۵۹
- چگونه سیا مطبوعات و تلویزیون را «هدایت»  
می‌کند  
بیتز بیسکیند ..... ۸۵
- م. آزاد ..... ۹۳
- عملکرد دموکراسی در آمریکای لاتین (۳)  
گوران تریوون ..... ۹۳
- آزاده ..... ۹۳
- گفت‌وگو با شوستاکوویچ ..... ۱۰۲
- م. سجودی ..... ۱۰۲
- گرسنگی کتاب ..... ۱۰۵
- دکتر علی شکونی ..... ۱۰۵
- شطرنج جوانان  
ج. ان. وانگر ..... ۱۱۹
- جهانگیر افشاری ..... ۱۱۹



## آخرین صفحه تصویر

در شرایطی که تابع و متغیرها رابطه‌ی انتظام یافته دارند جا به جا شدن يك عامل می‌تواند تأثیری قابل پیش‌بینی در کل معادله داشته باشد. اما با وجود متغیرهای بسیار در شرایط کنونی ایران، دستکاری در يك عامل به کل قضایا صورتی تازه می‌دهد: پس و پیش شدن انتخابات ریاست جمهوری و مجلس شورای ملی شرایطی ایجاد کرده که هر عامل و هر نیروی را باید دوباره در کل سیستم سنجید و ارزیابی کرد؛ و چنین ارزیابی دوباره‌ای، بر مجموعه روابط تأثیری اساسی گذاشته است.

اگر حزب جمهوری اسلامی توانسته بود نماینده اش را به مقام ریاست جمهوری برساند اکنون وضع چگونه بود؟ پاسخ این سؤال، حدس و گمان بسیار نمی‌خواهد. در هر حال آنچه عملاً اتفاق افتاده جریان‌ی است کاملاً مغایر سیاست «انقلاب پس» و بازگشت اوضاع به حال «عادی». در شرائط حاضر هر نیروی فرصت دارد که يك بار دیگر امکاناتش را بسنجد و در متن حرکت سیاسی جامعه جا به جا شود. کسانی با تردید و بدبینی از خود و دیگران می‌پرسند که آیا حاصل قیام بهمن ۵۷ باید رئیس جمهوری شدن ابوالحسن بنی‌صدر باشد اما حتی اینها نیز بهم ریختن طرح‌های «حزب جمهوری اسلامی» را بیشتر به حرکت انقلابی مردم نزدیک می‌دانند.

آنچه باید با دقت و به جای خود ارزیابی شود اختلاف‌های درونی جناح‌های قدرتمند، یا به بیان دیگر کشمکش میان «نامزدهای تأیید شده» است. «حزب جمهوری اسلامی» در روزهای آخر انتخابات دست به چنان تبلیغات تندی علیه بنی‌صدر زد که برای کسان بسیاری، از او سیمای «قربانی مرتجعان» را ساخت. کار حتی به آنجا کشید که از بنی‌صدر به عنوان مرتد از اصل «ولایت فقیه» یاد کردند. چنان که تجربه شد، همه این‌ها نتیجه عکس داد. بنی‌صدر از برخورد صریح با موضوع «ولایت فقیه» پرهیز کرد و با زیرکی از تبلیغات منفی رقیبان به سود خود بهره گرفت.

آیا مردم يك بار ديگر حاکمان را فریب داده‌اند؟ شاید. اما در هر حال، همیشه ابتدا قدرتمندان دست به فریبکاری می‌زنند. بنابراین، واکنش‌های مردم را دفاع هم می‌توان تلقی کرد.

اما، با این همه، پیروزی بنی‌صدر بر جناحی از روحانیان قدرت‌طلب و انحصارگر را نباید از حد «پدیده‌ئی مهم» به حد «مهم‌ترین مقوله» رسانند. درست است که روحانیان نتوانسته‌اند قدرت سیاسی و اجرایی به دست آمده را نگاهدارند و به تدریجی که اوضاع پیش می‌رود حکومت مستقیم روحانیت بر سر کار نخواهد آمد؛ اما پیش از بررسی برنامه‌های بنی‌صدر به این نکته نباید پرداخت و نوع لباس هیأت اجرایی کشور را اصل موضوع قرار نباید داد. فقط فاصله گرفتن یا نگرفتن از نظام سرمایه‌داری وابسته کنونی معیار سنجش دولت جدید است و نه هیچ چیز دیگر.

«حزب جمهوری اسلامی» در بازی همه با هیچ و حالا با هرگز برنده نشد. در نیمه کار «مجلس خبرگان» و بالا گرفتن زمزمه انحلال آن، آیت‌الله خمینی ضمن تأیید در بست «مجلس خبرگان» از «حزب جمهوری اسلامی» نیز پشتیبانی کرد و از سران آن خواست که انتخابات مجلس شورای ملی را نیز در دست بگیرند. اما امروز با چنان پشتوانه‌ئی، «حزب جمهوری اسلامی» چنان در تنگنا افتاده که جز جرزدن در بازی راهی برابر خود نمی‌بیند. آیت‌الله بهشتی در مصاحبه‌ئی صریحاً به شکست حزب اعتراف کرد و گفت که این حزب باید «بازسازی» شود.

برنامه‌ئی که «حزب جمهوری اسلامی» از آغاز به آن پرداخت، تسخیر هر چه پیش‌تر مواضع قدرت بود و اجرای آن هنوز ادامه دارد. در پاسخ به شکست نابودکننده این حزب در ماجرای فارسی، به جای دست زدن به تبلیغات اصولی و منطقی و ارائه مثلاً برنامه‌های مردم‌پسند و تازه، همه تلاش سران این حزب صرف تنگ کردن عرصه مبارزه بر حریفان می‌شود. طرح منطقه‌ئی کردن انتخابات مجلس شورای ملی در تهران حتی روی کاغذ هم نتوانست پیاده شود. تا دو روز پیش از سوگند خوردن بنی‌صدر حضور آیت‌الله خمینی، «شورای انقلاب» اصرار داشت که رئیس جمهوری باید در برابر مجلس سوگند بخورد و آنگاه رسمیت یابد. هراس از انحلال شورای انقلاب، حسن حبیبی، سخنگوی آن را چنان به متناقض‌گویی انداخت که گفت انحلال این شورا به نظر آیت‌الله خمینی بستگی دارد، اما تا تشکیل مجلس شورای ملی به کارش ادامه خواهد داد.

با جلوس بنی‌صدر در صدر شورای انقلاب و منتفی شدن طرح انتخابات منطقه‌ئی در تهران، اکنون سران حزب جمهوری اسلامی دست به تحریف قانون اساسی زده‌اند: دو مرحله‌ئی شدن انتخابات مجلس شورای ملی و تأیید «معمدان» محلی، تقلب رسمی، علنی و برنامه‌ریزی شده است. قانون اساسی، مستقیم و مخفی بودن انتخابات مجلس شورای

۱. «در يك سال گذشته، حزب جمهوری اسلامی [به صورت يك مجموعه‌ئی که با هم پیوند عاطفی داشت توانست در موارد معینی نقش‌هایی را ایفا کند. ولی هرگز این‌ها در يك حد نقش يك حزب سیاسی جا افتاده نبود. ما موفق به ایجاد يك تشکیلات منسجم نشدیم... در بسیاری جاها الان حزب حضور ندارد...» (کیهان، ۲۷ بهمن ۵۸).

ملی را تصریح می‌کند. بنابراین، دخالت «معمدان» و ریش سفیدها نقص مستقیم بودن انتخابات است. در کنار این، دو مرحله‌نی شدن انتخابات برای رسیدن نمایندگان منتخب به اکثریت مطلق، به آن معناست که هر کس می‌تواند دوبار رأی بدهد. با چنین روشی، يك نیرو یا جناح یا حزب می‌تواند همه آرا را در دور اول متوجه چند تن از نامزدهایش کند. و سپس در دور دوم، همین آرا به چند نامزد دیگر همان حزب داده خواهد شد. در واقع، انتخابات دو مرحله‌نی به معنای گذاشتن ضریب برای آرای هر جناحی است: قدرتمندها به نسبت قدرت‌شان دوبار قوی‌تر می‌شوند و کوچک‌ترها به نسبت محدودیت‌شان دوبار ضعیف‌تر.

استدلالی که مقامات وزارت کشور برای پیش گرفتن این شیوه می‌آورند این است که مرجعیت هر نماینده باید به حد قابل قبولی برسد. در این حرف، فلسفه انتخاب نماینده یکسره نادیده گرفته شده است. در مورد ریاست جمهوری، با همه غیردموکراتیک بودن انتخابات دو مرحله‌نی، فرض بر این است که رئیس جمهوری قدرت اجرایی دارد و مرجعیت او همه مردم را در برمی‌گیرد. اما نماینده پارلمان، نمایندگی گروهی از مردم را بر عهده دارد و مجموع نمایندگان که در يك مورد معین به توافق می‌رسند و لزوم اکثریت مطلق آرای مثبت در مجلس، به معنای توجه به کلیت آن است نه تکیه بر میزان مرجعیت فرد فرد آن‌ها. داستان مرجعیت قابل قبول هر نماینده - که گویا باید با اکثریت مطلق آرا به دست آید - چیزی جز سفسطه آشکار و نقض اساس پارلماناریسم نیست. پس از همه این‌ها، تغییر عنوان مجلس شورای ملی به «مجلس شورای اسلامی» را نیز نمی‌توان جز دست‌اندازی دلبخواه در مصوبات «مجلس خبرگان» به حساب آورد.

قاعده خود ساخته دیگر، اعلام وفاداری به قانون اساسی است. در تب داغ اشغال سفارت آمریکا، این نکته از بسیاری نظرها دور ماند که در پایان تدوین قانون اساسی، از نمایندگان مجلس خبرگان برای کل آن رأی‌گیری نشد. بنابراین، حتی خود مؤلفان قانون اساسی حاضر نیز با بخش‌هایی از آن مخالفند، با قسمت‌هایی موافقت و به‌باره‌نی اصول رأی ممتنع داده‌اند. در این حال، چگونه می‌توان از دیگران خواست که تمام اصول این قانون را درست تأیید کنند؟ از این گذشته، حتی پیش از همه پرسشی برای «قانون اساسی خبرگان»، موافقت شد که برای آن متممی فراهم شود. «سوگند وفاداری» به يك موضوع متغیر تا چه اندازه اعتبار دارد؟

\*\*\*

در این میان، بنی‌صدر سیاسی را که در انتخابات ریاست جمهوری در پیش گرفته بود با دقت و ظرافت بیش‌تری دنبال می‌کند. در آن هنگام، بنی‌صدر تنها نامزدی بود که به حذف مسعود رجوی اعتراض کرد و از این کار هیچ زبان ندید. حتی پیش از پایان یافتن شمارش آراء، بنی‌صدر به جلب اپوزیسیون بیرون مانده، برای به دست آوردن اکثریت در مجلس شورا پرداخت. بنی‌صدر در هر فرصتی موقعیت دشوار مجلس مخالف رئیس

۲. اصل شصت و دوم: مجلس شورای ملی از نمایندگان ملت که بطور مستقیم و با رأی مخفی انتخاب می‌شوند تشکیل می‌گردد.

شرایط انتخاب‌کنندگان و انتخاب‌شوندگان و کیفیت انتخابات را قانون معین خواهد کرد.

جمهوری را تذکر می‌دهد.

از آن سو «حزب جمهوری اسلامی» در کنار تراشیدن موانع خودساخته وجور واجور برای انتخابات «آزاد» روش تبلیغاتی عجیبی در پیش گرفته که بعید است بیش از شکردهای ناکام مانده دیگر مؤثر افتد. این حزب که تا روز پیش از انتخابات ریاست جمهوری از پیروزی درخشان انقلاب سخن می‌گفت، دو روز پس از رأی‌گیری در روزنامه‌اش هشدار داد که انقلاب در خطر است. در سر مقاله روزنامه «جمهوری اسلامی» یکشنبه ۷ بهمن، شرائط امروز با اوضاع دوران مصدق مقایسه شد. مقاله‌ئی دیگر در همان شماره به‌هواداران هنوز باقی مانده حزب دلگرمی می‌داد که ریاست‌جمهوری بدون مجلس و شورای نگهبان و دیوان عالی کشور قادر به هیچ کاری نیست و «مهم‌ترین... امور در اختیار فقیه ولی امر است». اخطار همین مقاله پس از آن نیز بارها در روزنامه «جمهوری اسلامی» تکرار شده: «مبادا مجلس ما از متن مردم به‌دور باشد و اعضای آن را اشرف‌زادگان تحصیلکرده پر کنند...»

«حزب جمهوری اسلامی» مانند تبلیغاتش پیرامون بی‌اعتقادی بنی‌صدر به ولایت فقیه، در برخورد به سیاست‌های او نیز همه جوانب را نسنجیده است. در حالی که «شورای انقلاب» به کنفرانس سران اسلامی پاکستان نماینده می‌فرستاد، بنی‌صدر زیرکانه از این کار اظهار بی‌اطلاعی کرد و در زمانی که موضوع اسناد سفارت آمریکا درباره «حزب جمهوری اسلامی» مایه شایعات فراوانی شده، شیوه برخورد ارگان‌های تبلیغاتی این حزب به گونه‌ئی است که حالت مبارزه یا بنی‌صدر به عنوان «هوادار مستقیم آمریکا» را القا می‌کند. اشاره‌های ضمنی آشکار به «جیره خواران کنونی و آینده آمریکا» در مقاله‌های روزنامه «جمهوری اسلامی» شاید سبب شده که بنی‌صدر در کنار تأکید بر خطر دو ابرقدرت، آمریکا را دشمن اصلی معرفی کند، اما در همین حال، فرصت را برای بیان مخالفت اساسی‌اش با گروگان‌گیری از دست نمی‌دهد.

بنی‌صدر در کنگره‌ئی که قرارش را بیدرنگ پس از انتخابات گذاشته بود، و نیز در مصاحبه‌هایش، از همه نیروهای سیاسی برای ورود به مجلس شورای ملی دعوت کرده است. در حالی که «حزب جمهوری اسلامی» وارد مبارزه‌ئی تند و حتی خشونت‌بار با «مجاهدین خلق» شده، بنی‌صدر دعوت «چریک‌های فدائی خلق» برای مناظره تلویزیونی را می‌پذیرد. تبلیغات «حزب جمهوری اسلامی» علیه بنی‌صدر، در برابر سابقه و رفتار و روش‌های سران آن، دشوار بتواند شیوه‌های تبلیغاتی بنی‌صدر را خنثی کند - چه رسد به آن که مایه اعتباری برای این حزب شود. تبلیغات ناامیدانه و حساب نشده «حزب جمهوری اسلامی» چنان ناگهان و بی‌مقدمه جبهه‌های تازه‌ئی را می‌گشاید که مقاله‌ئی در روزنامه ارگان آن، آیت‌الله طالقانی را در کنار رجوی، خیابانی، امیرانظام، میناچی، چریک‌های فدائی خلق و جبهه دموکراتیک ملی گذاشت و بی‌دریغ به‌همه تاخت («رجعت به سوی فطرت الهی انسان»، روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۷ و ۲۸ بهمن ۵۸). اگر مخالفان «حزب جمهوری اسلامی» بای این حزب را در حمله به آیت‌الله طالقانی به‌میان کشیده بودند شاید گمان طرح و توطئه پیش می‌آمد، اما زمانی که خودشان این کار را می‌کنند چه باید گفت؟



در چنین شرائطی به نظر می‌رسد که بنی‌صدر برای بیرون راندن سران «حزب جمهوری اسلامی» از صدر قدرت نیاز به تلاش چندانی نداشته باشد. اگر این حزب اعتبار سیاسی درخور توجهی داشت، آنگاه سهمی که بنی‌صدر می‌بایست به مخالفان دیگر بدهد شاید زیادتر بود. اما با شیوهی که «حزب جمهوری اسلامی» در پیش گرفته - و آن را با اصرار تمام ادامه می‌دهد - هر حرکت مثبت بنی‌صدر انعکاسی چند برابر می‌یابد. اگرچه او تاکنون علناً دربارهٔ دو مرحله‌نی شدن انتخابات نظری نداده، اما دیر یا زود باید موضع بگیرد. در حالی که تقریباً همهٔ نیروهای سیاسی به تقلب برنامه‌ریزی شدهٔ انتخابات دو مرحله‌نی معترض‌اند، مخالفت بنی‌صدر با این کار مایهٔ اعتبار تازه‌ئی برای او خواهد شد - اعتباری که به‌بهای تزلزل و انزوای بیش از پیش «حزب جمهوری اسلامی» فراهم می‌شود.

از سوی دیگر، بنی‌صدر برای معرفی کابینه‌اش شتابی نشان نمی‌دهد. چنان که پیداست، درگیری‌های بیرون و درون شورای انقلاب محیط مساعدی برای وارد کردن شخصیت‌های تازه نیست. درگیردار اتهام و حمله و پرونده‌سازی و افشاکاری‌های گوناگون، منطقی است که بنی‌صدر اعضای کابینه‌اش را از آسیب‌های نالازم در امان نگاهدارد. خود او بر این نکته انگشت گذاشته که ترکیب کابینه باید با ترکیب مجلس هماهنگ باشد. با این شیوه برخورد، بنی‌صدر رأی‌دهنده‌ها را به‌نحوی در انتخاب اعضای هیأت دولت نیز سهم کرده است. و این نکته هم به‌زیان حزبی است که وزیرانش در چهار ماه گذشته کم‌ترین درخششی نداشته‌اند.



آیا هنگام آن رسیده که کارنامهٔ يك سالهٔ حکومت جدید ارزیابی شود؟ یقیناً در يك سال گذشته جریان‌های کم و بیش متفاوتی در عرصهٔ سیاست ایران مجال ظهور یافته‌اند که مجموع روش‌ها و خطوط آن‌ها را نباید در يك کارنامهٔ واحد گذاشت. اما می‌توان مخرج مشترکی برای چند خط عمدهٔ سیاسی حاکم بر کشور یافت: این که تمایل به فاصله‌گرفتن از نظام گذشته تا چه اندازه نیرومند بوده است. بازرگان و دولت موقت و همفکرانش اصرار داشتند که عصر روز ۲۲ بهمن ۵۷ دورهٔ «تخریب» به پایان رسیده و اکنون عصر «سازندگی» است. این تلقی، از دو سو با مخالفت شدید روبرو شد و هوادارانش از میدان رانده شدند: برای مردم و نیروهای ترقی‌خواه و انقلابی پذیرفتنی نبود که با رنگ و لعاب زدن به میراث نظام سلطنت به‌بازی با آن سرگرم شوند. از سوی دیگر، روحانیت که ناگهان با خلاء‌ناشی از سقوط یکی از «نیرومندان» ترین حکومت‌های جهان سوم روبرو شده بود، سهمی اساسی - اگر نگوئیم که همه چیز را - می‌خواست. دورترین افق موعود بازرگان، چیزی جز دولت مستعجل دکتر مصدق نبود که مردم آن را پشت سر گذاشته‌اند. حیرت و شعف بازرگان از آشنائی با دستگاه‌های اداری عریض و طویل، برای کسانی که از سرگردانی در هزار توهایی

حکومت به‌جان آمده بودند نامعقول و عجیب می‌نمود. روحانیت طالب قدرت اجرایی نیز دست نخوردن این سیستم اداری را به‌معنای بیرون ماندن خود از دایره دولت و سیاست می‌دید.

اما پس از کنار رفتن دولت موقت فرصت این تجربه پیش آمد که روحانیان معترض به‌بازرگان، نشان بدهند چگونه دولتی و با چه ابزاری می‌خواهند. یکی از روزنامه‌های صبح، در آذرماه گذشته عکسی از هاشمی رفسنجانی، خرم و خندان و در پشت میزی عظیم در اتاق مجلل وزارت کشور چاپ کرد. در همین حال، به‌کسانی که منتظر ایجاد «دولت اسلامی» بودند هیچ توضیحی داده نشد که حساب‌های متعدد خمس و سهم امام مراجع تقلید تا چه وقت از حساب‌های وزارت دارائی و اموراتصادی دولت جمهوری اسلامی ایران جدا خواهند ماند و کم‌ترین زمینه‌نی برای یکی شدن مقامات دولتی و نمایندگان امام در استان‌ها ارائه نشد.

همفکران مهدی‌بازرگان هرگز پنهان نکردند که «مصلحت» مملکت در «بازسازی» دستگاه دولت و کار کردن با آن است. در برابر این گروه، روحانیت مصدر قدرت، علیرغم همه اعتراض‌هایی که می‌کرد، حتی در به‌کار کردن این دستگاه نیز توفیق نیافت. حسن نریه مؤمن به‌لیبرالیسم، صنعت نفت را به‌همان شکل پیشین می‌خواست و مایل به‌ادامه کار با کمک کارشناسان همکار رژیم سابق و ابقای وضع گذشته بود. جانشین او، نشانه‌نی به‌دست نداده است که با کمک یا بدون کمک همان کارشناسان می‌تواند اوضاع نفت را روبه‌راه کند.

بی‌آن که نیازی به‌ذکر تک‌تک موارد باشد می‌توان به‌عیان دید و نتیجه گرفت که نهادهای کشور نه در دوره دولت موقت و نه در حکومت «شورای انقلاب» تغییر اساسی نکرده است. خرده‌گیران در برابر هر اقدام تازه‌نی - مثلاً جهاد سازندگی یا نهضت سوادآموزی - بی‌درنگ یادآوری می‌کنند که همین کارها - با عنوان‌هایی مانند سپاه دین و دانش و بهداشت و غیره - پیش‌تر هم شده بود و چیزی را از بنیاد، و در جهت بهبود، عوض نکرد.

در جا زدن در نظام گذشته، البته، تمام قضیه نیست. پاره‌نی برنامه‌های تازه، در عمل، اجرای مصرائه نادرست‌ترین طرح‌های رژیم سابق است. طرح تبلیغاتی و تندروانه و بی‌بنیاد خانه‌سازی در تهران و اعلام «به‌صفر رسیدن بهای زمین» که نوعی سرمایه‌گذاری پر سود بود، هجوم مهاجران حاشیه‌نشین به‌تهران را تشدید کرد. اکنون، در کنار مشکلات قدیمی، پاره‌نی دردهای تازه - و قابل پیشگیری - نیز نیاز به‌درمان دارد.

هفتاد و پنج درصد آرائی که به‌بنی صدر داده شد انعکاس بارز سرخوردگی و ناکامی است. بنی صدر تقریباً هیچ برنامه جامع و عمل‌پذیری ارائه نکرده، اما این قدر هست که از آینده و برنامه‌های آینده سخن می‌گوید. اگرچه طرحی برای بازسازی دستگاه دولت در اختیار کسی نگذاشته اما دست کم، برخلاف دولت موقت، از دینوسور عظیم و زمین‌گیر اداره‌های دولتی با اشتیاق سخن نمی‌گوید. کم و بیش همانند روحانیانی - که در مکتب آن‌ها پرورش یافته - فرهنگ منحط حاکم بر جامعه را رد می‌کند، اما در اولویت دادن بقیه در صفحه ۱۴۱

## حزب توده و کانون نویسندگان ایران (۳)

۲-۲. کنگره فرمایشی نویسندگان و شعرا و فعالیت

برای بنیادگذاری کانون نویسندگان ایران

۲-۲-۱. سخن مدعیان

در مقاله قبلی گفتیم که در بحبوحه تمرکز قدرت سیاسی در دست شاه و دربار پهلوی و گرایش رژیم به سمت توتالیتر شدن و سلطه یافتن بر کلیه شئون زندگی اجتماعی ایران، دو چیز بیش از همه زمینه برانگیختگی هسته‌های روشنفکری نسبتاً آگاه و متعهد جامعه در برابر اقدامات دستگاه شد و شرائطی را فراهم آورد که این گروه از روشنفکران به فکر تشکل بیش‌تر بیفتند و بکوشند تا در برابر اقدامات جابرانه و فراگیر رژیم واکنشی مناسب نشان دهند. یکی تشدید اختناق و سانسور و تعمیم حاکمیت مطلق آن بر مطبوعات و دیگر وسائل نشر اندیشه؛ و دیگری کوشش‌های دستگاه برای هر چه بیش‌تر زینت المجالسی کردن روشنفکران و جذب آنان در فعالیت‌های فرمایشی به‌نفع رژیم. نمونه بارز اقدامات نوع اخیر تصمیم دستگاه به ایجاد کنگره‌ئی از شعرا و نویسندگان و مترجمان در سال ۱۳۴۶ بود.

برای آن که حق مطلب به‌خوبی ادا شود. باید بر زمینه‌های اجتماعی فوق نقش برخی از افراد و شخصیت‌های روشنفکری را، که در آن روزگار وانفسا هرگز تسلیم نشدند و فعالیت و زندگی آنان همیشه، در مجموع، بر محور آگاهی دادن و ایجاد تعهد بیش‌تر نسبت به مردم در برابر دستگاه ستم جریان داشت، نیز تأکید کنیم و آن را یکی از عوامل مؤثر در جمع و جور شدن اهل قلم و کوشش برای بنیادگذاری کانون نویسندگان ایران به‌حساب آوریم. این توجه به‌ویژه از آن رو ضروری است که جریانات و سوابق فعالیت‌های گذشته در تاریخ مبارزات اخیر ملت ایران، پس از پیروزی انقلاب، وجه المصلحه فرصت‌طلبی‌ها و نام و کام‌جوئی‌های بسیار شده، و کم نیستند مدعیانی که با تکیه بر آن سوابق می‌کوشند تا همه چیز را به‌خود نسبت دهند و با ایجاد هیاهوی تبلیغاتی واقعیات گذشته را به‌نحوی که مطلوب آنان یا به‌نفع گرایش‌های سیاسی دلخواه‌شان است بازگو کنند. این مسأله به‌ویژه در قضیه «شب‌های شعر و سخنرانی» کانون نویسندگان ایران و ماجرائی که به‌دنبال آن پیش آمد و نخست به‌تعلیق عضویت و سپس به‌اخراج پنج تن از اعضای کانون و استعفای جمعی از هواداران اخراج‌شدگان از کانون منجر شد پیش آمد. جنجالی برانگیخته شد که طی آن اخراج‌شدگان و هواداران فکری آنان کوشیدند به‌افکار عمومی مردم ایران چنین وانمود کنند که گویا این دسته از اعضای اخراج‌شده یا مستعفی از بنیادگذاران حرکت کانون نویسندگان ایران و «رکن عمده» آن بوده‌اند.

آقای به‌آذین به‌عنوان سخنگوی پنج عضو اخراج‌شده، بارها خود بر این مطلب بافتاری کرده است. ایشان در نامه سرگشاده خود به‌هیأت دبیران کانون نویسندگان ایران

مورخ ۵۸/۸/۲۶ که بعداً در «اتحاد مردم» مورخ ۵۸/۸/۲۸ منتشر شد می‌نویسد کانونی که «خود بنیادگذار آن بوده‌ایم»: آقای ناصر ایرانی در مقاله «سرنوشت کانون نویسندگان ایران» [جنبش، مورخ ۵۸/۸/۲۸] ضمن اشاره به اختلافات داخلی کانون، آقای به‌آذین و دوستان‌شان را «گروهی از بنیان‌گذاران» کانون می‌داند: روزنامه مردم، ارگان مرکزی حزب توده، در شماره ۱۳۵ مورخ ۵۸/۱۰/۱۵ خود، طی مقاله مفصلی به‌دفاع از اخراج‌شدگان برخاسته می‌نویسد: «گروهی از برجسته‌ترین و مشهورترین مبارزان ضد رژیم سلطنتی<sup>۱</sup> و دست‌نشانده امپریالیسم را که خود در زایش و پرورش آن [یعنی کانون] سهم عمده داشتند اخراج کنند»: آقای غ. متین در مقاله‌ای تحت عنوان: برای آزادی دنبال «شیطان بزرگ» هم می‌روید؟ در اطلاعات مورخ ۵۸/۱۰/۳۰ می‌نویسد: «در سال ۱۳۴۶، عده‌ای از هنرمندان و نویسندگان کشور که به‌آذین در رأس آن‌ها قرار داشت، بر آن شدند به‌منظور مبارزه با ستم و خودکامگی رژیم دست‌نشانده پهلوی، در آن شرایط دهشت‌بار کانون نویسندگان ایران را بی‌ریزی کنند» و از آنجا که دروغگو کم حافظه است به‌کلی فراموش می‌کنند که دوازده روز پیش از نوشتن مقاله ایشان، آقای نوری علاء، منشی دوره اول فعالیت‌های کانون، که همه اسناد را هم در اختیار دارند، به‌عنوان دفاع از آقای به‌آذین و دوستان‌شان طی مقاله‌ای به‌تاریخ ۵۸/۱۰/۱۸ در روزنامه کیهان، اعلام داشته‌اند که آقای به‌آذین جزو ده نفر بنیان‌گذاران نخستین کانون نبوده‌اند، تا چه رسد به این که به‌قول آقای متین در «رأس‌شان» قرار داشته باشند. و بالاخره، آقای اسماعیل نوری علاء که در ادامه مقاله اشاره شده در فوق تحت عنوان: «ما در کانون نویسندگان بیر و خط‌مشی آل احمد بودیم»، در روزنامه کیهان شماره ۱۰۹۰۱ مورخ ۵۸/۱۰/۱۸ می‌نویسد:

«کانون ما آنگاه پا گرفت که به‌آذین و کسراتی اعلامیه ما را امضاء کردند و در آن عصر زمستانی به‌خانه آل احمد آمدند. کانون بر دوستون استوار شد: آل احمد و به‌آذین. پس اگرچه به‌آذین جزو آن ده نفر نبود، اما تنها او بود که با شکستن دیوار ضخیم بین حزب توده و نیروی سوم و آمدن به‌خانه آل احمد امکان پا گرفتن کانونی متشکل از کلیه نویسندگان مترقی ایران را ممکن کرد. ما در کانون بیر و خط‌مشی آل احمد بودیم و این صدای هم اوست که اکنون از اعماق خاک پیوند روشنفکر و روحانی را تنها رمز توفیق حرکت‌های اجتماعی ایران می‌داند. حزب توده ایران نیز گویا اکنون و پس از تجربه‌ای مشترک با سایر سازمان‌های سیاسی ایران، به‌همین واقعیت رسیده است.»

در این گونه اظهارات، که نمونه‌هایی از آن‌ها را از قول آقای به‌آذین و دوستان‌شان، از قول مردم ارگان مرکزی حزب توده، و از قول آقای اسماعیل نوری علاء نقل کردیم، چند چیز با هم مخلوط شده است. آقای به‌آذین و دوستان‌شان بر نقش تاریخی خویش در بنیادگذاری کانون نویسندگان ایران تأکید می‌کنند. روزنامه مردم پا را از این حد فراتر

۱. تأکید از ماست.

۲. منظور نه نفر از بنیادگذاران کانون است، چنان که بعداً خواهیم دید.

می‌گذارد و با آمیختن مبارزه ضد رژیم سلطنتی و حرکت کانون که از سال ۱۳۴۶ و در چارچوب کانون اساسی وقت شروع شد [به‌آذین و دوستانش را کسانی می‌داند که در «زایش و پرورش آن [یعنی کانون] سهم عمده داشتند» و اسماعیل نوری علاء علاقائی آشکار دارد که حرکت کانون را فقط نتیجه سازش سیاسی دو جناح، یعنی «حزب توده» از يك سو و «نیروی سوم» از سوی دیگر بدانند، و رندانه این باور را در ذهن مردم جا می‌دهد که گویا «حزب توده» مانند جلال آل‌احمد در ده سال پیش، به‌این «واقعیت رسیده است» که «بیوند روشنفکر و روحانی» تنها رمز موفقیت حرکت‌های اجتماعی ایران است. هیچ يك از این حضرات، صرف نظر از خلط مباحثی که در بررسی واقعه تاریخی می‌کنند، از خود نمی‌برسد، یعنی این برسش را برای خواننده مطرح نمی‌کنند که شروع يك پدیده در شرائط تاریخی مشخص با گسترش آن پدیده در شرائط تاریخی مشخص دیگر ممکن است ارتباطی تعیین‌کننده نداشته باشد. آغاز يك اعتراض به‌شکل قانونی در زیر فشار اختناق آریامهری چه ربطی به‌گسترش حرکت انقلابی و پدیده برخاسته از آن در ده سال بعد می‌تواند داشته باشد؟ آیا ما مجاز هستیم که تفاوت کیفی دو حالت از گسترش پدیده را در دو مقطع تاریخی متفاوت نادیده بگیریم و با یکی دانستن آن‌ها به‌نفع خویش و گرایش‌های سیاسی دلخواه خود نتیجه‌گیری کنیم؟ وانگهی، نقش افراد و گروه‌ها همیشه در بستری از زمینه‌های اجتماعی و طبقاتی عمل می‌کند. چه بسا ممکن است در شرائطی گروهی صلاح کار خود یا حزب و دسته خود را در پیوستن به‌حرکتی که دیگران آغاز کرده‌اند بدانند، ولی در شرائطی دیگر به‌محض آن که آن مصلحت شخصی یا گروهی منتفی شد، یا مسیری دیگر را اقتضا کرد، نه تنها از آن حرکت جدا بشوند بلکه فعالانه در مزوی کردن آن و حتی در سرکوب آن بکوشند. اتفاقاً حرکت کانون نویسندگان ایران خود مصداق بارز این قضیه است. از نه نفری که فکر تأسیس کانون نویسندگان ایران را پیش کشیدند، صرف‌نظر از شادروان جلال آل‌احمد که مرگ زودرسش وی را از جمع اهل قلم ایران در ربود، چند نفر واقعاً در مسیر گسترش حرکت کانون تا به‌آخر باقی ماندند؟ هوشنگ وزیری که یکی از آن‌ها نفر بود، و نادر نادرپور که در انتخابات دو دوره اول کانون در سال‌های ۱۳۴۷ و ۱۳۴۸ به‌عضویت هیأت دبیران کانون انتخاب شد، و امیر هوشنگ ابتهاج - که به‌قول آقای به‌آذین و دوستان‌شان و نیز به‌قول روزنامه «مردم» از «بنیادگذاران کانون» و از جمله کسانی بود که در «زایش و پرورش آن سهم عمده داشتند» از سال ۱۳۴۸ که مجامع کانون در تالار قندریز با مخالفت شهربانی و دستگاه وقت رو به‌رو شدند چه راهی را در پیش گرفتند و از کجاها سر در آوردند؟ خود آقای اسماعیل نوری علاء که در مقاله کیهان (مورخ ۱۸/۱۰/۵۸) «به‌عنوان منشی کانون در سراسر دوران نخستین فعالیتش، و به‌عنوان عضو هیأت دبیران سوم کانون (که بعداً به‌نفع آقای محمدعلی سپانلو کنار رفتن و همچنان در سمت منشی باقی ماندم) به‌دوستانی که آن روز از عضویت در کانون احتراز می‌کردند یا خیلی دیر به‌کانون پیوستند...» نصیحت می‌کند آیا می‌تواند پاسخ بدهد که بس از توقف فعالیت‌های کانون در سال ۱۳۴۸ چه راهی را در پیش گرفت؟ و از آن تاریخ تا هنگامی که فعالیت برقرار و مؤثر کانون در طی مبارزات اخیر ملت ایران از سال ۱۳۵۶ مجدداً شروع شد ایشان جز این که هر تابستان يك بار از لندن و پاریس به‌ایران بیاید و با

همکاری دوستان مطبوعاتی چندتا عکس چپ و راست در روزنامه‌ها بیندازد و بعد هم دوباره به «مطالعات» خود در خارج برگردد چه کاری می‌کرد؟ یا حتی خود آقای به‌آزین که نوری علاء ایشان و دوستان‌شان را «رکن عمده» در تأسیس کانون می‌داند، و مردم، ارگان حزب توده، می‌گویند در «زایش و پرورش آن سهم عمده داشتند» آیا می‌تواند توضیح بدهد که این رکن عمده، چرا پس از خاموشی آل‌احمد دیگر کوششی برای احیاء کانون نکرد و آنقدر منتظر ماند تا باز هم جمعی از دوستان همان آل‌احمد در سال ۱۳۵۶ مقدمات کار را فراهم کنند و کانون را دوباره به‌راه بیندازند و ایشان لطف کنند و قدم رنجه بفرمایند تا به قول خودشان، در گزارشی که به‌مجمع عمومی فوق‌العاده اخیر کانون دادند، جمع نویسندگان از بعضی نام‌ها «که مشروعیتی با خود داشت» و فعالیت کانون «بدون حضور و موافقت آن‌ها در افکار عمومی» امکان‌ناپذیر می‌شد خالی نماند؟

این‌هاست مسائلی که در رابطه با پیدایش و گسترش یک پدیده در جامعه، و نیز در رابطه با نقشی که افراد و شخصیت‌ها در این میان بازی می‌کنند، باید مطرح شود ولی مدعیان همواره از طرح آن‌ها خودداری می‌کنند. برای طرح این‌گونه مسائل است که ما می‌خواهیم چگونگی شروع فعالیت برضد سانسور و پایه‌گذاری کانون نویسندگان ایران را براساس اسناد و مدارک موجود و شهادت‌های کسانی که هنوز در کانون باقی مانده‌اند باز نماییم.

## ۲-۲-۲. پاتوق‌های روشنفکری و فکر تأسیس کانون

شادروان جلال‌آل‌احمد در زمینه «پاتوق‌های روشنفکری» گفتاری دارد که اگر چه راهنمایی کننده است ولی، به‌ویژه در رابطه با موضوع بحث ما، باید تکمیل شود. وقتی صحبت از «پاتوق» می‌کنیم منظور ما محل گردهم‌آنی و دیدار روزمره یا نسبتاً منظم گروهی است که با هم همفکری و سنجیتی دارند. جلال‌آل‌احمد خود به این معنا اشاره‌نی می‌کند چرا که می‌نویسد: «پاتوق‌ها یا میعادگاه‌های معین». با این همه، در شرح «پاتوق»‌های روشنفکری گاه به «کارخانه‌های روشنفکرسازی» اشاره می‌کند، گاه به «بهائشی‌گری» می‌پردازد، و گاه به «فراماسونری»، «کسروی‌بازی»، «احزاب سیاسی»، «مجامع ادبی و هنری» و بالاخره «مطبوعات». این‌ها همه را نمی‌توان به‌عنوان «پاتوق»، و با توجه به‌معنای محدودی که این کلمه دارد، در کنار هم گذاشت. به‌ویژه که «فراماسون‌ها» و «بهائیان» از یک سو، و روشنفکران عضو احزاب سیاسی، یا عضو محافل و مجامع ادبی، یا گرداننده «جنگ»‌ها و نشریات ادواری از سوی دیگر، همه را نمی‌توان یک قلم «روشنفکر» دانست، آن هم به‌تعریفی که خود جلال در کتاب مجموعاً مفیدش درباره روشنفکران ارائه داده است:»

«... روشنفکر کسی است که در هر آنی به‌گردش امر مسلط خالی از اندیشه معترض است؛ چون و چراکننده است، نفی‌کننده است. طالب راه بهتر و وضع

بهرتر است. و سؤال کننده است. و نپذیرفتار است، و به هیچ کس و هیچ جا سر نسیارنده است. جز به نوعی عالم غیب به معنی عامش؛ یعنی به چیزی برتر از واقعیت موجود و ملموس که او را راضی نمی کند. و به این دلیل است که می توان روشنفکران را دنبال کننده راه پیمبران خواند که چون اکنون دوره ختم پیمبری است (و اشتباه سید باب و بهاء الله و دیگر مذهب سازان اخیر، در این که همین نکات را متوجه نبودند) و اندیشه و اندیشندگی دیگر نمی تواند و نیازی هم نیست که در لباس ماوراء طبیعت و از زبان عالم غیب عرضه بشود، ناچار اندیشمندان و متفکران و روشنفکران بار پیمبران را به دوش می برند. یعنی که بار امانت را. و آن هم بی هیچ فخر فروختنی یا در پس برده اسرار نهان شدنی یا آیه نازل کردنی یا ادای کتاب آسمانی و وحی را در آوردن. که راه وحی قرن هاست که بسته است.»

با این تعریف چگونه می توان «بهائیان» و «فراماسون»ها را که صرف نظر از دیگر جهات، به جایی عمیقاً «سرسپارنده» اند و در اجرای وظائف فرقه ای خویش «چون و چرا» نکننده اند، با دیگران در یک ردیف قرار داد و از همه آنان به نام روشنفکر یاد کرد؟ شادروان آل احمد، در زیر عنوان «باتوق های روشنفکری» گاه به معنا و مفهوم محدود «باتوق» به عنوان محل گردآمدن و میعادگاه نسبتاً منظم کسانی که دارای سنخیت فکری هستند نزدیک می شود، ولی غالباً هم از آن دور می شود و به جای پرداختن به «باتوق» های روشنفکری بیش تر از وابستگی های اجتماعی روشنفکران یا دقیق تر بگوئیم از «محافل»، «فرقه ها» و «مذاهب» و «تشکیلاتی» که جمعی از روشنفکران و بسیاری از روشنفکر نمایان به آن ها تعلق داشته اند بحث می کند. اما «باتوق» روشنفکری، به ویژه در سال هایی که آل احمد قلم می زد، معنایی دارد. معنای آن همان است که از اصطلاح «باتوق» فهمیده می شود.

در آن سال های خفقان و استبداد، که احزاب سیاسی و مجامع فرهنگی و هنری اصیل و مستقل وجود نداشت و پیشرفت روند استقرار نظام توتالیتر بر جامعه همه چیز را درید اختیار خود گرفته بود، روشنفکران متعهد - یا دست کم آن گروه معدود از آنان که هنوز جذب رژیم نشده بودند - برای خود محافل و مجالسی داشتند. در منازل خویش، یا در جاهانی از اماکن عمومی، مانند «کافه» ها، قهوه خانه ها و یا مکان های مشابه دیگر، به اقتضای ماهیت «باتوق»، این گونه میعادگاه ها، معمولاً بر محور نقش یا فعالیت شخصی فرد یا افراد معینی شکل می گرفت. همچنان که به قول شادروان جلال وجود صادق هدایت شمع محفل کسانی بود که دوره های نخستین مجله «سخن» را اداره می کردند، وجود خود جلال هم، در آن سال ها، شمع محفل گروهی از نویسندگان و شعرا بود که «باتوق» هائی داشتند و یا هم دیدارهای نسبتاً منظمی. جلال هر عیبی اگر داشت، به تصدیق همه کسانی که با او از نزدیک آشنا بودند، حسن های بزرگی هم داشت، از جمله این حسن بزرگ که وجودش مایه تجمع می شد. با همه تنیدی و تیزی که در او

بود، سخنانش و رفتارش بیش‌تر دلگرم‌کننده و جمع‌کننده بود تا دورکننده و برهم‌زننده. کدخداهم‌نشی‌های او و گذشت‌هائی که نشان می‌داد اغلب اوقات به‌تازیدیک شدن دل‌ها، هرچند در مقیاس مجامع محدود، کمک می‌کرد.

در آن سال‌ها، یکی از «باتوق»‌های روشنفکری، «کافه قنادی فیروز» بود که در خیابان نادری قرار داشت. در آنجا گروه‌های متعددی رفت و آمد داشتند، از جمله گروهی که با جلال، روز معینی را در هفته (گویا دوشنبه‌ها) در آنجا جمع می‌شدند. غالباً نیز این گونه محافل و گردهم‌آئی‌های دوستانه به‌منازل افراد می‌کشید و ادامه می‌یافت.

فکر تأسیس اتحادیه‌ئی برای اهل قلم در یکی از همین گردهم‌آئی‌های هفتگی نویسندگان با جلال آل‌احمد در «کافه فیروز» عنوان شد. اواخر سال ۱۳۴۶ بود و صحبت از تشکیل «کنگره شعرا، نویسندگان، و مترجمان ایران» که رژیم شاه می‌خواست به‌عنوان تظاهری از همکاری اهل قلم با خود به‌راه اندازد.

البته چنان که گفتیم، پیش از آن سانسور و اختناق تشدید شده موجبات نگرانی نویسندگان و روشنفکران را فراهم آورده بود. حتی پیش از آن تاریخ کوشش‌هائی شده بود تا اعلامیه‌ئی به‌امضای نویسندگان و اهل قلم و در اعتراض به‌سانسور منتشر شود. جلال آل‌احمد و دکتر ساعدی مبتکر این اقدام بودند که انگیزه آن توقیف هفته‌نامه «پارو» (شاملو - رویائی) بود و به‌جائی نرسید زیرا از يك سو جمعی از اهل قلم به‌رعایت احتیاط آن اعلامیه را امضا نکردند و از سوی دیگر کل اقدام با وعده و وعید دستگاه و ارجاع کار به‌کمیسیون گذشت و نتیجه‌ئی به‌دست نداد<sup>(۱)</sup>. با این همه نگرانی از توسعه سلطه اختناق و سانسور، و اندیشه ضرورت اقدام بر ضد آن، کم و بیش وجود داشت و در محافل و «باتوق»‌های روشنفکری به‌بحث گذاشته می‌شد.

ماحصل گفت‌وگوی جمعی از روشنفکران با جلال آل‌احمد در آن جلسه «کافه فیروز»، در اواخر زمستان ۱۳۴۶، این شد که اولاً باید «کنگره شعرا و نویسندگان و مترجمان ایران» را که رژیم سرگرم ندارد آن بود تحریم کرد؛ ثانیاً باید تبادل‌نظرها را برای متشکل کردن اقدام نویسندگان ایران بر ضد سانسور ادامه داد. در آن جلسه عده حاضر عبارت بودند از: جلال آل‌احمد، داریوش آشوری، محمدعلی سپانلو، بهرام بیضائی، نادر ابراهیمی، فریدون معزی مقدم، اسماعیل توری‌علاء، اسلام کاظمیه، هوشنگ وزیری، و احتمالاً یکی دو تن دیگر. قرار بر این می‌شود که برای ادامه گفت‌وگو در این باره، جلسه دیگری در منزل یکی از همان افراد تشکیل شود. این جلسه در منزل محمدعلی سپانلو تشکیل می‌شود و در آن علاوه بر نام برده شدگان قبلی جمعی دیگر چون عباس پهلوان، غلامحسین ساعدی، سیمین دانشور، احمد رضا احمدی و احتمالاً احمد اشرف نیز شرکت می‌کنند. بحث و گفت‌وگو بر سر لزوم تحریم «کنگره شعرا و نویسندگان و مترجمان ایران» درمی‌گیرد و با طرح پاره‌ئی مسائل

۳. آرش، شماره ۱۷، اردیبهشت و خرداد ۱۳۴۷، ص ۷. بنا به‌اظهار چند تن از شاهدان عینی و اقدام‌کنندگان در آن ماجرا، آقای به‌آذین از جمله احتیاط‌کنندگان بودند.



شخصی کار حتی به مجادله و برخورد های لفظی می کشد. سرانجام با دخالت و پادرمیانی دیگر حاضران آرام می گیرند و قرار بر این می شود که متنی در اعلام مخالفت با «کنگره شعرا و نویسندگان» و در ضرورت لغو سانسور و دفاع از آزادی بیان و اندیشه و تأسیس اتحادیه‌ی از اهل قلم نوشته شود. از جمع حاضران، ۹ نفر نخست در همان مجلس با امضای چنین اعلامیه‌ی موافقت می کنند و برخی مانند عباس پهلوان، مخالفت و بعضی نیز، مانند غلامحسین ساعدی، ضمن تأیید اصولی نظر می دهند که مسأله محتاج بحث و گفت و گوی بیش تری است و با تشتتی که در بین اهل قلم وجود دارد باید مقدمات کار را دقیق تر فراهم کرد. حاضران آن مجلس قرار می گذارند که جلسه بعد در منزل نادر ابراهیمی جمع شوند و در این فاصله داریوش آشوری مأمور می شود پیش نویس اعلامیه را تهیه کند تا در جلسه بعدی تصویب و امضاء شود. در جلسه بعدی، در منزل نادر ابراهیمی، این کار انجام می گیرد و متنی تحت عنوان «بیانیه درباره کنگره نویسندگان» که آشوری تهیه کرده بود به امضاء نه نفر می رسد. قرار بر این می شود که از این متن نه نسخه تاپ شده تهیه شود و هر يك از امضاء کنندگان مأمور می شوند تا در دایره آشنائی ها و تماس های شخصی خود، متن مذکور را به امضای دیگر نویسندگان و اهل قلم نیز برسانند.

کار امضاء گرفتن از آقایان محمود اعتمادزاده (به آذین) - سیاوش کسرانی - امیر هوشنگ ابتهاج (سایه) و منوچهر آتشی به نادر ابراهیمی واگذار می شود. ایشان نخست به سراغ آقای امیر هوشنگ ابتهاج در «سیمان تهران» می رود. گفت و گو با ابتهاج به جانی نمی رسد و وی می گوید اگر به آذین امضاء کند من و کسرانی هم امضاء خواهیم کرد. نادر ابراهیمی به سراغ به آذین می رود. جلسه اول نتیجه‌ی نمی گیرد زیرا به آذین می گوید «من کنار آل احمد نمی توانم بنشینم». اما در جلسه دوم، پس از بحث و گفت و گوی بسیار و تذکر این مطلب که بالاخره این کار، یعنی تشکیل کانون تا حدود زیادی پیش رفته و جمع قابل توجهی اعلامیه را امضاء کرده اند و بهتر است ایشان، یعنی آقای به آذین نیز، با دیگران همدلی و همراهی نشان بدهند، به آذین در تاریخ ۴۶/۱۲/۸، یعنی یک هفته بعد از جمع آوری امضاهای نخستین، بیانیه مذکور را امضاء می کند. به دنبال به آذین ابتهاج و کسرانی نیز بیانیه را امضاء می کنند. و چون منوچهر آتشی نیز قبلاً امضاء کرده بود، نادر ابراهیمی نسخه اعلامیه‌ی را که به او سپرده شده بود به جمع نه نفر برمی گرداند.

در این فاصله دیگران هم به توبه خود مشغول جمع آوری امضاء بوده اند. سرانجام تعداد امضاها تا آغاز سال ۱۳۴۷، به ۵۲ می رسد. متن این بیانیه با امضاهای آن نخستین بار در بولتن شماره شش کانون نویسندگان ایران در دوره اخیر، منتشر شد، و اینک کلیشه نسخه‌ی که به امضای آقایان به آذین، کسرانی و ابتهاج هم رسیده همراه این قسمت از مقاله چاپ می شود.

باقر پرهام

[دنباله دارد]

جهانیه دوباره، کنگره‌ی نویسندگان

چون خبر تشکیل کنگره‌ای بنام "کنگره‌ی نویسندگان و شعرا و مترجمان" اعلام شده است ما ایشا کنگدگان زیرنام میدانیم که این مطالب را با اطلاع مردم و مقامات سلطنت برسانیم:

۱- چون هدف از تشکیل چنین کنگره‌ی نقاشی اسرلا فراهم آوردن زمینه‌ای برای اجتماع اهل قلم و تبادل آرا و افکار و آرا میان ایشان است، از نظر ما شرط شد، امی چنین اجتناب وجود آزاد و ایامی نقاشی و تبلیغ و بیان افکار است، در حالی که دستگاه حکومتها دخالت‌های مستقیم و غیر مستقیم خود در کار مظهرات و نشر کتاب و دیگر زمینه‌های فعالیت‌های فکری و فرهنگی (که مراد بیرون از حد آن را به کمک استاد و ارتام میتوان ذکر کرد) آن آزادیهها را عللا از میان برده است، بنا بر این ما وجود چنین کنگره‌ای را با ندادن شروطی بر آن مفید و ضروری میدانیم. از نظر ما آن شروط قدماتی با رعایت کامل اصول قانون اساسی در آزادیه زبان و مظهرات و مراد مربوطه افغانیه‌ی جهانی حقوق بشر فراهم خواهد شد.

۲- بنابراین ما هر گونه دخالت حکومتها در کار اهل قلم و هدایت ادبیات در جهات رسمی سیاست همواره به رشد ادبیات سالم و واقعی لطفه زده است و این اصل با تجربه‌های کثیری که در این کشور و در بسیاری از کشورهای جهان صورت گرفته به ثروت رسیده است. بنا بر این ما وجود چنین کنگره‌ای را که بجز رعایت حکومت و نظارت اهل قلم تشکیل میشود، مفید و ضروری نمیدانیم.

۳- بنظر ما، برای آنکه چنین کنگره‌ای بتواند بصورت واقعی تشکیل شود و وظایف خود را عمل کند، و از آن بایستی اتحادیه‌ای آزاد و قانونی که نماینده و مدافع حقوق اهل قلم و بیان کننده‌ی آرا و آهنگ باشد، وجود داشته باشد، و این اتحادیه تشکیل دهنده‌ی چنان کنگره‌ای و نظارت کننده بر آن و دعوت کننده و برگزار کننده‌ی کنگره باشد نه دستگاه‌های رسمی حکومت و چون در کار تشکیل کنگره‌ی کثیری است دستگاه آزادیه که نماینده‌ی اهل قلم باشد نظارت و دخالت نداشته است، ترتیب کثیری را درست و مطابق با اصول میدانیم و تشکیل چنین کنگره‌ای از نظر ما مفید و ضروری نیست.

بنابر این، اعلام میکنیم که **ب** اشا کنگدگان این اعلامیه در هیچ اجتهامی که تعیین کننده‌ی نظرات ما نباشد، شرکت نخواهند کرد. و این را در شماره ۱۱۱

صورتجلسه کنگره نویسندگان و شعرا و مترجمان  
 شماره ۱۱۱  
 ۱۳۶۶/۱۲/۱۰

مجلس شورای عالی  
 ۱۳۶۶/۱۲/۱۰

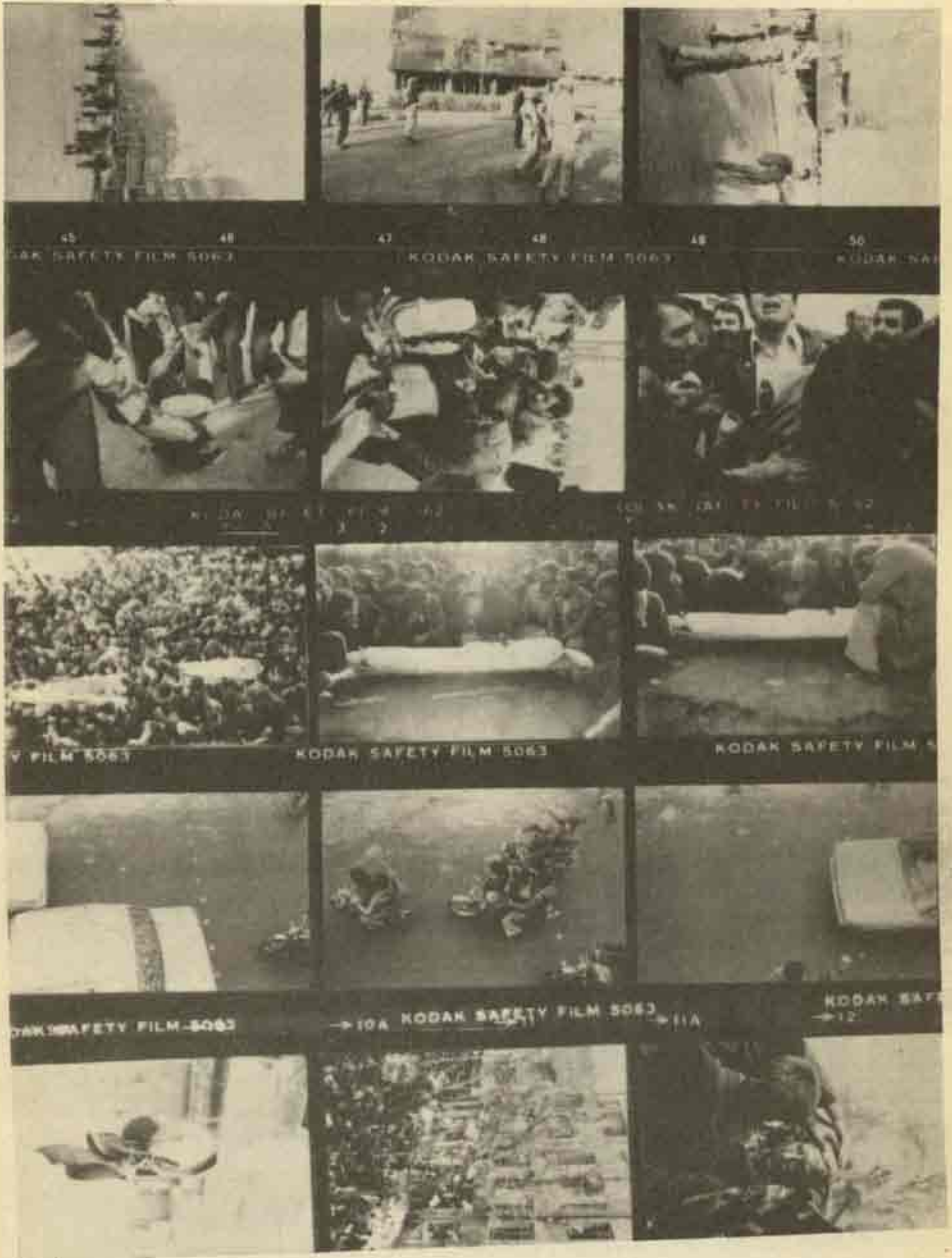
مجلس شورای عالی  
 ۱۳۶۶/۱۲/۱۰

مجلس شورای عالی  
 ۱۳۶۶/۱۲/۱۰

مجلس شورای عالی  
 ۱۳۶۶/۱۲/۱۰

مجلس شورای عالی  
 ۱۳۶۶/۱۲/۱۰

مجلس شورای عالی  
 ۱۳۶۶/۱۲/۱۰



دوهزار و پانصد سال

نکبت به پایان

می رسد

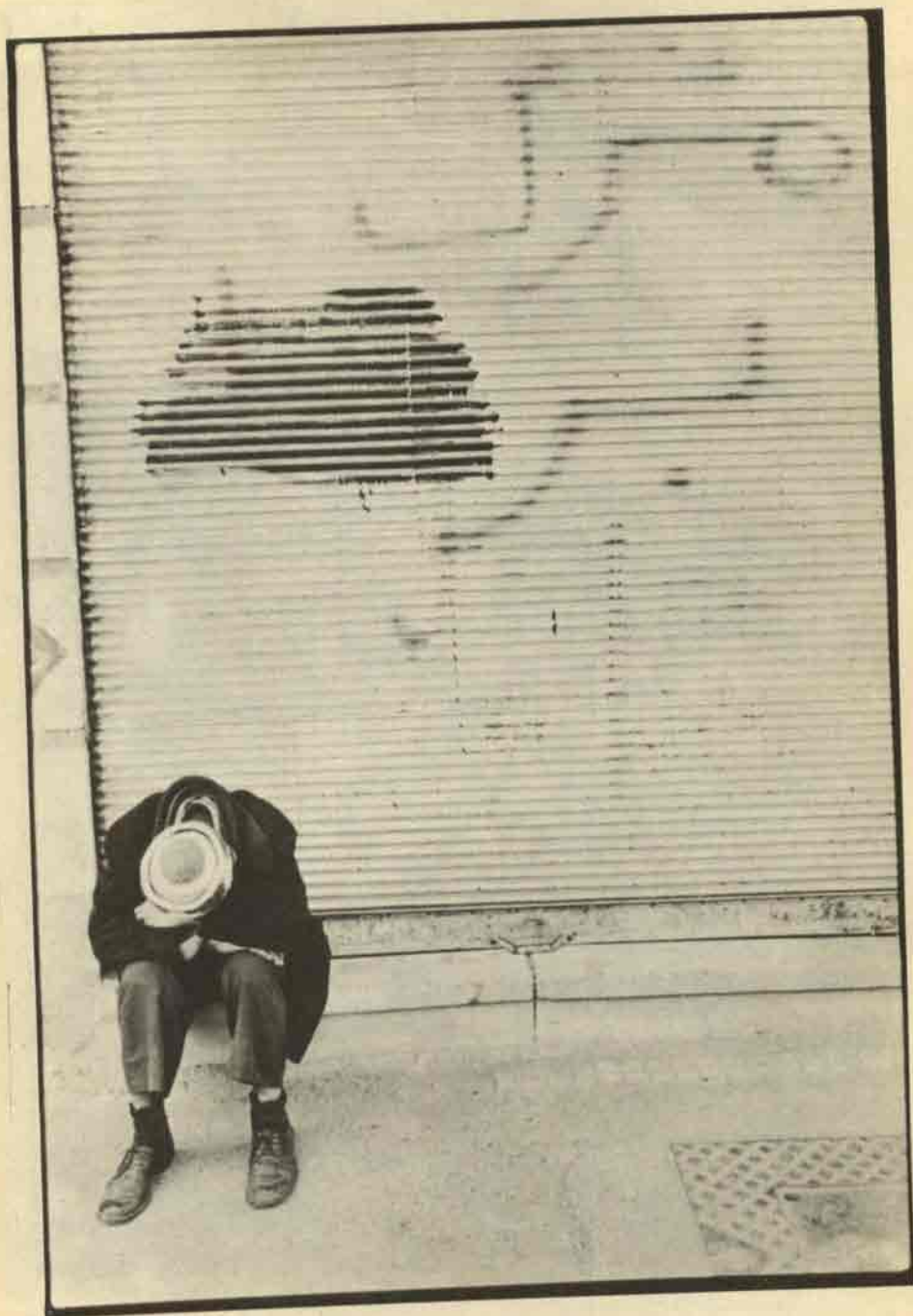
پائیز -

زمستان ۱۳۵۷

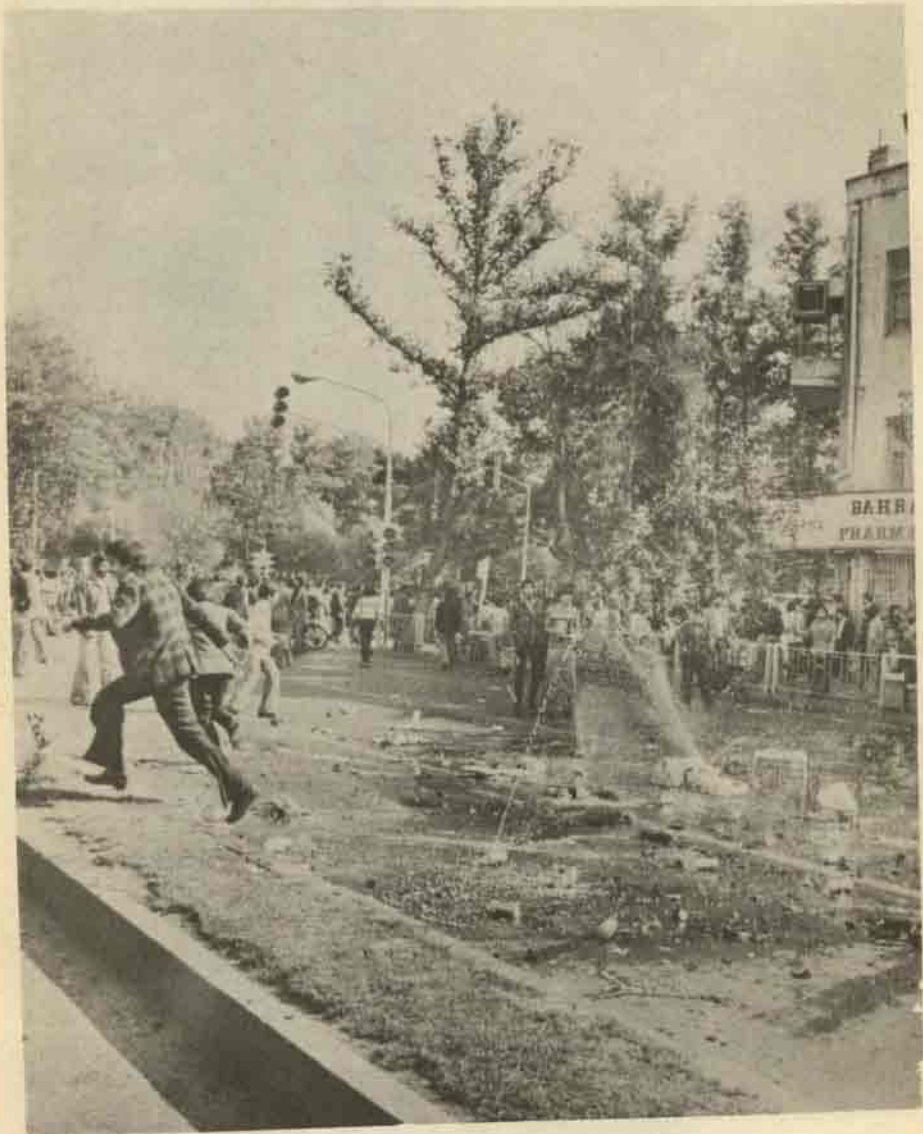
تهران

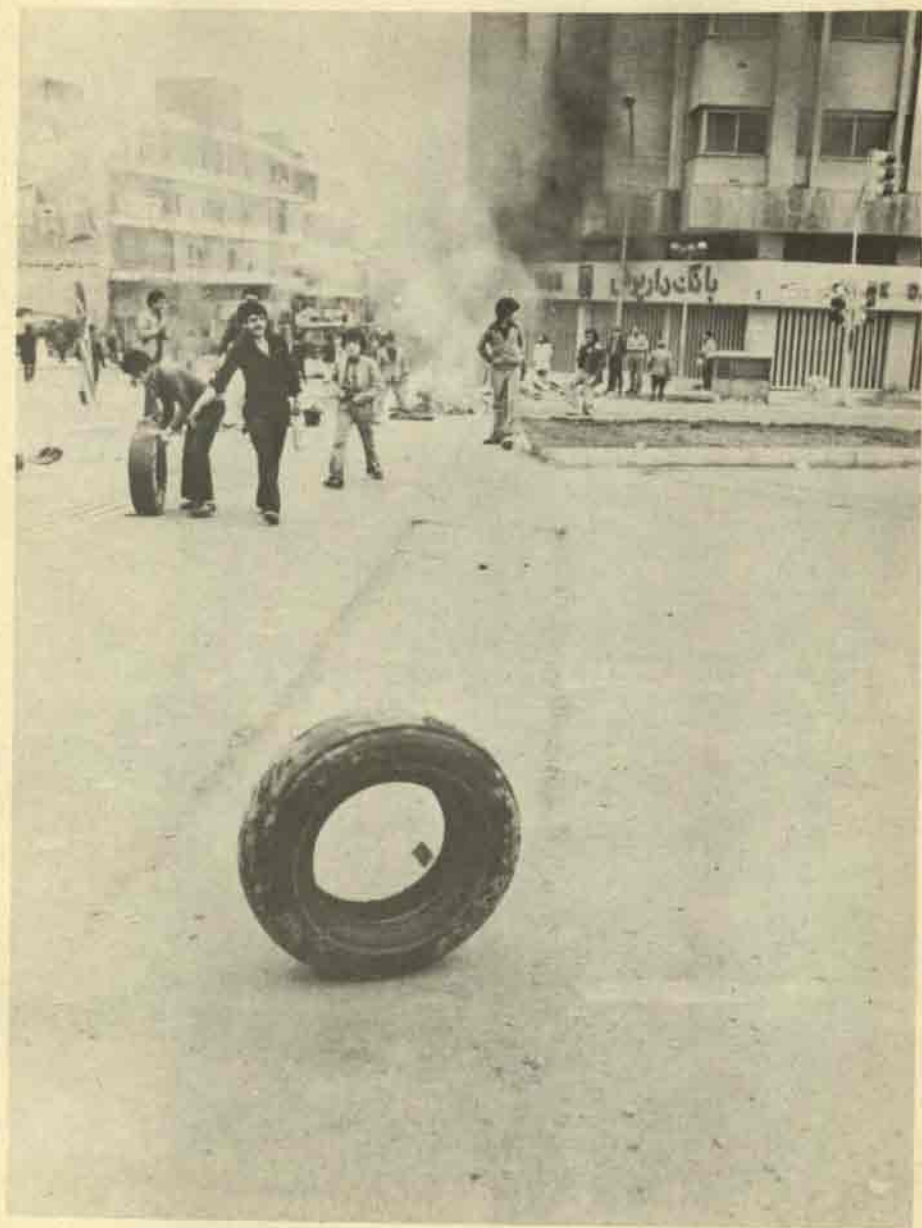
عکس‌ها از فرشاد فرهی

آخرین عکس: تظاهرات پزشکان مشهد، آذر ۵۷.  
عکس از عباس - هفته نامه اومانیته، چاپ پاریس.

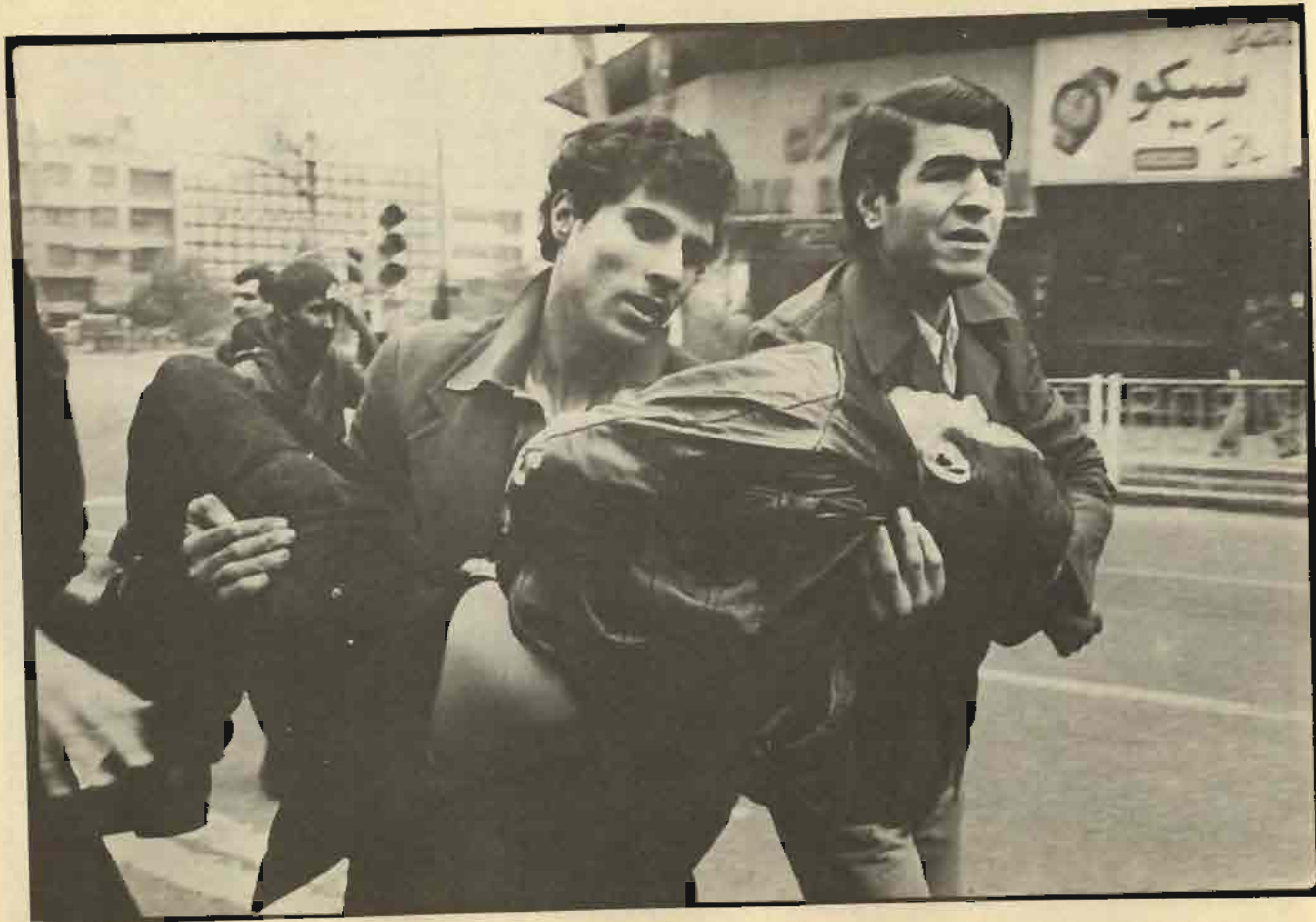


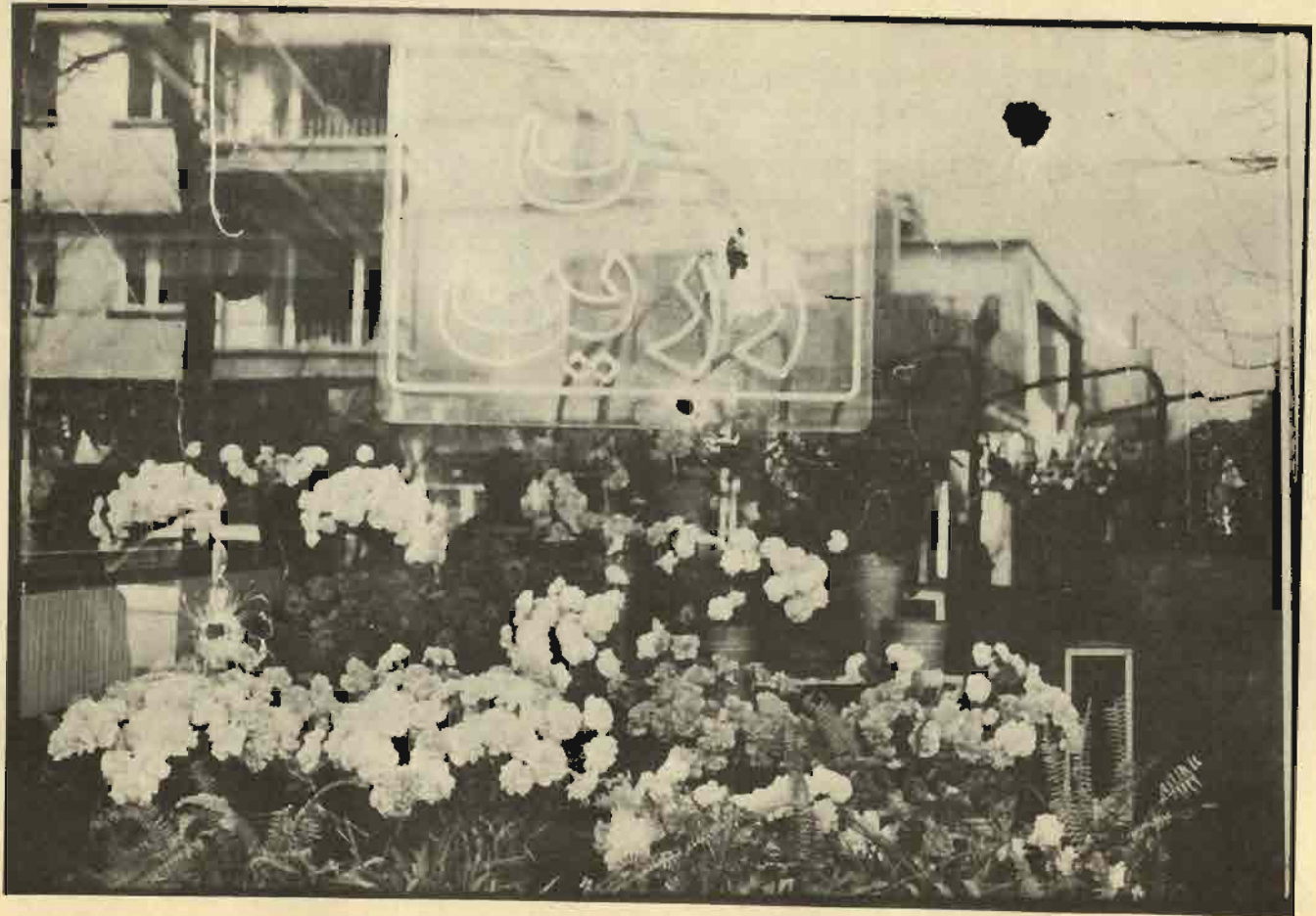


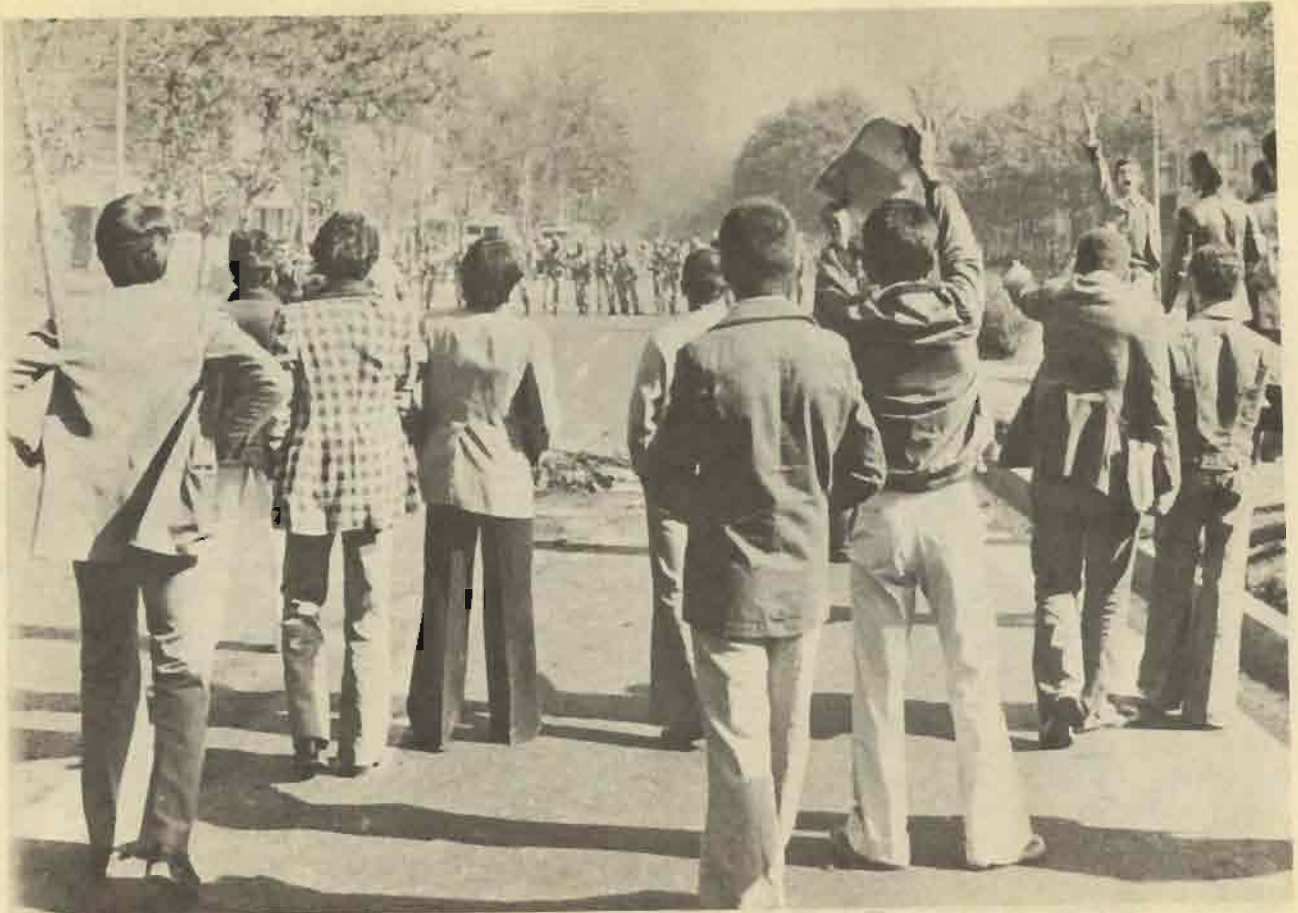


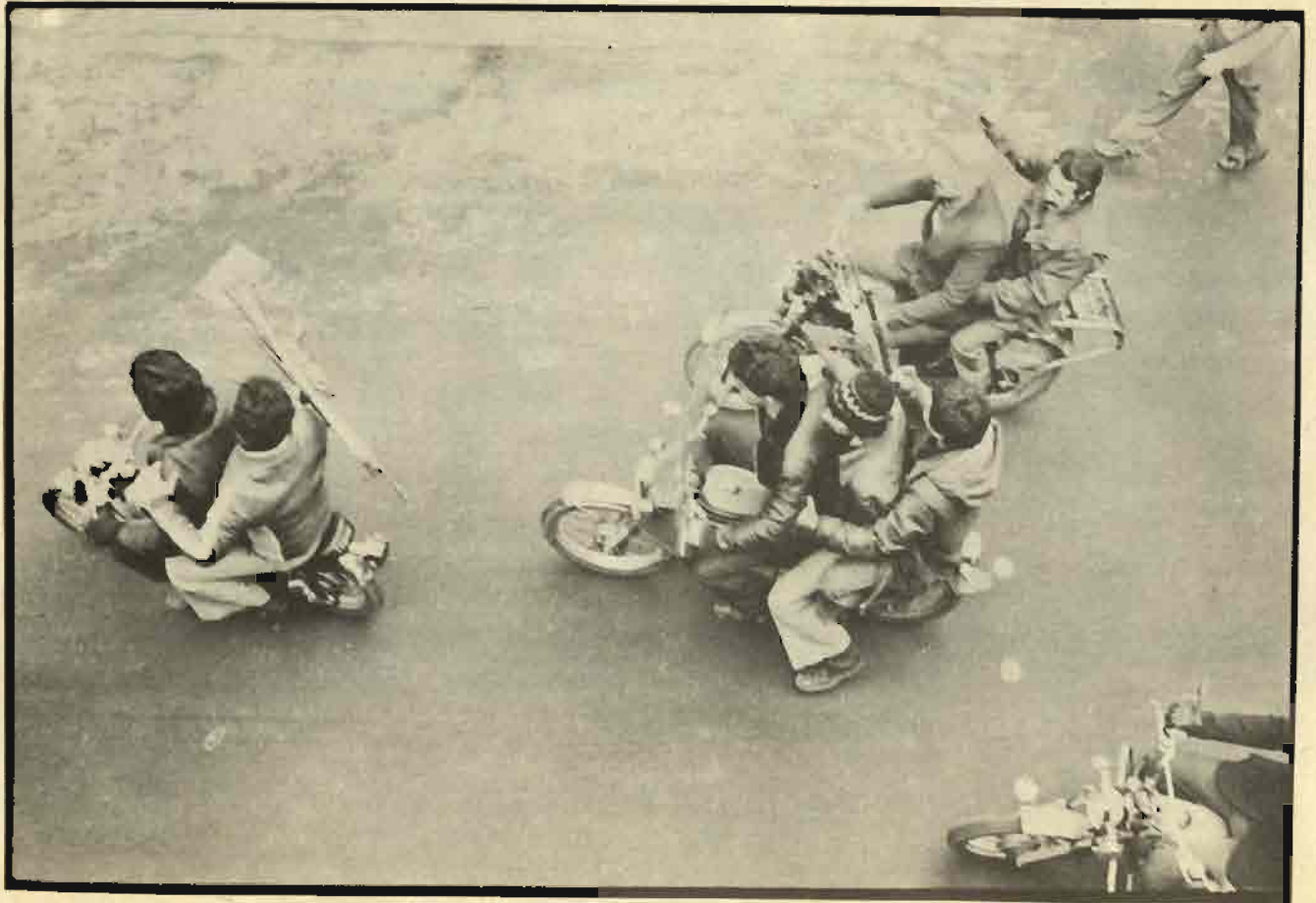




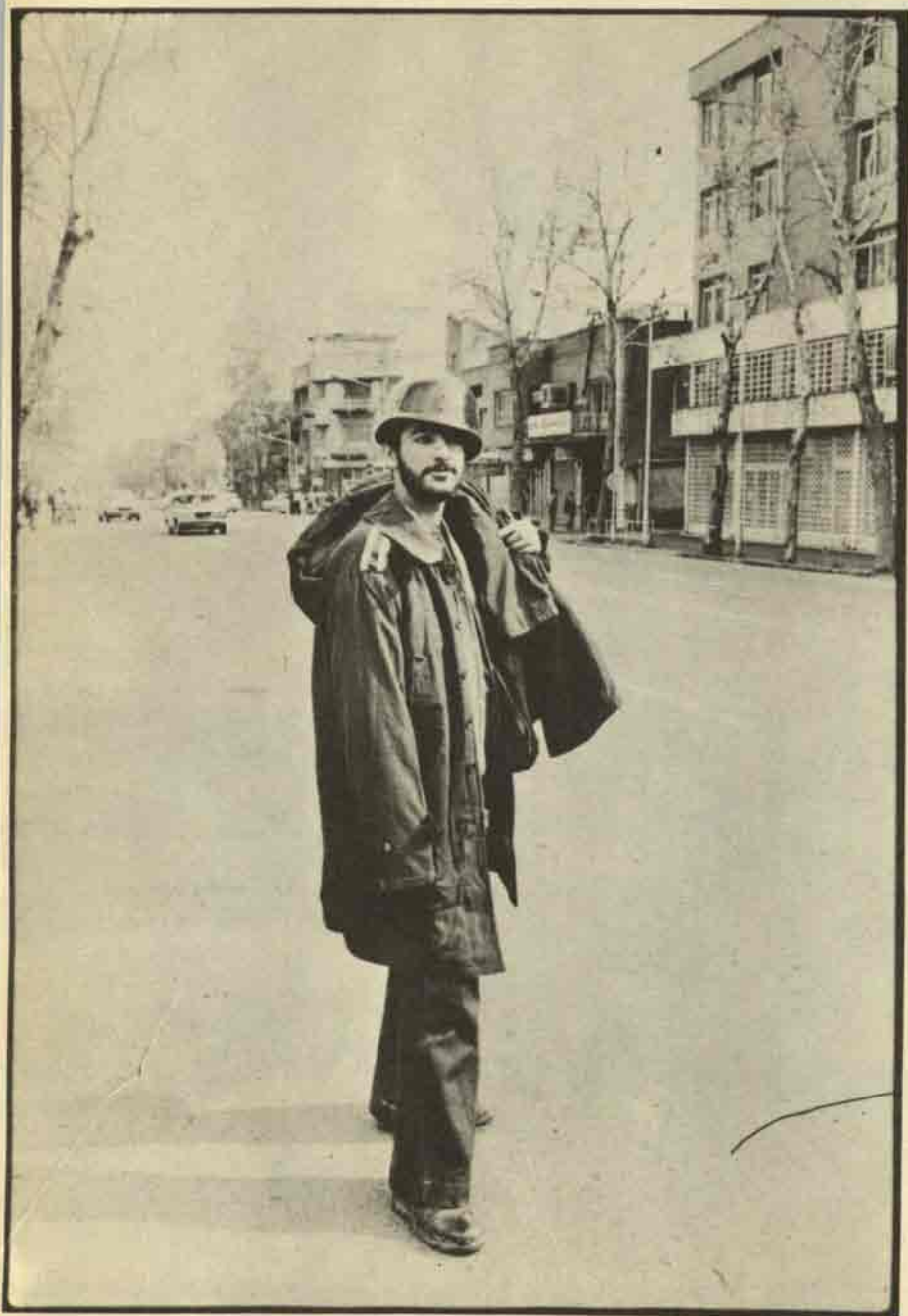


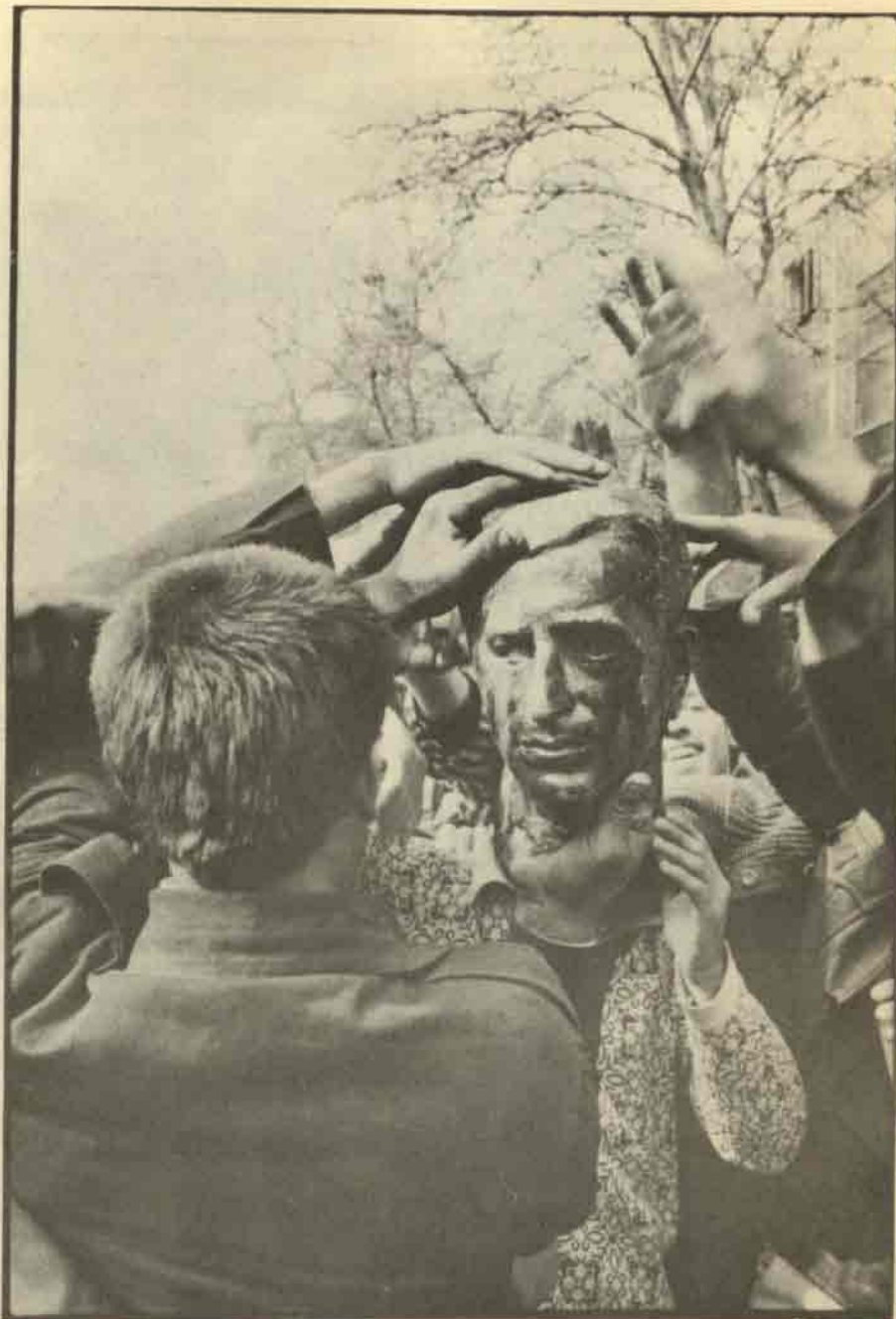


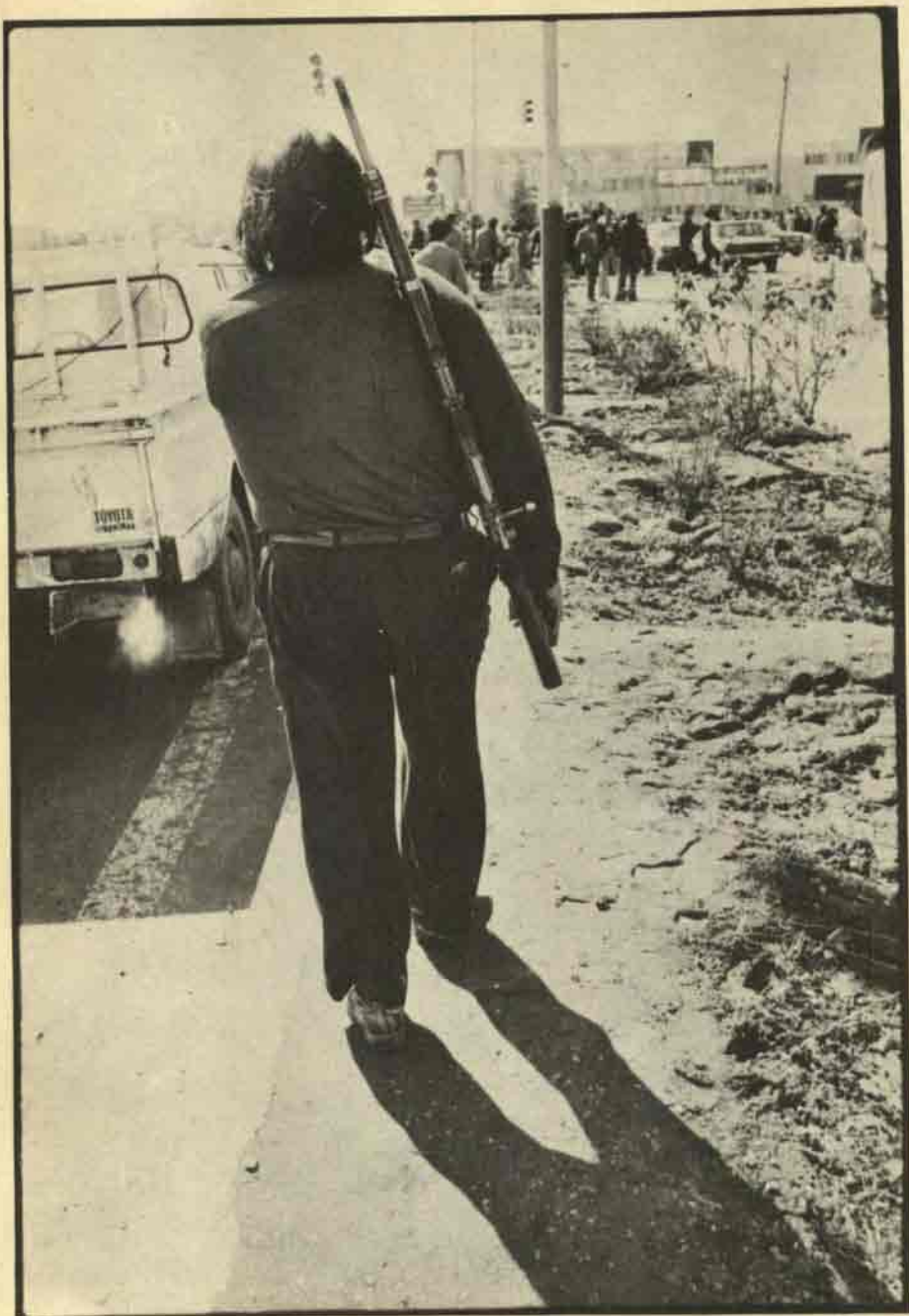




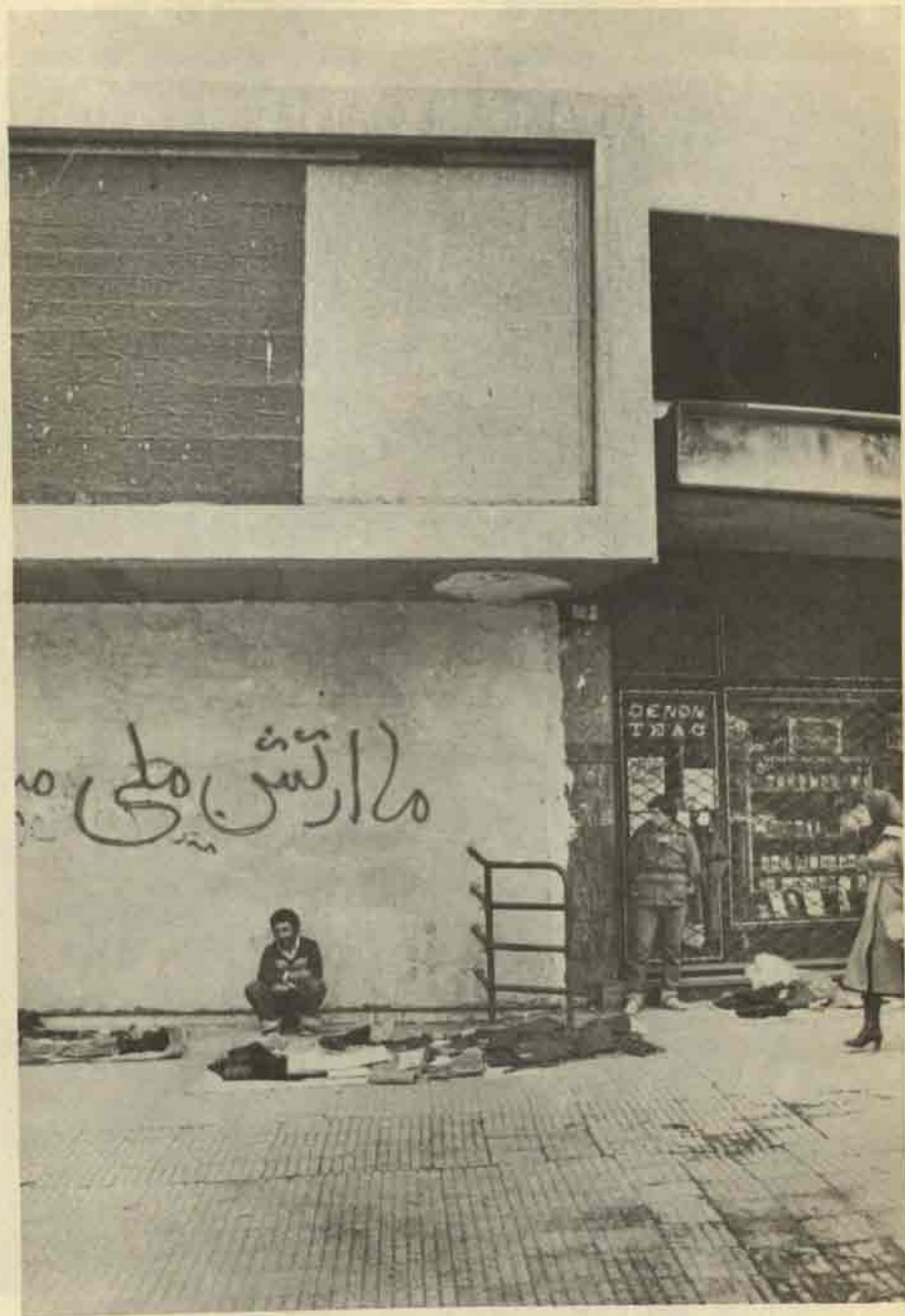






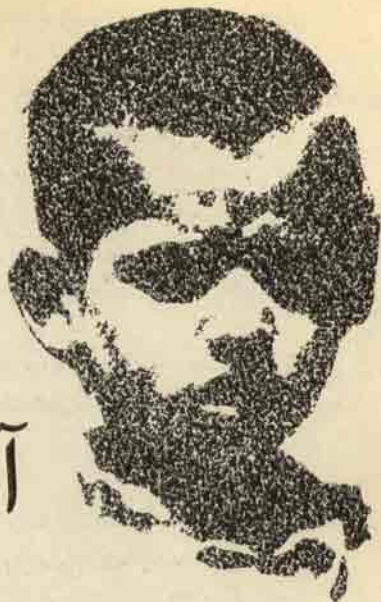








شهرزاد



## آ، بابا، قیقام

چیزی از زندگی پدرم باقی نمانده بود، که مادرم افسانه را زانید. آن روز از مدرسه به خانه برمی گشتم و مثل همیشه «کیهان بچه‌ها»ئی را که با ده شاهی پول توجیبیم از بابا پاکتی - که با روزنامه‌ها پاکت درست می کرد و به بقالی و لبنیاتی می فروخت - کرایه کرده بودم، می خواندم. کیهان بچه‌های نو پنج هزار بود و فقط نسرین می خرید که دست احدالتاسی نمی داد. بابا پاکتی قبول کرده بود که هر هفته کیهان بچه‌ها را ده شاهی به من کرایه بدهد، به شرطی که کتیف و پاره اش نکنم و غروب چهارشنبه بگیرم صبح پنج شنبه پَسش بدهم...

تو خیابان و کوچه به همه چیز تنه زده بودم! از تیر چوبی چراغ برق که با پیشانی به اش خورده بودم و دماغم درد گرفته بود، تا ننه کربلائی که صدتا فحش بارم کرده بود: - دلیل شده بی پدر و مادر، جلو چشیتو نیگا کن! تخم حروما تو کوچه که راه میرن خیال می کنن ارواح باباشون دارن تو باغ بهشت قدم می زنن. نه این طرفشو نیگا می کنن نه اون طرفشو. سگ توله... خدا به زمین گرمت بکوبه... صدای کلفتی که نفهمیدم از کجای کوچه آمد گفت: - داره چرت و پرتای باباشو می خونه. اینارو باید چوب تو...

داشتم دنباله سفرهای سندباد را تمام می کردم. از بس هیجان داشت به آقا کلدوز، گدای کوری که همه می گفتند بوی لاش مرده می دهد و هیچکی از ده قدمیش رد نمی شد هم تنه زدم. با عصای چوبی شکسته اش زد توی کمرم و گفت: - پدرسگای کثافت، خیرتون که نمی رسه دیگه تنه چرا می زنین. توله سگِ مادر به خطا! آگه چش داشتم حالت می کردم...  
گفتم: - تقصیر منه، می دونم آقا کلدوز، اما آخه چه کار می تونم بکنم؟ به خونمون که

رسیدم تا به کارا برسم نصفه شب شده. تازه مشقامم باید بنویسم. اینم باید بدم همه بخونن و تا صبح پسم بدن. واسه اینه که تا رسیدن به خوانه باید تمومش کنم...  
 روتو کم کن دیگه... برو آگه راست میگی یه چیزی بیار بده من...  
 هنوز آخرین صفحه کیهان بچه‌ها تمام نشده بود که سر کوچمان رسیدم. ثریا، زن باقر جگرکی، که تا سال پیش همکلاسی بودیم و حالا شوهر کرده بود سرش را بواشکی از پنجره آورد بیرون و گفت: - آب نباتو گذاشتمم رو کاشی کنار در. و رش دار و کیهان بچه‌ها رو بنداز بالا. تا یه ساعت دیگه تمومش می‌کنم. زود باش. یکی می‌بینه میره به باقر میگه.  
 آب نبات را برداشتم، کیهان بچه‌ها را لوله کردم بالا انداختم و گفتم: - تا غروب تمومش کن. باید بدمش ناهید.

ثریا کیهان بچه‌ها را تو هوا گرفت و گفت: - زود خودتو برسون خونه. یوسف تون از صبح همین جور خون بالا می‌آره مادرتم دردش بود. خودت که می‌دونی: باقر قدغن کرده با از خونه بیرون نذارم، آگه نه می‌رفتم خونتون کومک...  
 یوسف، یوسف، خون...

ته کوچه پر بود از زن‌های چادرسیاهی و چادر نمازی. همیشه همین جور بود، منتها صبح‌ها پیش تر و غروب‌ها که از مدرسه برمی‌گشتم کم‌تر. صبح‌ها همه زن‌ها جمع می‌شدند دور چادر شب احمد آقا سبزی فروش که از میدان تره بار می‌آورد و تو محله می‌فروخت...  
 جانم برای یوسف در می‌رفت. خودم را به دورساندم به درخانه. همه اهل محل توخانه ما جمع بودند. همه زن‌ها و بچه‌ها، از تو اتاق گرفته تا تو حیاط و تو کوچه...

مریم کنج حیاط از توی دیگ آب جوش برمی‌داشت می‌ریخت تو لگن و زهرا خانم برمی‌داشت می‌داد دست قمر خانم که کنار پنجره ایستاده بود. کبرا و چراغ پریموس کاجی هم می‌زد. زینا آسوری که شب‌ها تو کافه مادر ثریا گارسن بود و هیچکی توخانه خودش راهش نمی‌داد و بابام خیلی دوستش داشت، همان جور که گریه می‌کرد تو استکان‌ها چائی می‌ریخت می‌چیدشان تو سینی... احمد، برادرم، یا دست‌های کوچولوش قند می‌شکست می‌ریخت تو قندان‌ها. خاله سکینه‌ام که چشم‌هایش آب آورده بود و هیچ جا را نمی‌دید مشغول برنج پاك کردن بود. ننه آرشیبم از سر اتاق تا ته اتاق می‌رفت و برمی‌گشت. قرآن را گرفته بود سرش و با کمر تا شده‌اش از راهرو می‌آمد تو حیاط و برمی‌گشت تو راهرو، و یکریزی می‌گفت: - لعنت بر شیطان! اون یکی داره میره، این یکی داره میاد... که چی بشه؟ اون با این چه فرقی داره؟ آخه اینم شد کار؟ یا اون یا این. یه سگ توله با یه سگ توله دیگه چه فرقی می‌کنه آخه؟ صلوات برفستین. لعنتیا، صلوات برفستین! با پای نجس تو اتاق نرین. لا اله الا الله بگین...

صدای فریاد مادرم، از راهرو و پنجره، مثل آن روزی که کاغذهای بابام را آن آدم‌های گنده عبوس ریختن بیرون، بیرون می‌ریخت، تا تو حیاط و تا تو کوچه و تمام محله. گیج و منگ شده بودم. می‌خواستم زودتر خودم را برسانم به یوسف. از لابه‌لای زن‌های چادرسیاهی و چادر نمازی و اردوی بچه‌ها خودم را رساندم به در اتاق. مادرم را خوابانده بودند وسط اتاق و عزیزم بالا سرش نشسته بود قرآن می‌خواند. فاطمه خانم و صنمیر خانم ملافه باره می‌کردند، می‌دادند به باب خانم که رو هم می‌چید. مادر اصغر قیچی را گرفته بود رو چراغ و

داغش می کرد. من دنبال یوسف می گشتم که داشت پرپر می زد، رو دست مادر آفاق که هم گریه می کرد هم زیر لب دعا می خواند و فوت می کرد تو هوای اتاق، که یکدفعه خاله رضوانم چشمش که بهمن افتاد سینی مسی را که دستش بود زد تو فرق سرم، گفت: پتیاره چشم سفید! واسادی اینجا پرپر زنیگامی کنی؟ برو در دگون اون پدر بدر سگت ورش دار بیار اینجا. یا بگو بفرسته دنبال یه خری که ماشینی چیزی داشته باشه که این ننه تو برسونیم به یه حکیمی جانی. یا یکی یو ورداره همراهش بیاره... تو این خراب شده که صدا به صدا نمی رسه.

راهرو دور سرم می چرخید. بی هوا زبانه را گاز گرفته بودم و از درد جانم داشت بالا می آمد. چشم هایم پر از اشک شده بود. آدم های دور و بر به نظرم جن و پری شدند، با لباس های سیاه و سفید و دست های دراز و کوتاه، که یوسف را مثل کیهان بچه ها بهم کرایه می دادند و پسا پس پیرهنش را می زدند بالا به شکمش نگاه می کردند و می گفتند: سرخه. سرخه. سرخه. سرخه. داشته حنا به تنش مالیدن، حرارتش زده تو. حرارت حنا خورده به جیگرش داره خفه ش می کنه...

فریاد مادرم بلندتر شد و موهای بلند سیاهش ریخت رو صورتش: یا حضرت معصومه! یا فاطمه زهرا! آقا، آقای ما! خانم، یا زینب کبری! یا خدیجه! یا هند جگر خور! یکی بدادم برسه. صدای صلوات همه خانه را پر کرد... ننه آرشیم سرش را از حیاط آورد تو پنجره داد زدند پدر و مادر لعنتی! هند جگر خور و نگو. هنوز نمی دونی کدوم به کدوم؟ «یا زینب کبری! بگو، یا فاطمه زهرا! بگو، لا اله الا الله بگو، تا اون و رو جگت تخم نابسم الله بیاد بیرون چون مونو خلاص کنه!

خونی را که از زبانه می ریخت با گوشه ارمکم پاک کردم خودم را رساندم به مادر آفاق. زبانه نمی چرخید اما با هر مکافاتی بود گفتم: خانم بزرگ! خانم بزرگ! یوسفو بدین بهمن از اینجا ببرمش بیرون، ببرمش رو پشت بون. اونجا هم خلوت تره هم حواش سالم تره... یوسف، چشم های خسته و بهم آمده اش که بهمن افتاد دست هایش را دراز کرد طرفم. خانم بزرگ! این بچه داره از نا میره!

یوسف با زبان بی زبانیش که فقط قار و قوری می کرد گفت: قیقام... آ... بابا... قیقام... صدای ننه آرشیم همه صداها را بریدند و اقیامتا! و اقیامتا! چرا هیچکی نمیکه اینجا چه خبره؟... چرا هیچکی نمیدانم این تخم باسمللهو بگیره...؟ آگه تو بیابون بودیم یه سنگی بود که روش بزایم. آگه تو کوه بودیم یه مار و مارمولکی بود که صدامو بشنفته... و اقیامتا! و اقیامتا! صدای گریه زن ها و صدای صلوات بلندتر شد. صدای ناله مادرم بیشتر شد. خاله رضوانم دوباره چشمش افتاد بهمن. داشتم از ترس موش می شدم و خودم را می کشیدم کنار که داد زد: بازم اینجا جانی که؟ اینجا واسادی جیکار؟ برو در دگون پایات گفتم، توله!

فریاد مادرم از اول هم بلندتر شد: یا حسین مظلوم! یا عمه کلثوم! عزیزم، که بالا سرش نشسته بود گفت: اون یکی این قذه درد نداشتن. اون یکی ها آسون تر می اومدن. این که بعد اوناس چرا این قذه سخت می آد؟ این که باید آسون تر باشه. رقیه خواهرم از زیر پای مادر آفاق دستم را کشید، چشم های اشک آلودش را دوخت به چشم هایم و گفت: شادی، شادی، کیهان بچه های امروز رو آوردی؟

یوسف چنگ انداخت موهایم را گرفت و با همان زبان بازنده اش که مثل يك گلوله آتش سرخ شده بود گفت: ... قیقام... آبا ما... قیقام.

خانم بزرگ زد زیر چانه ام و گفت: این بچه چی می خواد، ور پریده؟ چی میگه «آب، بابا، قیقام»؟ قیام - قیقام چیه دیگه؟ تو که زبون شو میفهمی چرا چیزی رو که می خواد بهش نمیدی؟

دوباره زبانم آتش گرفت. گفتم: خانم بزرگ، خانم بزرگ جونم، بدینش به من این بچه رو. داره خفه میشه، مگه حالی تون نیس؟ منو چرا می زنین بیخود؟ اینجام جای واسا زنه که واسا دین؟

و یوسف را از بغل مادر آفاق کشیدم بیرون و از لابه لای صداها و زن ها رفتم تو راهرو. کنار راهرو دنبال راهی می گشتم که خاله رضوانم دوباره چشمش افتاد به من و محکم زد تو گوشم. گفت: پدرسگ بی حیا! دفعه هزارمه که بهت میگم برو اون بابای بی همه چیز تو بیار اینجا. سگ توله، مگه بهیه الف بچه چند دفعه باید به حرفی رو زد؟

دستش را آورد جلو که یوسف را از بغلم بکشد بیرون، که نفهمیدم چه جور ی از کوره در رفتم و یکدفعه با لگد محکم کوبیدم به ساق پاش و پاشنه دهنم را کشیدم که: پدرسگ خود تونین اتوله سگم بودین اشما که نمی دونین. نمی دونین که دکون بابامو در شو بستن. نمی دونین که خودشم گرفته ن برده ن. آخه بابام کجاس که برم بیارمش؟ کجا برم عقبش؟ خاله رضوانم از درد دور خودش می چرخید، صورتش عین شاتوت سیاه شده بود و دهنش رو به سقف بازمانده بود و صدایش تو گلویش گیر کرده بود.

فریاد مادرم حالا دیگر گوشخراش شده بود. خودم را رساندم به پشت بام. هم من گریه می کردم، هم رقیه که دنبالم می آمد. یوسف سرش را آرام گذاشت روی شانه ام و بی حال، صورت داغش را به صورت من چسباند.

آفتاب داشت غروب می کرد. از روی بندرخت زیر پیرهنی سفید پدرم را برداشتم و با یوسف و رقیه گوشه بام نشستیم...

چیزی مثل نسیم از وسط رخت های نمدار رد می شد می آمد می خورد به صورتم.

رقیه گفت: می خواستم بقیه سفرهای سنبداد رو برام بخونی...

صورت عرق کرده و دهان پر از خون یوسف را پاک می کردم، که فریاد مادرم برید و صدای کریمه افسانه و هلهله ی زن ها و صلوات ننه آرشیم که تا هفت محله می رفت بلند شد.

رقیه گفت: این ده شی من. کیهان بچه هارو امشب برام می خونی شادی؟

یوسف دست های کوچکش را از درز یقه ارمک سیاهم برد تو وانگشت های کوچولوش را که ناخن هایش رنگه ماه و مثل کاغذ روغنی رو حلوا زده نازک و نرم بود به سینم ام رساند و گفت: شتو... آنبات میقام... آ بابا قیقام...

و یک تکه خون دلگمه بسته از گلویش بیرون ریخت، پخش شد روز زیر پیرهنی سفید بابام، و

سرش روی شانه ام افتاد...

بدم افتاد که تو شلوغی، نفهمیده ام آب نبات را کجا انداخته ام.

قبر بابام و یوسف اندازه هم نبود، اما من هر دوشان را بی اندازه دوست می داشتم.

تو آن خشمی، تو آن غضبی،  
که ما را در برابر دشمن  
برمی خیزاند.  
انبوه ما را که درنور تو رشد کرده ایم  
تو آن زبان تفاهمی.

تو زمین حقیقتی، و آن هوا  
که سینه هماره مشتاق تنفس توست.  
تو آن حیاتی که دیروز مژده بود  
مردگانی را که در بطن تو خفته اند.  
تو مکان عشق بی انتها  
شادی و شهادت  
و انتظار بایسته مرگی.  
تو هیئت وجود مانی،  
تو آن سنگی که بر تو استوار ایستاده ایم،  
تو آن کفن زیبا و بیکرانی  
که در آن، استخوان های ما خواهد شکست  
تا تو ساختن سیمایت را ادامه دهی.

ربرتو فرناندز رتامار (متولد  
۱۹۳۰) از موفق ترین شاعران  
کوبا است. پس از تحصیل در  
کوبا، پاریس، و لندن، در  
کشورش به امر تدریس مشغول  
است. وی پس از انقلاب در  
زندگی فرهنگی کشورش نقش  
مهمی ایفا کرده است.

ربرتو فرناندز رتامار

Roberto Fernandez Retamar

وطن

اکنون دیگر می دانم: تو شب نیستی،  
آن یقین سخت و هر روزه ای.

در دناک است که گهگاه تو از یاد بری  
چه کسی هستم من.  
عجبا، زیرا من هستم تو  
به همان گونه که تو هستی من.  
باری اما نه به این خاطر من  
کینه ای از تو به دل می گیرم!  
زان که ما یک چیزیم  
من و  
تو.

من ندانم ز چه رو پنداری،  
کز تو من بیزارم ای سرباز.

یکدیگر را من و تو می بینیم  
در خیابانی واحد با هم،  
من و تو دوش به دوش  
نفرتی نه در من یا در تو.  
باری، اما تو و من می دانیم  
که من و تو به کجا رهسپریم...  
من ندانم ز چه رو پنداری،  
کز تو من بیزارم ای سرباز!

برگردان فرهاد غبرائی

نیکلاس گویلن (متولد ۱۹۰۲)  
است. محبوبیت او در کوبا  
منحصر به فرد است، و اشعارش  
را همه حتی کسانی که سواد  
خواندن ندارند می شناسند.

نیکلاس گویلن

Nicolas Guillen

من ندانم ز چه رو پنداری...

من ندانم ز چه رو پنداری  
کز تو من بیزارم ای سرباز،  
زان که ما یک چیزیم  
من و  
تو.

تو تهی دستی، من هم چون تو  
من ز اعماقم، تو نیز چو من.  
این گمانت ز کجا آمده است  
کز تو من بیزارم ای سرباز؟

پیشانی از هجوم وقاحت کبود می شود  
 وقتی که بر مزار شهیدان عبور می کنند  
 وقتی که سینه هوا را می شکافند  
 و باد جامه هاشان  
 بر شعار دیوارها  
 می دمند.

اینان که جامه های عزا را به عاریت  
 پوشیده اند  
 از قعر چشم خلق  
 میراث روشنای شهیدان را  
 بیرون می کشند

گل در نهیب تند گلوله شکفت  
 و اکنون کنار سنبله ها  
 اندام های کاکتوسی  
 سر بر کشیده اند.

کلیپاسه های فربه از سوراخ های بیم  
 در هرم انقلاب خلائق  
 بیرون خزیده اند  
 وز شانه های مردم بالا می آیند.  
 و موج می زنند  
 در آفتاب پیروزی.



خورشید در تالو اندام‌های حمق

سرافکنده می‌رود.



بازارها که پارچه‌های بلند را

حراج کرده‌اند

فوج بلند جامگان را

درچشم آفتاب می‌گردانند

و روز

بر انحنای تند شرارت افول می‌کند.



بر چشم‌ها سیاه می‌کشند.

بر قلب‌ها سیاه می‌کشند.

بر شانه‌ها قساوت را می‌گردانند.

و سفره‌ها را

بر گردهٔ خلاق

پهن می‌کنند

خونابهٔ فشردهٔ گنجشک‌ها را در هاون

سر می‌کشند

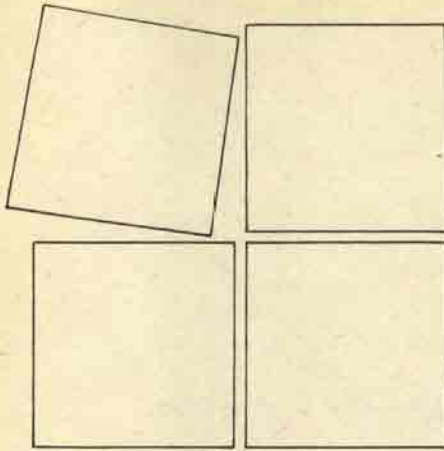
تا باه‌شان بیفزاید.

و سنگ‌های گورستان را آذین می‌بندند

و نام‌های شهیدان را بر تریج قبا

می‌دوزند.

فرناندو هنریک کاردزو\*



## وابستگی و توسعه در آمریکای لاتین

این گفتار از مجموعه «توسعه و توسعه نیافتگی» برگزیده شده که بزودی از سوی «گروه تحقیق و مطالعات شهری و منطقه‌نی» منتشر خواهد شد.

تدوین نظریه امپریالیسم تا آنجا که می‌دانیم، نتیجه دقت نظر و توجهیست که لنین در آثار خود بدان مبذول داشته است. اهمیت این تحلیل به علت تشریح تحولات اقتصاد سرمایه‌داری در دو دهه آخر قرن نوزده و اوائل قرن بیست نبوده، بلکه بیش‌تر به سبب دلالت‌های سیاسی و تاریخی موجود در این آثار است. در حقیقت بحث‌های توصیفی لنین درباره امپریالیسم از تحلیل هابسون به عاریت گرفته شده است. هم‌چنین پیش از این تحلیل نیز نویسندگان دیگری درباره توسعه بین‌المللی اقتصاد سرمایه‌داری مطالبی را عنوان کرده بودند. اما لنین با پیروی از نظریات مارکس، توانست شواهدی را جمع‌آوری کند که براساس آن گسترش اقتصادی بی‌در نظر گرفتن وجوه سیاسی و تاریخی که با عوامل اقتصادی بستگی نزدیکی دارد بی‌معنا خواهد بود.

\* فرناندو هنریک کاردزو در سال ۱۹۳۱ در برزیل به دنیا آمد و تحصیلات خود را در دانشگاه ساوپالو در سال ۱۹۵۹ به پایان رساند و با درجه دکترای جامعه‌شناسی تحصیلات و تحقیقات خود را در آزمایشگاه جامعه‌شناسی صنعتی در مدرسه مطالعات عالی پاریس ادامه داد. کاردزو آثار متعددی دارد؛ به زبان‌های اسپانیولی و پرتغالی و انگلیسی.

از دیدگاه لنین امپریالیسم شکل جدیدی از شیوه تولید سرمایه‌داری است. اما این شکل جدید را نمی‌توان به‌عنوان يك شیوه تولید مجزا از سازمانیابی اقتصاد سرمایه‌داری در نظر گرفت، چرا که سیمای اصلی این نظام براساس مالکیت خصوصی ابرازتولید و بهره‌کشی از نیروی کار استوار است. اما نکته مهم آن است که امپریالیسم مرحله جدیدی از سرمایه‌داری است. این «مرحله» تاریخی جدید بالطبع نتایج سیاسی خاص خود را به‌بار می‌آورد؛ به‌این معنا که در بطن طبقات مسلط در سرمایه‌داری گروه‌های تازه‌نی منافع و ایدئولوژی خود را تحمیل کرده و دولت، ارتش و نیز تمام نهادهای اصلی اجتماعی و سیاسی نیز براساس حفظ توسعه خارجی از نوسازمان می‌یابد. هم‌زمان با این جریان‌ات اشکال جدید آزادیخواهی و مبارزات اجتماعی نیز مانند جنبش‌های رهایی بخش در مستعمرات و نبرد علیه «تریدبونیونیزم»، در صحنه تاریخ ظاهر می‌شود؛ این نبرد علیه شکل ابتدایی سازش طبقه کارگر با بورژوازی است؛ سازشی که از طریق بهره‌کشی بورژوازی از مستعمرات ممکن می‌شود. با توجه به آنچه که آمد، لنین از این تصویر گسترده مرحله جدید و تاریخی تکامل سرمایه‌داری، وظایف، تاکتیک‌ها و استراتژی‌های جدیدی را جهت انقلاب سوسیالیستی استنتاج کرد.

### خصلت‌یابی لنین از امپریالیسم

نکات اصلی خصلت‌یابی لنین از امپریالیسم را که برای بحث حاضر ضروری است، می‌توان به‌شرح زیر خلاصه کرد:

الف. اقتصاد سرمایه‌داری «در مراحل پیشرفته» درگیر تمرکز سرمایه و تولید است (نکاتی که مارکس نیز در کاپیتال به‌خوبی تشریح کرده است) به‌گونه‌ای که در برخی از رشته‌های اصلی انحصار جانشین بازار رقابتی می‌شود.

ب. این روند از نظر تاریخی از طریق تفکیک درونی عملکردهای سرمایه‌داری صورت گرفته و نه فقط باعث تشکیل يك قشر مالی در میان کارفرمایان شده، بلکه به‌برتری آشکار نظام بانکی در شیوه تولید سرمایه‌داری نیز منجر شده است. هم‌چنین ترکیب سرمایه صنعتی و سرمایه مالی تحت کنترل سرمایه مالی است که روابط سیاسی و اقتصادی درونی طبقات سرمایه‌داری را تعیین می‌کند و پرواضح است که چنین نظامی از روابط، نتایج عملی را در سازمانیابی دولت، سیاست و ایدئولوژی به‌بار می‌آورد.

ج. به‌این ترتیب سرمایه‌داری به «مراحل نهائی تکامل» خود (چه در داخل و چه در خارج) می‌رسد. در داخل قشر مالی با توجه به کنترل نظام تولید، مسیر نیروهای تولید و روند انباشت سرمایه را به‌طرف حوزه‌های جدید سرمایه‌گذاری هدایت می‌کند. در این مسیرمسأله «بازگشت سرمایه» امریست ضروری و حیاتی که از طریق آن تداوم گسترش سرمایه‌داری ممکن می‌شود. البته باید اضافه کنیم که برای سرمایه‌های تازه محدودیت‌های داخلی سرمایه‌گذاری مجدد نیز وجود دارد (فقر توده مردم، سرعت

افزایش نرخ رشد سرمایه از نرخ رشد بازار داخلی بیشتر است و مسائلی از این قبیل، بر این اساس لازمست که در جست و جوی بازارهای خارجی بود، تا تداوم گسترش سرمایه‌داری و انباشت آن تضمین شود.

د. هم‌چنین فرایند تکامل نیروهای تولیدی تحت کنترل انحصارات، کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته را وادار ساخته تا کنترل سیاسی سرزمین‌های خارجی را به دست گیرند. وانگهی جست و جو برای کنترل مواد خام خود دلیل دیگری است بر توسعه‌طلبی سرمایه‌داری انحصاری.

به‌طور خلاصه تبیین لنین از اجبار اقتصادهای پیشرفته سرمایه‌داری در کنترل سرزمین‌های عقب مانده مبتنی به دو دلیل مهم است: نخست حرکت سرمایه و دوم پویش تولید. این دو نه فقط خود با یکدیگر مرتبط‌اند بلکه با تحولات جهانی نظام سرمایه‌داری که به کنترل نظام تولیدی از طریق قشر مالی منجر شده نیز ارتباط دارند. مشاهده چنین تغییراتی که عمیقاً در سازمانیابی و عملکرد دولت و مناسبات آن با سایر ملل تأثیرگذارده، چندان هم مشکل نیست، چرا که گرایش اصلی توسعه سرمایه‌داری در مرحله امپریالیسم همانا تقسیم جهان، میان کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته است. این روند جریان سرمایه را از کشورهای بسیار پیشرفته سرمایه‌داری به کشورهای عقب مانده سرازیر کرده و در عوض تهیه مواد خام را برای آن کشورها (کشورهای پیشرفته. م) تضمین می‌کند.

### امپریالیسم و اقتصادهای وابسته

در نتیجه از این دیدگاه چنین بر می‌آید که مناسبات امپریالیسم در رابطه با اقتصاد کشورهای وابسته بامستعمرات به‌ادغام این کشورها (کشورهای وابسته. م) در بازار بین‌المللی منجر خواهد شد. به‌علاوه این مناسبات نه فقط نابرابری را میان کشورهای تحت سلطه افزایش می‌دهد، بلکه این کشورها را در این روند پیش می‌راند که مواد خام را صادر و کالاهای صنعتی را وارد کنند. بازتولید و تشدید نابرابری میان اقتصادهای پیشرفته و اقتصادهای وابسته نیز پی‌آمد جنبی همین مرحله از رشد سرمایه‌داریست.

به‌یقین لنین از انواع ویژه ارتباطات متقابل کشورها اطلاع داشته و به‌عنوان مثال می‌دانسته که در آرژانتین و سایر اقتصادهای وابسته به بریتانیای کبیر، وجود بورژوازی محلی که کنترل نظام‌های تولیدی را در دست دارد، باعث شده تا در این کشورها، الگوهای بسیار پیچیده‌نی از بهره‌کشی پدید آید. همین موضوع با توجه به جنبه‌های سیاسی وابستگی، در کشورهایی که دولت سعی کرده از بورژوازی ملی در مقابل فشار امپریالیسم حمایت کند نیز صادق است. به‌این ترتیب از دیدگاه نظری امپریالیسم به‌مثابه یک شیوه بهره‌کشی قاعدتاً گرایش دارد که رشد اقتصادهای کشورهای عقب مانده را به‌بخش‌های معدنی و کشاورزی محدود سازد تا مواد خام برای توسعه صنعتی

کشورهای پیشرفته نامین شود. به همین دلیل می‌توان همواره دستمزد نیروی کار بومی را در سطح پائینی نگاهداشت. در نتیجه ضامن بقای اقتصادهای مسلط مرکزی همانا قیمت ارزان مواد خام است. به این ترتیب در روند توسعه کشورهای مستعمره یا وابسته، بازراداخلی این کشورها از نقش استراتژیکی\* ویژه‌ئی برخوردار نشده است. واضح است که با توجه به «تحقق ارزش اضافی سرمایه» فروش محصولات به‌خارج ضرورست، اما این تنها وجه مسأله نیست، رشته‌های وابستگی اصلی امپریالیسم براساس سرمایه‌گذاری‌های مستقیمی شکل می‌گیرد که به‌تدریج به‌عنوان وام بر دوش دولت‌ها و یا کارفرمایان محلی گذاشته می‌شود. به‌ر صورت در هر دو مورد کشور دریافت‌کننده وام ضمانت‌های سیاسی و مالی را جهت سرمایه‌ خارجی از طریق دولت یا دستگاه اداری خود تأمین می‌کند.

به‌طور خلاصه سود امپریالیستی براساس تجارت نابرابر و بهره‌کشی مالی استوار است. بهره‌کشی مالی را می‌توان از طریق افزایش بدهکاری اقتصادهای تحت استثمار به اقتصادهای مرکزی اندازه‌گیری کرد، تجارت نابرابر را نیز می‌توان از طریق مبادله انواع متفاوت فرآورده‌ها، یعنی مبادله مواد خام با کالاهای صنعتی بررسی کرد. به‌ر صورت روند بهره‌کشی از نیروی کار بومی، موجد نوعی نابرابری در این اقتصادها شده است. وانگهی پیشرفت‌های تکنولوژیکی در بخش‌های صنعتی اقتصادهای مرکزی سبب شده است که بهره‌کشی به‌سطح بالائی رسیده ارزش اضافی ناشی از پیشرفت مداوم تکنولوژی، افزایش یابد (که این خود به‌نابرابری نرخ ترکیب ازگانیک سرمایه منجر شده است)، حال آن که در اقتصادهای تحت سلطه، فوق بهره‌کشی مستقیم از نیروی کار درنظام تولید است.

به این ترتیب از نظر سیاسی، این نوع توسعه اقتصادی روابط مستعمراتی را از طریق جنگ‌ها سرکوبی، و انقیاد مردم تقویت می‌کند مردمی که در گذشته نه فقط در حاشیه بازار بین‌المللی نبودند بلکه از لحاظ فرهنگی مستقل بوده و نیز از نظر ساختی بیوندی با دنیای غرب نداشتند. از جمله این نوع کشورها می‌توان از مناطق آمریکا و آسیا نام برد که ملت‌های آن به‌رغم این توسعه تجاری - سرمایه‌داری از نظر نظام تولیدی به‌طور کلی دست نخورده باقی مانده است.

درباره روابط آمریکای لاتین با امپریالیسم می‌توان گفت که این روابط از نوع دیگری بوده است البته درست است که بویس این نفوذ مستعمراتی مربوط به چند کشور است (به‌طور کلی ملت‌های **مجموع الجزائر کارائیب**). معه‌ذا در سراسر آمریکای لاتین، نفوذ امپریالیستی از طریق روندهای پیچیده‌ئی اتفاق افتاد، که از طریق آن، کشورهای آمریکای لاتین هرچند استقلال سیاسی خود را به‌دست آوردند اما به‌تدریج از زیر نفوذ اولیه انگلیسی‌ها خارج شده و به‌تسلط بعدی آمریکائی‌ها تن در دادند.

\* بازار داخلی در کشورهای توسعه نیافته فقط از طریق واردات مواد صنعتی رشد می‌یابد که خود ناشی از رشد صادرات مواد اولیه است، تنها در مراحل پیشرفته توسعه است که این بازارها می‌توانند نقش استراتژیکی را خاصه در بویس «جایگزینی واردات» ایفا کنند. م.

در این میان مالکیت نظام تولیدی خود زمینه اصلی بروز تفاوت‌های اساسی بود. اقتصادهای برخی از کشورهای امریکای لاتین حتی پس از تسلط اولیه امپریالیسم قادر بود که از طریق حفظ مالکیت اقتصاد صادراتی محلی توسط بورژوازی بومی از عهده انطباق با شرایط جدید برآید. بنابراین در بعضی ممالک (مانند آرژانتین، برزیل، اروگوئه، کلمبیا و شیلی) بخش صادرات لاقبل تا حدی از طریق بورژوازی محلی کنترل می‌شد و رشته‌های وابستگی پیش‌تر بر اساس روابط تجاری و مالی استوار بود تا بر اساس کنترل مستقیم بخش‌های تولیدی. در بعضی از این کشورها نظام مالی داخلی تحت تسلط بانک‌های داخلی بوده و وابستگی مالی بر اساس وام‌های بین‌المللی تضمین می‌شود و همان گونه که در بالا آمد وابستگی مالی تحت حمایت دولت انجام می‌شد.

علاوه بر تفاوت‌های بی‌شمار سیاسی و اقتصادی، تصویری که لنین ارائه کرده است همچنان معتبر باقی‌ماند چرا که بازار داخلی کشورهای امریکای لاتین در آغاز گسترش امپریالیستی از رشد محدودی برخوردار بود و در بخش صنعتی نیز توسعه قابل توجهی صورت گرفت و انگهی وابستگی مالی به خارج نیز بی‌اندازه افزایش می‌یابد و مواد خام شامل مواد غذایی، اساس اقتصاد صادراتی را تشکیل می‌دهد.

به موازات آنچه که آمد در همین ایام نه فقط اکثر کشورهای امریکای لاتین قادر به کنترل بخش صادرات خود نبودند، بلکه آن کشورهایی که پیش از این بر تولید مواد خام یا مواد غذایی خود تسلط داشتند، دیگر توانایی این کنترل را از دست داده بودند (مانند اقتصاد معادن شیلی).

### الگوهای جدید انباشت سرمایه

به‌رغم دقتی که در بینش لنین در برخورد با رخدادهای تاریخی نیمه اول قرن بیستم وجود دارد، تغییرات مهمی سبب شده که در الگوی روابط کشورهای امپریالیستی و ملل تحت سلطه، دگرگونی‌های عمیقی رخ دهد. این تغییرات، ارزیابی مجددی از ظهور ساخت‌ها و گرایش‌های اصلی ناشی از آن ایجاد می‌کند. هر آینه اگر این تغییرات آنقدر عمیق نباشد که ما را به خصلت‌یابی جدیدی از امپریالیسم وادارد، به اندازه کافی مشخص است که بتوان با مراجعه به آن‌ها در تحلیل‌های متداول از سرمایه‌داری و امپریالیسم، تغییرات مهمی را ایجاد کرد. به‌ر صورت گسترش معاصر سرمایه‌داری بین‌المللی و کنترل اقتصادهای وابسته که به الگوهای تازه‌نی از روابط اقتصادی میان ملل منجر شده است، بدون شك ثابت می‌کند که این روابط همچنان امپریالیستی است. در نتیجه نکات اصلی خصلت‌یابی لنین از امپریالیسم و سرمایه‌داری برای تشریح و تبیین اشکال حاضر و معاصر انباشت سرمایه و توسعه خارجی کافی به‌نظر نمی‌سد.

با توجه به تغییراتی که در درون اقتصادهای سرمایه‌داری پیشرفته رخ داده است (به‌طور کلی ظهور سرمایه انحصاری و ادغام مؤسسات اقتصادی در یکدیگر) می‌توان

به‌جند تحلیل اساسی و مهم در این زمینه اشاره کرد. به‌عنوان مثال در این باره می‌توان از آثار باران، سوئیزی، مگداف، مندل و آکانرز نام برد. این تحلیل‌ها تبیینی مادی و جامع از تفاوت‌های موجود میان سرمایه‌داری معاصر و سرمایه‌داری هم‌عصر لنین را عرضه می‌کند.

به‌رغم انتقادهای اخیر، باران و سوئیزی به‌نحو قانع‌کننده‌ئی نشان داده‌اند (خاصه مقاله سوئیزی درباره «تجدید حیات کنترل مالی تحت عنوان و اقیست یا تخیل؟» به‌استحکام این عقیده کمک می‌کند) که شرکت‌ها از نظر تصمیم‌گیری در خصوص انباشت سرمایه همانند واحدهای نسبتاً خودکفا عمل می‌کنند. از این رو عقاید پیشین در مورد کنترل بانکی بر صنایع، لازمست که مجدداً مورد بررسی قرار گیرند و به‌همین ترتیب شکل مختلط شرکت‌های بزرگ موجود و بعد چند ملیتی تولید و بازاریابی نیز باعث شده که تازگی قابل توجهی در شکل تولید سرمایه‌داری پدید آید.

این تحولات (در اینجا مراد تحولات مهم و مؤثر بر همه روندهای تحولات سرمایه‌داری است) به‌نتایج مهمی منتهی شده که پیش از این نیز توسط این نویسندگان یا دیگران تحلیل شده است. از جمله این نتایج که مورد تأکید این نویسندگان نیز هست می‌توان به‌قیمت‌های کنترل شده در یک نظام انحصاری اشاره کرد. شکی نیست که این مسأله نکته اصلی نظریه مارکسیستی لنینیستی است. به‌هرصورت تغییرات مهم کنونی مانند آنچه که ذکر شد سبب شده که شکل آن پاسخ سیاسی که نظام سرمایه‌داری برای انطباق با شرایط جدیدی می‌تواند فراهم آورد، تغییر کند.

برخوردی تازه‌تر با مسأله بازگشت ارزش اضافی نیز به‌همان اندازه اهمیت دارد. در این باره برخی از نویسندگان به‌رشته‌های محکمی اشاره می‌کنند که میان توسعه نظامی و تحکیم کنترل نظامی بر جامعه از طریق اقتصاد جنگی وجود دارد. و این مسأله را به‌عنوان اساس اصلی بازگشت سرمایه مورد توجه قرار می‌دهند صرف هزینه‌های دولتی در راه رفاه عمومی به‌عنوان مبحثی ثانوی اما نه کم‌اهمیت و درحقیقت به‌عنوان راه چاره‌نی برای انباشت سرمایه مورد توجه قرار گرفته است.

شاید جامعیت این تحلیل مورد سؤال قرار گیرد، در این صورت باید به‌تحلیل جامعی که برخی از نویسندگان مارکسیست درباره شیوه عمل سرمایه‌داری انحصاری ارائه کرده‌اند اشاره کرد. این تحلیل‌ها نیز در مورد بررسی‌هایی که جنبه سیاسی مسأله و خاصه پی‌آمدهای سیاسی - اقتصادی سرمایه‌داری انحصاری در اقتصادهای وابسته را مورد بررسی قرار می‌دهد، کافی نیست. بر این اساس طرح مسأله‌ها از این جنبه آخری آغاز می‌کنیم.

### اشکال تازه وابستگی اقتصادی

آمارهای اخیر نشان می‌دهد که (جداول ۱ و ۲ را ملاحظه کنید) حوزه‌های سرمایه‌گذاری خارجی در کشورهای جدیدالتأسیس و آمریکای لاتین، به‌سرعت از نفت

و مواد خام و کشاورزی دور شده و به طرف بخش های صنعتی می روند. حتی در مناطقی که سرمایه ها هنوز در بخش های سنتی سرمایه گذاری امپریالیستی باقی مانده است نیز نرخ رشد بخش خصوصی صنعتی به سرعت در حال پیشرفت است. این امر نه فقط درباره آمریکای لاتین بلکه در مورد آفریقا و آسیا نیز صادق است.

تنها وجه این مسئله آن نیست که شرکت های چندملیتی به عوض سرمایه گذاری در کشاورزی سنتی و بخش های معدنی در بخش های صنعتی اقتصادهای تحت سلطه سرمایه گذاری می کنند، بلکه حتی برای سرمایه گذاری در بخش های سنتی اقتصادهای وابسته به تکنیک ها و تشکیلات پیشرفته نی متوسل می شوند و گاهی مشارکت های محلی را نیز در مؤسسات اقتصادی خود پذیرا می شوند. البته این به آن معنا نیست که بگوئیم انواع پیشین سرمایه گذاری (مثلا در نفت و فلزات) در اقتصادهای وابسته صنعتی مانند آرژانتین، برزیل و مکزیک در حال اضمحلال است.

### جدول شماره ۱

#### رشد سرمایه گذاری مستقیم آمریکا از ۱۹۲۹ تا ۱۹۶۸

درصد مشارکت		نرخ رشد										
۱۹۶۰	۱۹۶۸	۱۹۵۰	۱۹۶۰-۶۸	۱۹۵۰-۶۰	۱۹۶۸	۱۹۵۰	۱۹۶۰	۱۹۵۰	۱۹۶۰	۱۹۶۸	۱۹۵۰	
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۹/۳	۱۰/۴	۶۴/۸	۳۱/۹	۱۱/۸	۹/۵				همه مناطق
۳۶	۳۰	۳۱	۷/۲	۱۲/۰	۱۹/۵	۱۱/۲	۳/۶	۲/۰				کانادا
۲۶	۲۰	۳۹	۵/۶	۶/۲	۱۳/۰	۸/۴	۴/۶	۳/۵				آمریکای لاتین
۲۱	۳۰	۱۴	۱۲/۴	۱۴/۷	۱۹/۴	۶/۷	۱/۷	۱/۴				اروپا
۱۷	۲۰	۱۶	۱۱/۰	۱۱/۴	۱۲/۹	۵/۶	۱/۹	۵/۶				بخشها
۳۵	۴۱	۳۲	۱۱/۵	۱۱/۳	۲۶/۴	۱۱/۱	۳/۸	۱/۸				صنایع
۳۴	۲۹	۲۹	۷/۲	۱۲/۳	۱۸/۸	۱۰/۸	۳/۴	۱/۱				نفت
۹	۸	۹	۷/۶	۱۰/۶	۵/۴	۳/۰	۱/۱	۱/۲				معدن
۲۲	۱۲	۳۰	۹/۳	۷/۲	۱۴/۲	۷/۰	۳/۵	۳/۴				

به هر صورت نمی توان روند سلطه امپریالیستی را حتی در مورد کشورهای تحت سلطه صنعتی بر اساس چهارچوب

بهر صورت نمی توان روند سلطه امپریالیستی را حتی در مورد کشورهای تحت سلطه صنعتی بر اساس چهارچوب مرجعی تشریح و تبیین کرد که مبادله مواد خام را برای کالاهای صنعتی به عنوان خصلت اصلی تجارت این کشورها و مالکیت خارجی ابزار تولید اقتصادهای وابسته را به طور درست می پذیرد. امروزه حتی بخش معدن (مانند مس در شیلی در خلال حکومت فری، منگنز در



برزیل یا پتروشیمی در کشورهای مختلف) نیز، تحت سلطه اشکال تازه مالکیت اقتصادی قرار گرفته است. مشخصه برجسته این اشکال تازه، مؤسسات اقتصادی مختلط است، یعنی اختلاط سرمایه دولت محلی، سرمایه ملی خصوصی و سرمایه گذاری انحصاری بین المللی (که در تحلیل نهانی کنترل با این سرمایه است).

به عنوان جمع بندی این گفتار می توان گفت که در بعضی از اقتصادهای وابسته همانند اقتصادهای وابسته نی که به اصطلاح کشورهای در حال توسعه آمریکای لاتین خوانده می شود، دیگر سرمایه گذاری خارجی فقط به صورت یک نوع روند بهره کشی نبوده و آن گونه الگویی که در امپریالیسم کلاسیک وجود داشته دیگر وجود ندارد. دقیق تر بگوئیم، اگر فقط شاخص های اقتصادی را در نظر بگیریم، دیگر مشکل نیست که نشان دهیم که توسعه و نفوذ انحصاری در بخش های صنعتی اقتصادی وابسته با هم ناسازگار نیستند. همچنین مفهوم «توسعه و توسعه نیافتگی» جز بازی با کلمات، کمکی به درک موضوع نمی کند در حقیقت وابستگی، سرمایه داری انحصاری و توسعه و ازدهای متضادی نیستند چرا که در بخش های جهان سوم نوعی توسعه سرمایه داری وابسته روی می دهد که در اشکال تازه توسعه انحصاری ادغام می شود.

### جدول شماره ۲

درصد سرمایه گذاری مستقیم آمریکا در صنایع در مقایسه با کل سرمایه گذاری مستقیم (%)

سال	مجموع سرمایه گذاری در آمریکای لاتین	آرژانتین	برزیل	مکزیک	کشورهای دیگر
۱۹۲۹	۷	۲۵	۲۴	۱	۴
۱۹۴۰	۸	۲۰	۲۹	۳	۳
۱۹۴۶	۱۳	۳۹	۳۹	۲۱	۶
۱۹۵۰	۱۸	۴۵	۴۴	۳۲	۷
۱۹۵۲	۲۱	۵۰	۵۱	۴۳	۱
۱۹۵۵	۲۲	۵۱	۵۱	۴۵	۷
۱۹۵۶	۲۲	۵۱	۵۰	۴۶	۸
۱۹۵۹	۱۷	۴۳	۵۳	۴۷	۷
۱۹۶۰	۱۹	۴۵	۵۴	۴۹	۸
۱۹۶۱	۲۰	۴۳	۵۴	۵۰	۷
۱۹۶۲	۲۲	۵۱	۵۶	۵۱	۸
۱۹۶۳	۲۴	۵۵	۵۹	۵۵	۸
۱۹۶۴	۲۶	۵۷	۶۷	۵۹	۹
۱۹۶۵	۲۹	۶۲	۶۷	۶۴	۱۱
۱۹۶۶	۳۱	۶۳	۶۸	۶۴	۱۲
۱۹۶۷	۳۲	۶۳	۶۷	۶۶	۱۳
۱۹۶۸	۳۴	۶۴	۶۹	۶۸	۱۴

به این ترتیب کشورهایی مثل آرژانتین، برزیل، مکزیک، آفریقای جنوبی، هند و چند کشور دیگر به نوعی چند پارگی ساختی بر می خوریم، به این معنا که این کشورها در واقع بخش پیشرفته اقتصادی خود را به نظام سرمایه داری بین المللی متصل می کنند. این بخش های جدا از یکدیگر در واقع تابع بخش های پیشرفته بوده و می توان گفت که بخش های اقتصادی و اجتماعی عقب مانده در این کشورها، در حقیقت نقش نوعی مستعمره داخلی را ایفا می کند. شکاف این بخش ها به احتمال قریب به یقین عمیق تر خواهد شد به گونه ای که نوع جدیدی از دوگانگی - متفاوت با آنچه که چند نویسنده غیرمارکسیست عنوان کرده اند - در این کشورها به وجود خواهد آمد. این دوگانگی ساختی جدید از افتراق داخلی در یگانگی پیشین حاصل می شود. مسلم است که این دوگانگی مستقیماً ناشی از توسعه سرمایه داری بوده و حاصل عملکرد آن است. این روند کمک می کند دستمزدها در سطح پائینی نگاهداشته شود و فشارهای سیاسی داخل «بخش مدرن» تخفیف یابد تا جایی که با توجه به موقعیت سیاسی و اجتماعی «بخش مدرن» می توان گفت که این بخش بالنسبه از موقعیت بهتری برخوردار است.

اگر این مطالب صحت داشته باشد، آیا می توان از مفهوم توسعه وابسته جانبداری کرد؟ البته این مسأله جواب فوری و صریحی ندارد. برای این منظور و پیش از هر چیز می توان پذیرفت که در روند فعلی سرمایه گذاری امپریالیستی تا حدی امکان مشارکت محلی در پویش تولیدی وجود دارد. برای درک بهتر این مطلب لازمست که خصلت حیاتی اشکال معاصر و پیشین سرمایه داری را که با یکدیگر تفاوت دارند مشخص کنیم. در خلال مرحله پیشین امپریالیسم بازار کالاهای تولید شده توسط مؤسسات خارجی در اقتصادهای وابسته اگر نه تماماً، لاقلاً اکثر آنها، همان بازار اقتصادهای پیشرفته بود، یعنی نفت، نقره، مس، قهوه، بوکیست آهن، منگنز و غیره را برای فروش و مصرف در کشورهای پیشرفته سرمایه داری تولید می کردند. این مطلب نشان می دهد که چرا بازار داخلی اقتصادهای وابسته به جز قسمت کوچکی از آن که کالاهای وارداتی برای طبقات مرفه جوامع تحت سلطه را تأمین می کرد، فایده دیگری برای اقتصادهای امپریالیستی در بر نداشت.

امروزه هدف بلافضل شرکت هائی مانند جنرال موتورز یا فولکس واگن یا جنرال الکتریک یا سیررزویک در بازارهای امریکای لاتین (و نه لزوماً بازار به خصوصی که این شرکت ها در هر یک از کشورهای امریکای لاتین در دست دارند) سود است. در نتیجه برخی از سرمایه گذاری های خارجی حداقل به نوعی شکوفائی داخلی نیازمندند. وجود بعضی از بخش های وابسته چه در حال حاضر و چه در آینده باعث خواهد شد که این بخش ها از طریق منافع مشترک چه از داخل و چه از خارج، با سیستم های انحصاری ارتباط حاصل کنند.

از طرف دیگر به رغم توسعه اقتصاد داخلی کشورهای توسعه نیافته تا زمانی که تولید ابزار تولید (تکنولوژی) در کشورهای پیشرفته سرمایه داری متمرکز است، از نظر اقتصادی به این کشورها علی الخصوص به امریکا وابسته خواهند بود.

بر اساس شمای مارکسیستی بازتولید سرمایه یعنی تولید ابزارتولید (که بخش استراتژیکی شمای بازتولید است) می‌توان عنوان کرد که این بخش عملاً در اقتصادهای وابسته وجود ندارد. بنابراین اگر عمیقاً به‌مسأله‌بنگریم در می‌بایم که تحقق انباشت سرمایه نیازمند مکمل تولیدی است که در کشورهای توسعه نیافته وجود ندارد. در تبیین لنین، اقتصادهای امپریالیستی برای تحقق انباشت سرمایه نیازمند توسعه خارجی‌اند. به‌عکس در اقتصادهای وابسته بازگشت سرمایه به‌مترویل مکمل‌دور بازتولید سرمایه‌داری است؛ و به‌همین دلیل تکنولوژی‌داری چنین اهمیتی است. اهمیتی که تکنولوژی به‌عنوان یک شکل کنترل (که در روند انباشت سرمایه ضروریست) دارد از وجه مادی آن پر ارزش‌تر است. شرکت‌ها می‌توانند از طریق برتری‌های تکنولوژیکی نقش کلیدی خود را در نظام جهانی انباشت سرمایه ایفا کنند. شکوفائی داخلی تا آنجا مجاز است که کالاهای مصرفی تولید شده توسط سرمایه‌گذاری خارجی در محل بتواند اثراتی پویا در اقتصادهای وابسته باقی گذارد. اما به‌موازات این اقدامات، پویش کلی توسعه سرمایه‌داری، روابط متقابل بخش‌های تولید کالاهای مصرفی و بخش تولید کالاهای سرمایه‌نی را به‌نحوی برقرار می‌سازد که رشته‌های وابستگی حفظ و بازتولید شود.

یکی از عوامل اصلی توسعه امپریالیستی در نظریه لنین، جست و جوی سرمایه‌داری برای یافتن حوزه‌های سرمایه‌گذاری است. اما امروزه بخش صنعتی اقتصادهای وابسته خود در جست‌وجو و طلب سرمایه‌است. چرا که در مقایسه با سرمایه توسعه‌یابنده شرکت‌های خارجی، مقدار خالص سرمایه خارجی که عملاً در اقتصادهای وابسته سرمایه‌گذاری می‌شود روبه‌تقصان است؛ به‌دلیل این که اندوخته‌های محلی و سرمایه‌گذاری مجدد ناشی از سودهای به‌دست آمده در بازارهای محلی، امکاناتی را جهت رشد سرمایه خارجی و هم‌چنین محدودیت‌هایی را در حرکت داخلی سرمایه‌های تازه فراهم آورده است. این امر کاملاً با روند گسترش بازار محلی (که قبلاً به‌آن اشاره شد) مربوط بوده و به‌علاوه با افزایش «مؤسسات تجاری مختلط» که مشارکت محلی را با مؤسسات اقتصادی خارجی فراهم می‌آورد نیز مربوط است (به‌جدول شماره ۳ رجوع شود). علت دیگری که بسیار اهمیت دارد این است که بر اساس آمارهای موجود، اقتصادهای وابسته نیز در خلال گسترش امپریالیسم به اقتصادهای مسلط سرمایه صادر می‌کند.

به‌عنوان عکس‌العملی نسبت به این روند (صدور سرمایه از اقتصادهای تحت سلطه به اقتصادهای مسلط - م) بعضی از کشورهای وابسته کوشیده‌اند تا سودهای قابل صدور را محدود کنند. هرچند که شرکت‌های بین‌المللی این آینده‌نگری را داشته‌اند که راه اصلی ارسال منافع به‌خارج را از طریق اجازه‌نامه‌ها، انواع حقوق ثبتی و امتیازی و تبصره‌های گوناگون پیش‌بینی کنند. این گونه اقدامات، به‌علاوه قروض افزایش‌یابنده به‌نماینده‌گی‌های بین‌المللی و بانک‌ها (که در حقیقت توسط کشورهای امپریالیستی کنترل می‌شوند) سبب شده که اشکال اصلی بهره‌کشی دگرگون شود.

انحصاری نیست. اما بسیاری از نتایج ناشی از اشکال تازه امپریالیسم در امریکا و اقتصادهای مرکزی کاملا آشکار است. در واقع اگر مسأله اصلی بازگشت سرمایه تحت نفوذ سرمایه‌داری انحصاری باشد، اشکال جدید وابستگی توانسته، زمینه‌های تازه‌نی جهت کاربرد سرمایه انباشت شده در اقتصادهای متروپلتن را فراهم آورد. بر این اساس می‌توان گرایش به «منسوخ شدن» سریع تکنولوژی در شرکت‌های انحصاری را شاهد بود. هم‌چنین هزینه‌های نظامی وسیله دیگری است که بازارهای تازه‌نی را برای

۱۹۶۰/۱۹۶۲			۱۹۵۷/۱۹۵۹			مناطق بخش‌ها
منابع سرمایه‌گذاری			منابع سرمایه‌گذاری			
USF	LF	IF	USF	LF	IF	مجموع
۰/۱۹	۰/۲۴	۰/۵۷	۰/۲۶	۰/۲۲	۰/۵۲	کل
۰/۱۷	۰/۲۰	۰/۶۳	۰/۴۱	۰/۳۱	۰/۴۶	معادن
۰/۲۴	۰/۱۵	۰/۶۱	۰/۲۹	۰/۲۳	۰/۴۸	نفت
۰/۱۷	۰/۳۰	۰/۵۳	۰/۱۹	۰/۲۴	۰/۵۷	صنایع
کانادا						
۰/۱۸	۰/۱۲	۰/۷۰	۰/۳۰	۱/۱۳	۰/۵۷	کل
۰/۳۴	۰/۱۴	۰/۵۲	۰/۴۰	۰/۲۰	۰/۴۰	معادن
۰/۲۳	۰/۱۱	۰/۶۶	۰/۳۴	۰/۲۴	۰/۴۲	نفت
۰/۰۸	۰/۱۱	۰/۸۱	۰/۲۲	۰/۰۱	۰/۷۷	صنایع
آمریکای لاتین						
۰/۰۶	۰/۲۳	۰/۷۱	۰/۳۳	۰/۱۷	۰/۵۰	کل
۰/۳۴	۰/۲۶	۱/۰۸	۰/۴۳	۰/۰۱	۰/۴۶	معادن
۰/۰۷	۰/۰۱	۱/۰۶	۰/۳۴	۰/۰۹	۰/۵۷	نفت
۰/۲۲	۰/۴۰	۰/۳۸	۰/۲۴	۰/۴۰	۰/۳۶	صنایع
اروپا						
۰/۲۸	۰/۳۰	۰/۴۲	۰/۱۹	۰/۳	۰/۴۴	کل
۰/۲۵	۰/۵۰	۱/۲۵	۰/۵۰	۰/۵۰	—	معادن
۰/۴۹	۰/۱۸	۰/۳۳	۰/۲۶	۰/۴۴	۰/۳۰	نفت
۰/۱۹	۰/۳۵	۰/۴۶	۰/۱۵	۰/۳۳	۰/۵۲	صنایع
سایر مناطق						
۰/۲۰	۰/۲۹	۰/۵۱	۰/۱۹	۰/۲۳	۰/۵۸	کل
۰/۲۲	۰/۳۰	۰/۴۸	۰/۳۶	۰/۱۸	۰/۸۲	معادن
۰/۲۱	۰/۲۴	۰/۵۵	۰/۲۰	۰/۲۳	۰/۵۷	نفت
۰/۱۸	۰/۳۹	۰/۴۳	۰/۱۵	۰/۲۹	۰/۵۶	صنایع

سرمایه انباشت شده فراهم می‌آورد.

به‌هرصورت در این مقاله به‌همه مسائل موجود نپرداخته‌ام. در حقیقت بعضی از این نتایج شاید در اثر ارتباطات متقابلی که با توجه به‌حرکت سرمایه و تجارت بین اقتصادهای پیشرفته سرمایه‌داری وجود دارد، تغییر کنند و این امر مستلزم بررسی تازه‌تری است. بنابراین اظهارات، پیشین دال بر این است که روند فعلی صدور سرمایه از کشورهای درحال توسعه به‌کشورهای امپریالیستی، به‌سازمانیابی مجدد عملکرد توسعه خارجی جهت بازگشت سرمایه منتهی می‌شود.

جدول شماره ۳

۱۹۵۷/۱۹۶۵			۱۹۶۳/۱۹۶۵		
منابع سرمایه‌گذاری			منابع سرمایه‌گذاری		
USF	LF	IF	USF	LF	IF
۰/۲۱	۰/۲۷	۰/۵۲	۰/۲۰	۰/۳۲	۰/۴۸
۰/۲۰	۰/۲۰	۰/۶۰	۰/۰۶	۰/۲۶	۰/۶۸
۰/۲۷	۰/۲۳	۰/۵۰	۰/۲۸	۰/۲۹	۰/۴۳
۰/۱۷	۰/۳۲	۰/۵۱	۰/۱۶	۰/۳۵	۰/۴۹
۰/۱۹	۰/۱۷	۰/۶۴	۰/۱۴	۰/۲۲	۰/۶۴
۰/۲۳	۰/۱۹	۰/۵۸	۰/۰۲	۰/۲۳	۰/۷۵
۰/۲۷	۰/۱۸	۰/۵۵	۰/۲۴	۰/۱۸	۰/۵۸
۰/۱۴	۰/۱۵	۰/۷۱	۰/۱۳	۰/۲۴	۰/۶۳
۰/۱۷	۰/۲۴	۰/۵۹	۰/۰۹	۰/۳۱	۰/۶۰
۰/۰۸	۰/۱۴	۰/۷۸	۰/۱۷	۰/۱۳	۱/۰۴
۰/۱۳	۰/۰۸	۰/۷۹	۰/۱۰	۰/۱۴	۰/۹۶
۰/۲۲	۰/۴۰	۰/۳۸	۰/۲۲	۰/۴۰	۰/۳۸
۰/۲۴	۰/۳۵	۰/۴۱	۰/۲۲	۰/۳۸	۰/۴۰
۰/۵۲	۰/۰۴	۰/۴۴	۰/۴۵	۰/۲۳	۰/۳۲
۰/۳۸	۰/۳۵	۰/۲۷	۰/۳۸	۰/۴۰	۰/۲۲
۰/۱۶	۰/۳۶	۰/۴۸	۰/۱۶	۰/۲۷	۰/۴۷
۰/۲۳	۰/۲۳	۰/۴۶	۰/۲۷	۰/۳۵	۰/۳۸
۰/۲۹	۰/۳۱	۰/۴۰	۰/۳۰	۰/۴۱	۰/۲۹
۰/۲۷	۰/۲۶	۰/۴۷	۰/۳۶	۰/۲۸	۰/۳۶
۰/۱۷	۰/۳۹	۰/۴۴	۰/۱۶	۰/۴۲	۰/۴۲

IF: پشتوانه‌های داخلی (سرمایه‌گذاری مجدد سودها و استهلاك پشتوانه‌ها)  
 LF: پشتوانه‌های محلی یا پشتوانه‌های تأمین شده از جهان سوم  
 USF: پشتوانه‌های تأمین شده به‌وسیله ایالات متحده.

طرح این نظر که رشد سرمایه‌داری متکی به بهره‌کشی از جهان سوم است. احتیاج به پرداخت بیش‌تری دارد. در حقیقت روندهای اصلی دهه گذشته نشان داده است که مشارکت آمریکای لاتین در دوزمین تجارت بین‌المللی و سرمایه‌گذاری در حال نقصان است. اگر تمایز موجود میان دو بخش تجارت بین‌المللی یعنی بخش مرکزی و بخش اقماری را بپذیریم، می‌بینیم که نرخ رشد در اقتصادهای مرکزی  $7/9$  درصد و در اقتصادهای اقماری  $4/8$  درصد در سال بوده است. نتیجه این تمایز کاهش صادرات اقتصادهای اقماری است که بالاترین سطح رشد آن در سال  $1948$ ،  $32$  درصد تجارت بین‌المللی بوده و در سال  $1958$  به  $26$  درصد و در سال  $1968$  به  $21$  درصد کاهش یافته است (یعنی کم‌تر از  $28$  درصد دوران قبل از جنگ). مشارکت آمریکای لاتین نیز از  $12$  درصد در سال  $1948$  به  $6$  درصد در سال  $1968$  تقلیل یافته است. چنین کاهشی در مورد سرمایه‌های آمریکایی که برای اقتصادهای اقماری اهمیت بسیاری دارد نیز رخ داده است. اقتصادهای اقماری  $55$  درصد از کل سرمایه‌گذاری آمریکا را در سال  $1950$  و  $40$  درصد را در سال  $1968$  جذب کرده است. مشارکت آمریکای لاتین نیز در همین زمان از  $39$  درصد به  $20$  درصد تنزل یافته است.

البته این آمارها، افزایش «وام‌ها و مساعدت‌ها» را آن طور که قبلاً اشاره شد، نشان نمی‌دهند، و باید متذکر شد که این افزایش در اقتصاد امریالیستی از اهمیت فزاینده‌ئی برخوردار است. در هر صورت از واقعیت رشد ارتباطات متقابل میان اقتصادهای پیشرفته نمی‌توان پایان امریالیسم را استنتاج کرد. به‌عکس جمع‌بندی مناسب‌تر آن است که بگوئیم روابط مابین کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته و کشورهای وابسته، به‌نوعی «در حاشیه قرار گرفتن» کشورهای وابسته در سیستم جهانی توسعه اقتصادی منتهی می‌شود (همان گونه که آنیبال پنینتو نشان داده است).

### چند نتیجه‌گیری سیاسی

شکی نیست که اشکال جدید وابستگی در کشورهای وابسته سبب پیدائی انواع نوظهور تطابق‌ها و عکس‌العمل‌ها شده است. اگر این تحلیل درست باشد روند چندپارگی منافع که در بالا به آن اشاره شد، احتمالاً به‌نوعی افتراق درونی که به‌اجمال در زیر مطرح می‌شود، منجر خواهد شد:

بخشی از بورژوازی ملی (که قدرت اقتصادی، کشاورزی، تجاری، صنعتی و مالی دارد)، به‌عنوان شریک کوچک‌تر منافع خارجی مستقیماً به‌بهره‌وری از منافع داخلی می‌پردازد. باید گفت که در اینجا منظور فقط گروه‌هایی نیست که مستقیماً به‌بهره‌کشی مشغولند، بلکه گروه‌های دیگری که از این ثروت و شکوفائی حاصل از وابستگی منتفع می‌شوند نیز مورد نظر است (این وضعیت، را می‌توان به‌وضوح در برزیل و مکزیک مشاهده کرد). روند شکل‌گیری سیستم جدید در مسیر پیشروی خود نه فقط بخشی از طبقه متوسط مانند روشنفکران، بوروکرات‌های دولتی، نظامیان و غیره را در

بر می‌گیرد بلکه حتی بخشی از طبقه زحمتکش را نیز در خود جای می‌دهد. کسانی که در بخش بین‌المللی شاغلند نیز در این طبقه جای دادند.

البته وابستگی ساختی بلافاصله به معنای همکاری سیاسی نیست. اتحاد سیاسی مؤثر گروه‌ها و اشخاص بستگی دارد به پویای سیاسی، جنبش‌ها، اهداف و راه حل‌هایی که در مقابل آن‌ها قرار دارد.

با وجود گسترش، روند بین‌المللی شدن وابستگی، درک و پیش‌بینی روند سیاسی با توجه به ستیز میان ملی و ضدملی مشکل‌تر خواهد شد. در حقیقت ضدملی به عنوان قدرت خارجی امپریالیسم محسوب می‌شود. حال آن که ضدملی درون ملت و به اصطلاح میان مردم بومی و اقشار مختلف جای دارد. از این گذشته درک این روند بر اساس این واژه‌ها (ملی و ضدملی) و تحت عنوان اشغال ملت، به آسانی میسر نیست؛ چرا که تعداد بسیار کمی از «مردم بومی» را می‌توان یافت که در غالب واژه‌های ملی و فرهنگی، به‌طور روشنی نمایانگر حضور دشمن‌اند.

به هر صورت این نیست که از روند سیاسی برداشتی خشک و مکانیکی ارائه کرده به دنبال آن نیز چند نتیجه سیاسی از تحلیل ساختی اقتصاد عرضه کنیم. بلکه هدف طرح این مطلب است که اغلب تحلیل‌های سوسیالیستی از آمریکای لاتین نه فقط در همین مسیر است (برداشت‌های مکانیکی از روند سیاسی و...) بلکه نقطه شروع ساختی نادرستی نیز است.

### جمع‌بندی اجمالی اظهارات کلی

الف. تحلیلی که بر این فرض ساده لوحانه تکیه کند که امپریالیسم منافع و عکس‌العمل ملل تحت سلطه را یک کاسه می‌کند، به وضوح دست‌کم گرفتن روندیست که عملاً در حال رخ دادن است. چنین تحلیل‌هایی چندپارگی دورنی این کشورها و حرکت‌هایی را که توسعه در همه اقشار (و نه فقط در طبقات بالا) سبب می‌شود را نادیده می‌گیرند.

ب. عبارت «توسعه و توسعه نیافتگی» (که گوندرفرانک از آن برای تشریح کشورهای تحت سلطه استفاده می‌کند) خود خلاصه کردن اشتباهات دیگر است. در حقیقت این فرض که فقدان پویایی ساختی در اقتصادهای وابسته ناشی از امپریالیسم است سبب می‌شود که اشکال واقعی امپریالیسم اقتصادی به غلط تبیین شود و در نتیجه درک سیاسی نادرستی از موقعیت ارائه شود. لازمست بدانیم که در موقعیت‌های خاص می‌توان وابستگی را همراه با توسعه انتظار داشت.

در عین حال غلط است که این روندها را به تمام کشورهای جهان سوم تعمیم دهیم. روندهای فوق هنگامی پدید می‌آیند که شرکت‌های بزرگ، تقسیم بین‌المللی کار را از نوسازمان دهند و بخش‌هایی از اقتصادهای وابسته را در برنامه سرمایه‌گذاری تولیدی خود، در نظر گیرند.

به این ترتیب بخش مهمی از کشورهای جهان سوم، لزوماً درگیر چنین موقعیت ساختی ویژه نخواهد شد. عدم پذیرش این واقعیت تکرار همان اشتباهی است که دیره در تحلیل امریکای لاتین مرتکب شد. دیره معتقد بود که امپریالیسم همه کشورهای امریکای لاتین را به یک چشم می‌نگرد (البته با یکی دو استثناء)، و با چنین اعتقادی، چهارچوب مرجعی را بر اساس الگوی قدیمی بهره‌کشی امپریالیستی و تقویت الیگارشی و سلطه مبتنی بر مالکیت ارضی، تدوین کرد.

اما در حال حاضر فرض من آن است که در امریکای لاتین اشکال گوناگون وابستگی وجود دارند که توسعه در بعضی از آن‌ها سبب دست به دست شدن قدرت داخلی شده و الیگارشی قدیمی نیز جای‌جا شده و انواع مدرن کنترل‌های سیاسی به جای آن بر مسند قدرت نشسته است. دیکتاتوری موجود در آمریکای لاتین نیز (حتی نوع نظامی آن) با وجود کلیه موانع ساختی، به هیچ عنوان نماینده شکل سنتی و ضد توسعه‌گرای سلطه نیست.

هر چند که این تکراری بی‌فایده است، اما باید گفت که در بحث‌هایی که از دیدگاه چپ صورت می‌گیرد، هر دو شکل تازه امپریالیسم یعنی وابستگی و اقتدارگرایی سیاسی نفی شده است. به هر صورت بر کسی پوشیده نیست که تحلیل سیاسی تازه‌نی لازمست که تا بتوان اشکال بوروکراتیک - تکنوکراتیک دولت قدرت گرا را تبیین کرد که به منافع بورژوازی بین‌المللی شده و متحدین خود خدمت می‌کنند.

به این منظور و برای اجتناب از برداشتی مکانیکی و اتخاذ جهت درستی در مبارزه با امپریالیسم لازمست که مسائل فرهنگی و اشکال مختلف بیگانگی با خود نیز مورد توجه قرار گیرد.

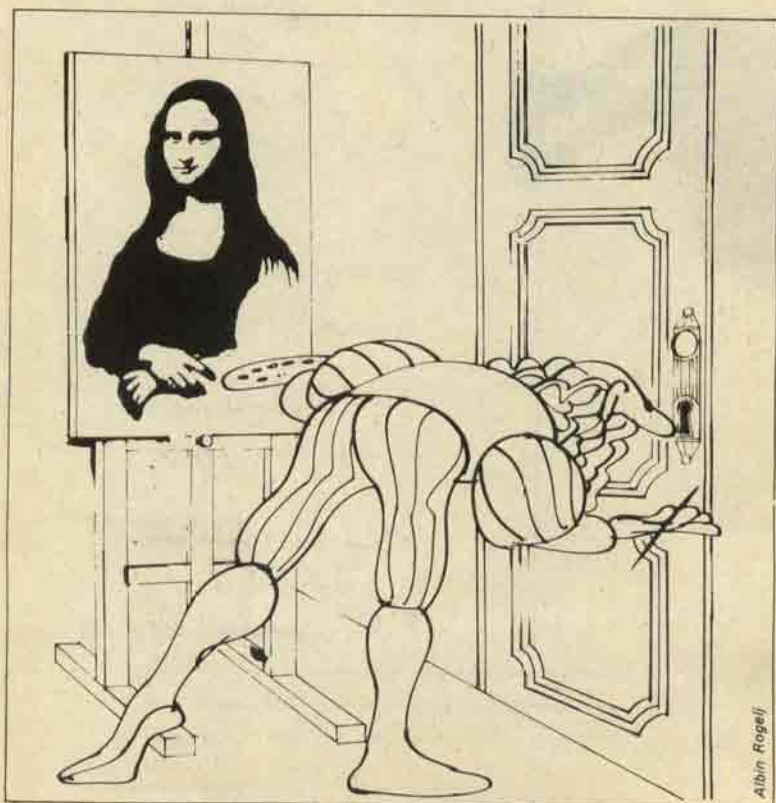
اگر الگوی سرمایه‌داری توسعه در کشورهای وابسته صنعتی شده باعث تشدید چندپارگی درونی و نابرابری می‌شود، می‌توان از ارزش‌های مربوط به وحدت ملی و مشارکت اجتماعی به عنوان ابزار مبارزه سیاسی بهره جست. من معتقدم مجاز دانستن دولت بورژوازی در برافراشتن پرچم ناسیونالیسم (که نه فقط سبب اقتدار بلکه سبب افزایش وحدت اجتماعی نیز می‌شود)، اشتباه عظیمی است که نتایج عمیقی به بار خواهد آورد. دیگر آن که از فرضیه درحاشیه قرار داشتن بخش استراتژیک (یا انقلابی) جوامع صنعتی شده وابسته نیز حمایت نمی‌کنم. وانگهی انکار حاشیه‌نی شدن به عنوان نتیجه رشد سرمایه‌داری و سازمانیابی توده‌های بی‌شکل، برای هر تحلیل و هر سیاست اجرایی، ضروریست.

بر اساس آنچه که آمد به هیچ عنوان واقع‌گرایانه نخواهد بود که از بورژوازی ملی توقع داشته باشیم که رهبری مقاومت را در برابر نفوذ خارجی به عهده بگیرد. انتقاد بر نظریه وابستگی نمی‌تواند بر اساس ارزش‌های متعلق به بورژوازی ملی استوار باشد. وحدت ملی به معنایی که گفته شد بیش از هر چیز مستلزم وحدت مردم است و مبارزه با شکل ویژه‌نی از توسعه را می‌طلبد که مورد نظر شرکت‌های عظیم است.



به همین ترتیب تریدونیونیسیم برای کارگران جوامع پیشرفته می تواند به صورت خطری جدید درآید، در حالی که توسعه برای طبقات متوسط و کارگران کشورهای امریکای لاتین دارای جاذبه ایدئولوژیک واقعی است. پاسخ به این جاذبه نمی تواند از طریق انکار ایدئولوژیکی پیشرفت اقتصادی که رخ داده است صورت گیرد. در نتیجه بایستی براساس ارزش ها و اهداف سیاسی که آگاهی توده ها را با توجه به نابرابری های اجتماعی و وابستگی ملی افزایش می دهد، پاسخ فوق را جواب گفت.

مترجمین: مهری صالحی  
محمدرضا حائری



## چند شعر از لوئی ویکا لیتائو\*

به سال ۱۹۱۵ در موامنتا داپایرا چشم  
به جهان گشوده است. در حال حاضر در پورتو  
اقامت دارد. در انتشار مجله مبارز «اخبار محاصره»  
همکاری می‌کند. آثار منتشر شده او آزادی  
(۱۹۵۰) و شب سنگی (۱۹۵۵) است که این  
آخری را در زندان سروده است.

۱  
شب سنگی

شب سنگی

تیرگی دیوارها

سیم‌های خاردار افراشته

زرده‌های آهنی

صلیب آهنی،

و بر سنگفرش‌های عریان

روشنائی میرنده‌ئی.

و ماه، شاخ‌های ماه،

سرنیزه‌ئی نشانه رفته.

شب سنگی، شب گداخته،

برای آن که سکوت

قلب انسان‌ها را پایمال کند.

\* مترجم ملیت شاعر را متذکر نشده. تنها از روی محل اقامت  
او پورتو - که دومین شهر مهم کشور پرتغال است - احتمال  
داده می‌شود که پرتغالی باشد.

۲

## صبح

زندانبان روز به خیر می گوید.  
 نمی شنوم، به سختی می بینم  
 کلیدهای قفل بزرگ آهنین را  
 که پنداری بر زمینۀ اونیفورم می خندند.

استفراغ تحمل ناپذیر ریشخند.  
 «روز به خیر» - چرا روز به خیر؟  
 گوش کنید آقای زندانبان:»  
 اینجا شب است. هیچ روحی در آن ساکن نیست.  
 سلامتان را به خارج پرتاب کنید  
 فقط در خارج است که روز سر می زند!

۳

## نامه

کلمات را بر صفحه کاغذ پرتاب می کنم  
 همچون ماهیگیر بی خیال  
 که زورقها را به رودخانه افکند.  
 تنها در عمق، در این عمق دست نایافته  
 دستهایم را می گشایم و می بندم،  
 دستهای من مغروق  
 در احتضار از تشنگی.  
 «حالم خوب است عشق من.»

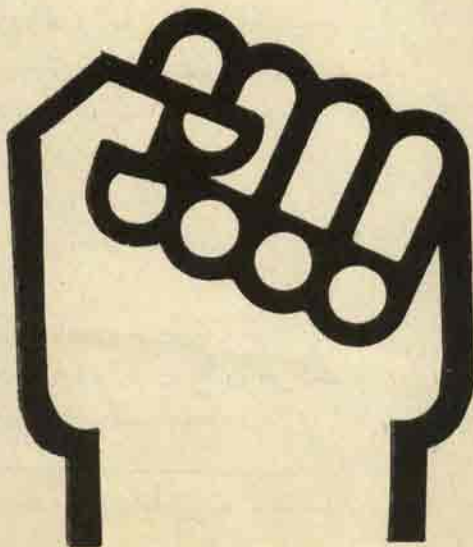
هنگامی که برای تو می نویسم  
 چشمهایم تصویر تو را نظاره می کنند  
 که برمیلههای تختم آویخته

\* به سبب نامفهوم بودن ترجمه سطر بعد حذف شده است.

برای آن که کلماتم طعم حقیقی را باز یابند  
 از کسی که به من گوش فرا می دهد  
 از کسی که با من سخن می گوید  
 از کسی که مرا باز می خواند،  
 «حالم خوب است عشق من.»

دیروز در گلی از باغچه ها چیده  
 بهار را باز دیدم  
 امروز سنگی بر شانه هایم سنگینی می کند  
 و مشتی درکمین گرده های من است.  
 چندان که مرگ فراز آید - دوستم، شیرین من -  
 حتی اگر هیچ کس آنجا کنارم نباشد  
 به خواهش از او خواهم خواست که باز با تو بگوید:  
 «حالم خوب است عشق من.»

برگردان احمدرضا روانبخش



خوان فرانکو

ترجمه مهین دانشور

نویسنده  
و موقعیت  
اجتماعی

۲



Mojmir Mihátov

## ترکیب نژادی و ملی در جمهوری‌های آند

نویسندگان جمهوری‌های آند يك مسأله مشترك دارند و آن زیستن در کشورهایی با فرهنگ دو گانه است؛ یکی فرهنگی که همچون شاخه‌ای از درخت سنت اسپانیایی بر آمده و دیگر فرهنگی که ریشه در گذشته سرخ‌پوستی این سرزمین‌ها دارد. گذشته از این، بولیوی، اکوادور و پرو به مناطق جغرافیایی بسیار متفاوتی، از فلات‌های مرتفع آند تا جنگل‌های استوایی و زمین‌های پست تقسیم شده‌اند. در عین حال، از آنجا که شیوه زندگی سرخ‌پوستان در دورترین نواحی کاملاً محفوظ مانده تفاوت‌های منطقه‌ای غالباً با تفاوت‌های نژادی همراه است. اما، از این شباهت‌ها که بگذریم، هر يك از کشورهای واقع در سلسله جبال آند، از نظر فرهنگی، سیمانی کاملاً مشخص و متمایز دارد. پرو کشوری است که فرهنگ اسپانیایی و بومی آن دقیقاً از یکدیگر مجزا شده‌اند، در بولیوی تقریباً تمام جمعیت را سرخ‌پوستان مستیسوها تشکیل می‌دهند در حالی که در اکوادور، از دیرباز، نوعی رقابت شدید منطقه‌ای، بین کیتو و گیاگیل، بین ناحیه کوهستانی و دشت ساحلی برقرار بوده است. به جز این مشکلات، بولیوی و اکوادور هر دو کشورهای کوچکی هستند که در گذشته محیط فرهنگی پرباری نداشته‌اند. از این رو، در میان نویسندگان و شاعران مدرنیست - چنان که در مورد هنرمندان امریکای مرکزی - به‌موارد متعدد خودکشی، مرگ‌های زودرس و تبعیدهای طولانی برمی‌خوریم. زندگی ریکاردو خائیمس فریره (۱۹۳۳-۱۸۶۸) شاعر بزرگ بولیوی و گونسالو سالدوم پیده (متولد ۱۸۸۵) داستان پرداز و مقاله‌نویس برجسته اکوادور شاهدهی بر این حقیقت است.

بزرگ‌ترین مشکل مشترکی که جمهوری‌های آند با آن روبرو بوده و هستند مسأله سرخ‌پوستان است. یکی از متفکران پرو، مانوئل گونسالس پرادا (۱۸۹۱-۱۸۴۸) از نخستین کسانی بود که دریافت فرهنگ و سیاست، در کشوری که اکثریت جمعیت آن را سرخ‌پوستان تشکیل می‌دهند نمی‌تواند به اقلیت کوچک سفیدپوستان یا مستیسوهای پایتخت‌نشین محدود شود و در بولیوی و اکوادور، نویسندگانی چون آلسیدس آگه داس (۱۹۴۶-۱۸۷۹) و پیوخارا میلیو آلوارادو (متولد ۱۸۸۹) نیز به نتیجه‌ی مشابه دست یافتند. تا دهه دوم قرن حاضر، چنان که در فصل دوم اشاره شد، غالب این متفکران معتقد بودند که این مشکل با آموزش و بر ملا ساختن مطالبی که بر سرخ‌پوستان می‌رود حل خواهد شد. رمان‌های این دوره، چون «بزرگان بی‌آشیان، ۱۸۸۹» و «نژادپرست، ۱۹۱۹» کارهایی هستند که مقدمه به عنوان اعتراض و برای بیدار کردن وجدان خواص طبقه حاکمه به‌رشته تحریر در آمدند. اما این نخستین اقدام‌های بشردوستانه اندیشه‌های اساسی‌تری را به دنبال آورد. این دیدگاه‌های نو، نظریه‌های نژادی ایده‌آلیستی فرانتس تامایو، متفکر اهل بولیوی (۱۹۵۶-۱۸۷۹) تا سوسیالیسم خوزه کارلوس ماریاتگی (۱۹۳۰-۱۸۹۵) را در برمی‌گرفت. تامایو سرخ‌پوست را اس

اساس ملیت و نیروی ملی بولیوی می‌دانست و «نابود کردن او و شیوه‌تی خاص زندگی را به‌منزله نابود کردن تنها سرچشمه حیات و نیروئی که طبیعت به‌مملت بولیوی ارزانی داشته» می‌شناخت و ماریاتگی «آی‌یو»ها یا جوامع سرخ‌پوستی را اساس معتبر و سالمی برای نوع خاصی از کمونیسم در پرو می‌دانست.

دیری نگذشت که تأثیر مقاله نویسان و متفکران در باب مسأله عدالت اجتماعی به‌رمان این دوره راه یافت. «برندگان بی‌آشیان» کلورینداماتوده تودنر و «نژاد برنز» آلسیدس آرگه داس نخستین صدای اعتراض بر علیه رفتار ظالمانه‌ئی بود که نسبت به‌سرخ‌پوستان اعمال می‌شد. اما در رمان‌های بعد، نویسندگان به‌مسأله استثمار اقتصادی انگشت نهادند. چنان که در بسیاری از این آثار، دیگر واقعه اصلی، فی‌المثل تجاوز ارباب سفیدپوست یا مستیسو به‌دختر سرخ‌پوست نیست، واقعه اصلی محروم ساختن سرخ‌پوست از زمین، به‌قصد یافتن میدان برای استثمار پرسودتر، است «نقره و برنز، ۱۹۲۷» اثر فرناندو چاوس نویسنده اکوادوری (متولد ۱۹۰۲)، «فلات مرتفع، ۱۹۴۵» اثر رائول بوتلو گوسالوس (متولد ۱۹۱۷)، «همه خون‌ها ۱۹۶۴» و «جشن یاوار، ۱۹۴۱» اثر خوزه ماریا آرگه داس (متولد ۱۹۱۱): «تنگستن، ۱۹۳۱» اثر سزار وایه‌خو (پرو ۱۹۳۸-۱۸۹۲) همه - چنان که در فصل چهارم کتاب دیدیم - درباب استثمار سرخ‌پوستان به‌تعمق پرداخته‌اند. در همان فصل این نکته نیز خاطر نشان شد که موضوع اساسی دورمان از بهترین آثار ایندیانیست، «هوآسی پونگو، ۱۹۳۴» اثر خورخه ایکاسا (اکوادور، متولد ۱۹۰۶) و «جهان پهناور و بیگانه ۱۹۴۱» از سیرو آلگریا (پرو، متولد ۱۹۰۹) این است که مالکان به‌لطف‌الحیل دست سرخ‌پوستان را از زمین کوتاه کرده و آنان را به‌نیروی کارآمدی که به‌آسانی استثمار شود تبدیل می‌سازند. سخن هر دو نویسنده طفیان سرخ‌پوستان در مواجهه با این چشم‌انداز است.

مفاهیم فرهنگی نظریه فرانس تامویو و دیگر مقاله‌نویسان بولیوی - سرخ‌پوستان را سرچشمه راستین نیروی ملی می‌دانستند - در رمان، مخصوصاً در آثار خوزه ماریا آرگه داس تجلی یافته است. آرگه داس معتقد است که ترس از سرخ‌پوستان و انکار حقوق انسانی آنان به‌بیگانگی مردم سفیدپوست و مستیسوی پرو منجر شده است اینان فرهنگ بیگانه را ترجیح می‌دهند و این نکته را در نمی‌یابند که فرهنگ اصیل پرو همان فرهنگ بومی است. این برخورد میان دو فرهنگ «راستین» و «بیگانه» زمینه اصلی رمان «رودهای ژرف» شاهکار آرگه داس است که پیش از این در صفحات و مورد بحث قرار گرفت. داستان دربارهٔ پسری است که به‌مدرسهٔ شبانه‌روزی کاتولیک سپرده شده است. در فضای فاقد اصالت مدرسه و در برخورد با مظاهر فرهنگ ناآشنای اروپائی، تنها حس تفر به‌او دست می‌دهد، چرا که عواطف واقعی او از تجربه‌های شخصی و از زندگی در میان سرخ‌پوستان و «چولو»ها مایه گرفته است. عشق غریزی اونبست به‌سرخ‌پوستان و موسیقی و اعتقادات آنان با الگوهای که جامعه متمدن بر او تحمیل کرده سخت مغایرت دارد.

مسأله اساسی دیگری که نویسندگان جمهوری‌های آند با آن مواجهند تنگنای

زندگی پایتخت و حومه آن است که هر نویسنده‌ی اگر در کار کشف و درک کامل سرزمین خود باشد باید آن را ترک گوید. چنان که قبلاً نیز یادآور شدیم (صفحات و یکی از نخستین کسانی که بدین کار دست زد لوئیس مارتینس (۱۹۰۹-۱۸۶۹) نویسنده اکوادوری بود. موضوع رمان پیشگام «به سوی ساحل، ۱۹۰۴» از این نویسنده، داستان مردی است که شهر کیتو، پایتخت را ترک می‌گوید و به قصد سرپرستی یکی از کشتزارهای ساحلی و زندگی در همان ناحیه بار سفر می‌بندد. این رمان تأثیر مستقیم و فوری نداشت و تا سال ۱۹۳۰ هیچ اثر ادبی که تأثیر مارتینس در آن مشهود باشد به وجود نیامد. در این سال، گروهی از نویسندگان ناحیه گیاکیل، کسانی چون دمتریو آگیلرا مالتا (متولد ۱۹۰۹)، خواکین گایه گوس لارا (متولد ۱۹۱۱) و انریکه گیل گیلبرت (متولد ۱۹۱۲) - که آنان را باید آغاز گران رمان رئالیستی اکوادور نامید - مجموعه داستانی با عنوان «کوچندگان» انتشار دادند که تعمقی بود در زندگی طبقات فرودست جامعه اکوادور و به خصوص «متنویو»ها که در ناحیه ساحلی گیاکیل به سر می‌بردند. دیگر از نویسندگان طراز اول این منطقه، آلفردو پارخادیس - کانسکو (متولد ۱۹۰۸) و خوزه ده لا کوادرا (۱۹۰۳-۴۱) است که شاهکار وی «خانواده سنگوریمبا، ۱۹۳۴» داستان سراسر خشونت است از کینه دیرینه‌ی که در یک خانواده مستیسو حکمفرما است.

در بولیوی، این سیر و جست‌وجو، نویسندگان را تا نواحی دوردست این سرزمین کشانده است. برخی از آنان چون آگوستوسسپدس (متولد ۱۹۰۴) شرایط زندگی در معادن این کشور را تشریح کرده‌اند که «فلز شیطان، ۱۹۴۶» از این دست است. پاره‌ی نیز متوجه ناحیه استوایی و نسبتاً گمنام چاکو شدند، ناحیه‌ی که صحنه جنگ هولناک بولیوی و پاراگوئه بوده است. بهترین آثاری که در این زمینه نوشته شده، «خون مستیسوها، ۱۹۳۶» اثر آگوستوسسپدس، حاوی توصیف صحنه‌های دلخراشی از این جنگ است، که در آن محیط طبیعی به اندازه افراد دشمن، خشن و پر خطر بود. این اثر با پیوند دادن وقایع چاکو و کیتو، بر بیگانه‌گرایی، یکی از مخاطراتی که نویسندگان منطقه‌ی را از آن گزیری نیست فائق می‌آید. بدین ترتیب سسپدس تأکید می‌کند که نواحی دورافتاده را که از نظر ملی حائز اهمیت بسیارند نباید تنها به صورت پدیده‌ی غریب و شگفتی آور نگریست. یکی از نویسندگان اکوادور، آدالبرتو اورتیس (متولد ۱۹۱۴)، با استفاده از صناعت پیکارسک، ضمن اثری با عنوان خویونگو، ۱۹۴۳ حس پیوستگی و اتفاق منطقه‌ی را به خواننده منتقل می‌سازد. آدم‌های داستان‌های سیروالگریا و خوزه ماریا اگه داس پیوسته حرکتی میان شهر و ده دارند به طوری که رویدادهای منطقه را در این آثار می‌توان کلاً با حوادث ملی وابسته دانست.

سومین مسأله جمهوری‌های آند، که تا همین دوران اخیر، نویسندگان ندرتاً بدان اشاره کرده بودند (هرچند به یقین می‌توان گفت که سزاروایخو شاعر نامدار پرو آن را دریافته بوده است) مسأله دیدگاه‌های روانشناختی است که جبراً و در نتیجه فشارهای سیاسی در آثار ادبی نمایان گشته است. رمان «شهر و سگ‌ها، ۱۹۶۳» اثر



ماريو وارگاس لیوسا نویسنده پروئی یکی از معدود رمان‌هائی است که درباب موضوع آموزش يك فرقه در جامعه پرو به‌تعمق می‌پردازد. این داستان که در یکی از مدارس نظامی شهر لیما می‌گذرد مفهومی خاص در بر دارد. پسران جوانی از سراسر کشور، برای تحصیل و بالاتر از همه برای آشنا شدن با نظم و انضباط به‌این مدرسه گسیل می‌شوند. ارتباط میان افراد قلدر و افراد ضعیف و فرمانبر در این مدرسه نمونه کوچکی از اوضاع کلی جامعه پرو است لیوسا با پرده بر گرفتن از معایب این مدرسه، در حقیقت ضعف‌های جامعه پرو را باز می‌نماید. (در صفحات کتاب حاضر درباره این رمان به‌تفصیل سخن رفته است.) چنان که قبلاً نیز متذکر شدیم دیگر اثر مهم وارگاس لیوسا به‌نام «خانه سبز» در بیان ماهیت مبهم و متغیر روابط انسانی است اما در «شهر و سگ‌ها» می‌بینیم که ریشه این روابط را اساساً باید در دید و برداشت مردم پرو جستجو کرد از این رو machismo بازواندش، خشونت‌و استثمار، زمینه‌اعمال مردان داستان قرار می‌گیرد. صومعه و فاحشه‌خانه دو تصویر متناقض machismo در درون زندگی اجتماعی هستند. اما نویسنده در این اثر، برچنان عقده بزرگ اخلاقی انگشت می‌نهد که سخن گفتن از آن دراین مختصر امری مشکل است. رمان کوتاه «توله‌ها، ۱۹۶۷» از این نویسنده نیز، زمانی است آشکارا کنائی که موضوع اخصاء قهرمان داستان، که امری انفاقی است و در آغاز داستان روی می‌دهد در دوران بلوغ و سنین رشد او را به‌انقمام‌جوئی وحشتناکی می‌کشاند. روشن است که قصد نویسنده مستندنویسی نیست اما تعمق او در گرایش‌های وجودی، نمی‌تواند از زمینه فرهنگی قهرمانان داستان‌هایش، که زمینه‌ئی است خاص سرزمین پرو، جدا بماند.

از این بررسی کوتاه می‌توان دریافت که بیدادگری موضوع غالب در رمان جمهوری‌های آند است. گذشته از این، ظلم و رنج از مسائلی است که سزار وایخو، بزرگ‌ترین شاعر ناحیه آند بدان توجه بسیار داشته است، هرچند شعر به‌طور کلی کم‌تر به‌مسائل اجتماعی می‌پردازد. بسیاری از شاعران برجسته چون خوزه ماریا آگورن (۱۹۴۲-۱۸۷۴) و کارلوس گرمان بیبی (متولد ۱۹۲۷) از پرو؛ ریکاردو خائیمس‌فریره از بولیوی و خوزه کارره آندراده (متولد ۱۹۰۳) از اکوادور دنیای شاعرانه‌ئی آفریدند که‌چندان پای‌بند مرزهای ملی نبود، فی‌المثل خائیمس‌فریره اساطیر و نمودگارهای شعر خود را از میتولوژی اسکاندیناوی و آگورن از جهان افسانه‌ئی پریان برمی‌گزیدند. حال آن که کارره، را آندراده که زندگی سیاسی او را به‌اکتاف جهان کشانید به‌هایکوه‌های ژاپنی متمایل شد و به‌تقلید از این نوع شعر نمودارها را سرود. کارره آندراده در اشعار دیگرش، برای رساندن غرابت واقعیات مادی روزمره، به‌شیوه استادانه‌ئی از صنایع لفظی استفاده می‌کند. شعر او و بسیاری از دیگر شاعران حوزه آند نشان‌دهنده این نکته است که هرگاه نویسنده‌ئی میان فرهنگ سرزمین خود و فرهنگ غرب پیوندی برقرار سازد دیگر نویسنده «ملی» نیست «بی» شاعر برجسته معاصر پرو پیرو سنت شعری وایخو است. شعر او بیان دل‌تنگی‌های شاعر و جست‌وجوی خویشتن خویش است و در این راه با وسعت بخشیدن به‌معانی معمول و پیوند کلمات الگوهای کنائی

خاص خود را می‌آفریند.

از آنجا که در بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین ساخت‌های اجتماعی با دنیای جدید همگام نبوده است شاعران بیش از پیش نسبت به شعر اجتماعی تمایل نشان داده و آن را وسیله بیان اعتراض شناخته‌اند - در اکوادور گروه «زانت زیکوس» صناعات پیشرو را با مسأله تعهد اجتماعی تلفیق کرده است. در پرو، امروزه، مهم‌ترین نوع شعر اجتماعی است. از میان شاعران معاصر این کشور، این نام‌ها شایسته ذکرند: آلخاندرو رموآلدو (متولد ۱۹۲۶) با کتاب‌هایی چون «شعر، ۵۴ - ۱۹۴۵» و «نشر فوق‌العاده ۱۹۵۸»: واشنگتن دلگادو (متولد ۱۹۲۷) سراینده «روزهای دل، ۱۹۵۷»، «زندگی فردا، ۱۹۵۹» و «باغ ملی، ۱۹۶۵» و خاویر هرود (۱۹۶۲-۱۹۴۲) که دزبیرد با چریک‌ها به قتل رسید و اشعارش پس از مرگ او انتشار یافت. از دیگر شاعران این گروه باید از آنتونیوسیس نروس صاحب «تفسیرهای واقعی، ۱۹۶۴» نام برد که به‌خاطر مجموعه شعری زیر عنوان «سرودی تشریفاتی در برابر یک مورچه‌خوار، ۱۹۶۸» به‌دربافت جایزه «کاساده لاس آمریکاس» نائل شد.

### مسأله ریشه‌ها: آرژانتین و شیلی

هرچند میان دو کشور آرژانتین و شیلی تفاوت‌های بسیاری است اما هر دو با مسأله مشترک هویت ملی روبه‌رو هستند و بسیاری از آنچه تحت این عنوان درباره اروگونه گفته شد (صفحات تا ) شامل این دو ملت بزرگ‌تر نیز می‌گردد. در شیلی و آرژانتین، آمریکائی بومی معنأ دیگر وجود ندارد و جمعیت اسپانیائی‌الاصل نیز در نتیجه مهاجرت گروه‌های عظیم به‌شدت دستخوش دگرگونی شده است. این مهاجران از جهت فرهنگی، مشکلات عظیمی به‌بار آورده‌اند چرا که بسیاری از آنان، افراد خانواده‌های عامی اروپائی‌اند و از این رو نتوانسته‌اند هیچ نقشی در فرهنگ موطن جدید داشته باشند. این مهاجران خود نه تنها چیزی به‌ذخایر فرهنگی این سرزمین‌ها نبفزوده‌اند، معیارهای موجود را نیز در معرض تهدید قرار داده‌اند. از سوی دیگر، میل به‌داشتن زندگی مادی خوب و مناسب آنان را به‌صورت عناصر فعال جامعه و خواهان پیشرفت اجتماعی در آورده است. اما فرزندان این مهاجران از تعلیم و تربیت بهتری برخوردار می‌شوند و نسل جدید غالباً تحصیلات عالی دارند.

از این دو، کشور بزرگ‌تر، آرژانتین، کیفیتی دوگانه دارد. با آن که دارای اراضی وسیع زراعتی است صاحب یکی از وسیع‌ترین مناطق شهری در آمریکای لاتین است. پایتخت این کشور، بوئنوس آیرس، در حدود ۴/۵ میلیون نفر جمعیت دارد و ۶۲/۵ درصد کل جمعیت کشور در شهرها ساکنند. حتی در مناطق روستائی هم، سازمان‌های اجتماعی آبرومند و وسائل ارتباطی خوب احداث شده و این بدان معنا است که مردم آرژانتین را نمی‌توان مانند روستانشینان ونزوئلا و کلمبیا دور از تمدن دانست. اما با وجود آن که ملت آرژانتین ذاتاً دارای خصوصیات شهری است، پامپا همچنان

به صورت واقعیتی باقی می ماند و این دو قطب، پامپا و شهر آن قدر متفاوتند که به گفته یکی از مفسران مطالعه وضع آن دو با هم و در یکجا امکان پذیر نیست.

موازن اروپایی سبب غنای طبقه متوسط آرژانتین شده است. در این کشور تعداد باسوادان بسیار زیاد و نسبت دانشجویان دانشگاه به کل جمعیت چنان است که آن را در ردیف کشورهای درجه اول جهان قرار می دهد. متأسفانه از این طبقه روشنفکر آن طور که باید و شاید استفاده نشده و گروه کثیری از صنعتگران، متخصصان و دانشمندان آرژانتین به خارج از کشور، مخصوصاً به ایالات متحده مهاجرت کرده اند. اما علی رغم محیط خشک فکری، صنعت چاپ آرژانتین بسیار پیشرفته است و تأثیر آبرومند (هرچند که غالب نمایشنامه های نو به وسیله گروه های کوچک غیرانتفاعی به اجرا در می آید)، نگارخانه های متعدد و نشریه های ادبی بسیار در این کشور به وجود آمده است. بوئنوس آیرس شهری است با امکانات عظیم فرهنگی و سنن هنری پرمایه. گذشته از این، شهری است که در سراسر آمریکای لاتین نقشی پر اهمیت داشته و پناهگاه نویسندگان و هنرمندان کشورهای کوچک تر و فقیرتر این قاره بوده است. دو سازمان انتشاراتی لوسادا و سودامریکانا با چاپ رمان ها و داستان های نویسندگانی که امیدهای آینده آمریکای لاتین بوده اند خدمات برجسته ای انجام داده اند.

اصل اساسی در فرهنگ آرژانتین، ماهیت وابستگی این فرهنگ به خواص است. در هیچ يك از دیگر کشورهای آمریکای لاتین، ادبیات بدین گونه منحصرأ در حیطه تملک اقلیت ثروتمند نمانده و آئینه تمام نمای ارزش های خاص این طبقه نبوده است. این مسأله از آن جهت شگفتی آور است که در اوائل قرن حاضر، بسیاری از روشنفکران نامدار وابسته به گروه های سوسیالیست و آنارشیست، و در دهه بیست نیز گروه «بوندو» که ستایشگر «گورکی» نویسنده روس بودند مصرأ و به اتفاق خواستار رهایی هنر از حلقه انحصار خواص گشته بودند. در میان این گروه رمان نویسان هوشمند و متعدد بسیار بودند که آوارویونسکه (متولد ۱۸۹۰)، روبرتسو ماریانی (۱۸۹۳-۱۹۴۵)، الیاس کاستل نوو (متولد ۱۸۹۳)، مارکس دیکمان (متولد ۱۹۰۲)، لورنسو استانچینا (متولد ۱۹۰۰) و روبرتو آرت (۱۹۴۲-۱۹۰۰) از آن جمله اند. البته هنوز کسانی چون برناردو وریبیتسکی (متولد ۱۹۰۷)، داوید وینیاس و گارسیا روبلیس شاعر هستند که در مسیر جریان ادبیات متعهد راه می سپرند اما واقعیت این است که هنوز هم مشهورترین نامها در میان نویسندگان جدید آرژانتین به خواص تعلق دارد: لئوپولدو لوگونس، ریکاردو گیرالدس، خورخه لوئیس بورخس، ادواردو مایه آ و ارنستوسابتو. این نویسندگان، همه از آنچه مکتب اجتماعی و رالیستی نام دارد فاصله بسیار دارند و برخی از آنان حتی به سنتی صریحاً محافظه کار وابسته اند. این سنت بی شک، دوام و استحکام خود را مدیون امتزاج ارزش ها است که پس از ورود گروه های عظیم مهاجر در پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم روی داد. در سال ۱۹۱۰ (که باید اوج تاریخ آرژانتین نامیده شود) اعلام شد که بالغ بر چهل درصد جمعیت در خارج از کشور متولد شده اند و در همین تاریخ نیز بود که صدمین سال

استقلال آرژانتین جشن گرفته شد. اهمیت این دوره در این است که نویسندگان بازگشت به گذشته را آغاز کردند و شیوه زندگی گاجوها یا ارزش‌های ابتدایی و اصیل را کمال مطلوب خواندند. دو اثر از آثار ستایش‌انگیز این قرن، از لئوپولدو لوگونس و آلبرتو گرجونف، فضیلت کار و زحمت شرافتمندانه در مزارع را ستودند. با صنعتی شدن روزافزون آرژانتین و رشد جمعیت شهرها، نویسندگان آرژانتین بیش از پیش به ستایش شیوه‌های زندگی گاجو پرداختند، که اکنون دیگر نابود شده یا چراغش بر گذر باد نهاده است.

در رمان‌های بنیتولینچ (۱۹۵۲) - (۱۸۸۵) فی‌المثل، گاجوی ساده دل و شریف یا دختر روستائی در برخورد با مرد یا زن شهری یا اروپائی دچار اندوه می‌شود. در ورای این طرح ساده مواجهه دو شیوه دید کاملاً متفاوت و مغایر نسبت به زندگی را می‌توان دید. زندگی گاجو به‌عنوان یک زندگی آرمانی، به‌بهرترین شکلی در «دون سگوند و سومبرا» اثر ریکاردو گیرالدس تشریح شده است. چنان که دیدیم (صفحات و ) داستان دربارهٔ پسرک گاجوچرانی است که با راهنمایی دون سگوندو سومبرا (که خود تجسمی از روح و فرهنگ دشت‌های آرژانتین است) دوران کودکی را پشت سر می‌نهد و به‌مردی رشید مبدل می‌شود. هرچند نویسنده تصویر اصلی از این نوع زندگی پرداخته اما خواننده را از قبول این حقیقت گزیری نیست که دنیای دون سگوند و سومبرا، دنیائی است که هم‌اکنون به‌زوال گرائیده است. حتی اگر کسی چون گیرالدس زبان به‌تحسین فضایل و محاسن آن گشوده باشد. در اواسط دهه بیست زندگی اکثریت مردم آرژانتین دیگر از راه زمین نمی‌گذشت و بسیاری از مالکان نیز دیگر وابسته به‌زمین نبودند. مالکان اشراف منش و با تجربهٔ رمان «زوکونی بی، ۱۹۲۶» اثر انریکه لاره تایا «عقاب‌ها ۱۹۴۳» اثر ادواردو مایه‌آ، احتمالاً بسیار عالی‌تر از زمین‌داران «دون سگوندو سومبرا» بوده‌اند. به‌یقین می‌توان گفت که در دههٔ بیست، فرهنگ آرژانتین و فرهنگ گاجورا یکی دانستن برای نویسنده امری دشوار بوده است.

در حقیقت از دههٔ بیست به‌بعد، بسیاری از نویسندگان دریافت‌ه بودند که شهر بزرگی چون بوئنوس آیرس که دروازه‌هایش را بر روی همهٔ جهان گشوده، این شهر جهانی و چند زبانه دیگر نمی‌تواند سنت فرهنگی خود را به‌فرهنگ ساده و عامیانه قرن نوزدهم محدود سازد. نشریه‌های این دوره واسطه‌ئی برای شناساندن فرهنگ اروپائی بود که مهم‌ترین آن‌ها، مجلهٔ «سور» در سال ۱۹۳۱ به‌دست ویکتوریا و کامپوتائیس شد. وی نویسندگان انگلیس و ایالات متحده را مانند نویسندگان فرانسوی تحسین می‌کرد. طی این سال‌ها، «سور» مجموعه‌ئی از بهترین آثار نویسندگان معاصر سراسر جهان را به‌چاپ رسانده و منادی افکار هنرمندان پیشروی آرژانتین بوده است.

جهان‌مداری آگاهانهٔ «سور» و بسیاری از آثار منشور آرژانتین را از دههٔ بیست به‌بعد می‌توان به‌عواملی چند نسبت داد که یکی احساس بیگانگی خواص و دیگری نگرانی روشنفکران در خصوص معیارهای فرهنگی است. نخستین و مهم‌ترین این عوامل آن بود که خواص، خواص دور از تودهٔ مردم که نه در فرهنگ بومی ریشه‌ئی

داشتند و نه در فرهنگ اروپائی، از همطرازی با سنت‌های زندگی گاجوها یا مهاجران شهرنشین ناتوان بودند. لاجرم راه چاره را در رفتن به دنبال ارزش‌های زیباشناختی می‌دانستند و این ارزش‌ها را فراتر از مرزها و محدودیت‌های ملی و نژادی می‌شمردند. از سوی دیگر، برخی از نویسندگان آرژانتین، مهاجرت را تهدیدی برای معیارهای فرهنگی می‌شناختند. در میان نخستین نسل مهاجران، بسیاری بودند که زبان اسپانیائی را به درستی نمی‌دانستند، گنجینه لغات‌شان محدود و دستور زبان‌شان ناقص بود در این زمان، بسیاری از هنرمندان آرژانتین، از این خطر که زبان اسپانیائی در این کشور رو به انحطاط گذارد و به لهجه خام و تراشیده‌ئی تبدیل شود در هراس بوده‌اند. در چنین شرایطی، از نظر آنان، تنها راه چاره، ایجاد معیاری برای زبان ادبی استفاده از «اسپانیائی اکثریت» به جای لهجه بوده است. از روشنفکرانی که این راه را برگزیده‌اند، دانشمند اسپانیائی‌الاصل آمادو آلونسو (متولد ۱۸۰۶) شاعری به نام آرتورو کاپ ده ویلا (متولد ۱۸۸۹) و مهم‌تر از همه خورخه لوئیس بورخس بوده‌اند. جوهر اساسی آثار این نویسندگان نشان‌دهنده آن است که خواص آرژانتین تا چه پایه مراقب حفظ رشته‌های ارتباط با اروپا و وابستگی به فرهنگی بوده‌اند که از چارچوب مرزهای ملی پس فراتر می‌رود.

این دید و برداشت نویسندگان نسبت به زبان، شباهت تمام به محافظه‌کاری خاصی دارد که در مورد سبک اعمال می‌شود. شاعران بلند پایه آرژانتین چون بالومرو فرناندو مورنو (۱۹۵۰-۱۸۸۶)، اتریکه بانس (متولد ۱۸۸۸) و ریکاردو مولیناری (متولد ۱۸۹۸) در راه شکستن قالب‌های اسپانیائی یا دگرگون ساختن آن‌ها کوششی به کار نبرده‌اند. فرناندو مورنو به‌جانب قالب‌های سنتی شعر عامیانه اسپانیائی کشیده شده و بانس قالب غزل را برگزیده است. شعر مولیناری، پس از یک دوره انقلابی اولیه، اکنون ترکیبی از شعر آزاد و صورت‌های سنتی است. این مسأله مخصوصاً از این جهت شایان توجه است که مولیناری با وایخو و نرودا هم‌زمان بوده است و این هر دو به‌زبان ادبی و صورت‌های موروث کهن سخت تاخته‌اند. اما مولیناری برخلاف دیگران در برابر اسپانیا موضع‌دوگانه دارد و معتقد است که در عین طغیان، لازم و بایسته است که حلقه‌های رابطه با سنت اسپانیائی همچنان محفوظ بماند. از سال ۱۹۵۰ سورا لیسم - هر چند دیر - به آرژانتین رسید. معرف این مکتب ادبی الدو به‌یگرینی بود که در آخرین سال‌های بیست آن را به‌جامعه ادبی و هنری آرژانتین شناساند. اما وسعت و شدت تأثیر آن در سال‌های اخیر و با تأسیس مجله «آپارتیرده او» در سال ۱۹۵۲، آغاز گردید. «درست در همان سال بود که مجله متنقد دیگری به نام «بونزیا بوتنوس آیرس» به سردبیری رائلو گوستاوو آگیره تأسیس شد.

شاید جامع‌ترین تعریف از موقعیت هنرمند آرژانتینی از آن خورخه لوئی بورخس باشد. بورخس موضع مردم آرژانتین را در برابر فرهنگ غرب با موضع یهودیان، که وارث این فرهنگ بوده اما زیرکانه نسبت به آن بیگانه مانده‌اند همانند می‌داند. آثار بورخس خود نماینده این طرز فکر است زیرا او را مردی می‌شناساند که از فرهنگ

التقاطی غنی و بروسعی برخوردار است و مکاتب فلسفی را «بازی‌هائی با لانهایت» می‌داند.

جاذبه‌ئی که ایدآلیسم فلسفی برای بورخس و نسل او دارد نیز حائز اهمیت است. او خود هیچ مشرب فلسفی مثبتی ندارد. مردی است اهل شك كه آثارش يك سلسله پرسش مداوم درباره حقیقت، اصول و همه ساخت‌های گوناگون واقعیت است كه عادتاً مسلم و بدیهی انگاشته می‌شوند. داستان کوتاه Tlon, Uqbar, orbis, Tertius (که در صفحات از آن سخن گفتیم) نمونه مناسبی در تأیید این نظر است. در این داستان چند دانشمند دست به آفرینش سیاره‌ئی خیالی می‌زنند که ساکنان آن به جهان «واقعی» هجوم می‌برند. این اثر، تمثیلی شگفت و پر قدرت از رابطه میان «خلق» و «واقعیت» و نشان‌دهنده جاذبه‌ئی است که «خلق» برای بورخس در بردارد. از نظر بسیاری از نویسندگان طبقه خواص آرژانتین، جهان هر روزه جهان ظواهر است. قبول عام انواعی چون داستان‌های هراس‌انگیز و مرموز با چاشنی ماوراءالطبیعه یا افسانه‌های مارکودنوی (متولد ۱۹۲۲) انعکاسی از این ایدآلیسم دیربای است. خولیو کورتاسار در بازی‌های وهم‌آمیز و بسیار پیچیده‌ئی می‌کوشد تا خواننده را از ورطه قبول رضایتمندانه روزمرگی و مسائل مبتذل - از هر نوع که هست - بیرون کشد. مقاله‌نویسی نیز کوششی مداوم در طریق شکافتن پوسته سطحی واقعیت و دست یافتن به «اصل و عصاره آرژانتین است». نمونه این کوشش آناری چون «تاریخ مصیبت آرژانتین، ۱۹۳۷» از ادواردو مایه‌آ و «رادیوگرافی پامپا، ۱۹۳۳» از اسه کیل مارتینس استرداد است.

وقتی شهر برجنب‌وجوش و متلاطمی چون بوئنوس آیرس و یا مسائل اجتماعی مهاجران در ادبیات آرژانتین راه می‌یابد غالباً به‌صورت زمینه‌ئی برای نوعی داستان در می‌آید. این داستان‌ها مانند اغلب داستان‌های بورخس یا رمان‌های بیوبی کاسارس مسائلی ماوراءالطبیعی را مطرح می‌سازند. بوئنوس آیرس زمینه رمانی به‌سبک جویس به‌نام «آدم بوئنوس آیرس، ۱۹۴۸» اثر لئوپولدو مارشال (متولد ۱۹۰۰) بوده است. ظهور مباحث اجتماعی در آثار نویسندگان طبقه خواص تقریباً همیشه با مسأله انحطاط ساخت‌های کهن اجتماعی همراه است. زوال خاندان‌های کهن صاحب زمین، ناپود شدن شیوه‌های زندگی آنان، انقراض طبقه خواص کهن، همه خمیر مایه رمان‌هائی چند را تشکیل می‌دهند که به‌عنوان نمونه به‌خصوص از «عقاب‌ها» اثر ادواردو مایه‌آ، «بر فراز گورها و قهرمانان، ۱۹۶۱» اثر ارنستو سابتوو و «سقوط، ۱۹۵۶» اثر پتاترس گیدو (متولد ۱۹۲۴) باید نام برد. از خلال آثار این نویسندگان می‌توان دریافت که آرژانتین کهن مرده است حال آن که شخصیت‌های مشوش سابتوو و آدم‌های تاریک‌اندیش داستان‌های مایه‌آ نیز ماهیت آرژانتین نو را به‌روشنی تصویر نمی‌کنند. اما در میان نویسندگان جوان‌تر، مدعیان هنر پیشرو از حقوق خویش دفاع کرده‌اند. اکنون دیگر، انقلاب، انقلاب صوری در شعر و نثر است و بر مهارت در صناعات هنری و نیروی ابتکار تأکید بسیار می‌شود. فی‌المثل، نستور سانچس (متولد

یکی از نویسندگان جوان آرژانتین، در اثری با عنوان «ما دو تن، ۱۹۶۷» زبان ادبی خاصی، مأخوذ از زبان محاوره مردم بوئنوس آیرس به کار می برد. مانوئل پیگ (متولد ۱۹۳۲) نیز به کمک شیوه جریان ذهنی و گفت و گو - که نیز خلق دوباره‌ئی است از زبان محاوره مردم بوئنوس آیرس - در کتاب «بی‌وفائی ریتا هیورث ۱۹۶۷»، جهان بیگانه مادر و کودکی را توصیف می کند که از روی اضطرار مجبور به دیدن فیلم‌های سینمایی هستند.

هنر پیشرو سنت دیرسالی است که با گرایش خواص آرژانتین نسبت به فرهنگ ارتباط دارد. در عین حال آرژانتین یکی از معدود کشورهای قاره است که فرهنگ طبقه متوسط آن قابل توجه است. نیز باید از فرهنگ عامیانه «تانگو» و «لوفناردو» (لهجه‌ئی که در بوئنوس آیرس بدان تکلم می کنند) نام برد. خواص دنیای ادب در برابر سه راه قرار دارند و در پذیرفتن یکی از این سه طریق در تردیدند: انکار مطلق فرهنگ طبقه متوسط و فرهنگ عامه که ادواردو مایه نمایندگی آن است، تقلید تمسخرآمیز فرهنگ طبقه متوسط و قبول طنزآلود فرهنگ عامه که کورتاسار را باید پیشاهنگ آن دانست و عامه گرایی که «گروه بوئدو» و اعقاب‌شان معرف آن بودند.

در شیلی، از گرایش ویژه خواص، که خصیصه فرهنگ آرژانتین است نشانی نمی توان یافت. یکی از علل آن شاید این باشد که شاعران و نویسندگان برجسته شیلی از قشرهای فرودست اجتماع برخاسته اند. در واقع بسیاری از آنان در محیط کارگری پرورش یافته اند. پدر پابلو نرودا، راننده قطار بوده است و مانوئل روخاس مدت‌ها مشاغلی چون تصدی چاپخانه و نقاشی ساختمان داشته است. نیکومدس گوسمان (متولد ۱۹۱۴) نیز فرزند يك دستفروش دوره گرد است. از این گذشته، حتی نویسندگانی که از خانواده‌های ثروتمند برخاسته اند، کسانی چون خوآکین ادواردز به یو (متولد ۱۸۸۷) غالباً دارای احساسات عمیق بشردوستانه بوده اند.

نتیجه آن که می بینیم ادبیات شیلی چهره‌ئی مستند و تعلیمی دارد. رمان‌های بسیاری در تشریح شرایط دشوار و زندگی سخت نواحی دورافتاده به رشته تحریر در آمده است. ماریانو لا توره (۱۹۵۵-۱۸۸۶)، فدریکو گانا (۱۹۲۶-۱۸۶۸)، مارتا پرونت (متولد ۱۹۰۱)، لوئیس دوراند (۱۹۵۵) و رافائل مالواندا (متولد ۱۸۸۵) همه در آثار خویش زندگی دهقانان شیلی را توصیف کرده اند. بالدومرو لی یو از وضع معدنچیان و ادواردز به یو از رنجبران تهدیست ساکن شهرها سخن می گوید و خوان مارین (متولد ۱۹۰۰) در «مدار پنجاه و سوم جنوب، ۱۹۳۶» به تشریح زندگی در منتهالیه جنوب شیلی می پردازد. این احساس همدردی با مسکینان و ستمدیدگان حتی به شعر شیلی نیز خصوصیت دیگری بخشیده و آن را از شعر سایر کشورهای آمریکای لاتین متمایز کرده است. نیکانسورپارا (متولد ۱۹۱۴)، گابریلا میسترال (۱۸۸۹-۱۹۵۷) و بالاتر از همه پابلو نرودا (متولد ۱۹۰۴) بسیاری از اشعار خود را برای مردم ساده سروده اند. نرودا خود گفته است کمونیسمی که او بدان اعتقاد دارد از «رنج مردم و امید آنان به بهروزی» مایه گرفته است. البته این بدان معنا نیست

که بگوئیم همه نویسندگان شبیلی جهان را از چشم فرودستان می بینند. اما نکته مهم این است که نویسندگان شبیلی، حتی در پرداختن به مسائل شخصی و روانشناختی نیز قهرمانان خود را - با قدرت تمام - در زمینه‌ی اجتماعی می‌پرورند. ادواردو باریوس (متولد ۱۸۸۴)، ماریا بومبال (متولد ۱۹۱۰) و آگوستو گونسالس ورا (متولد ۱۸۹۷) اصولاً به فرد و محرکات و احساسات او علاقمندند با این همه این فرد را همواره در نقش اجتماعی خود تصویر می‌کنند. حتی نویسنده‌ی چون پدرو پرادو (۱۹۵۲-۱۸۸۶) که توجهش اساساً به مسائل زیباشناختی است رمان «کلانتر دهکده، ۱۹۲۴» را مستقیماً بر مبنای تجارب شخصی خود (که شغل قضائی داشت) نوشته است. اما شاید تنها با مقایسه «Gran señor y rajadiablos، ۱۹۴۸» اثر ادواردو باریوس و رمان آرژانتینی «دون سگوند و سومیرا» این مسأله را بتوان به‌بترین وجهی روشن ساخت. هر دو نویسنده محیط مشابهی را توصیف می‌کنند اما در یکی تکامل وجودی قهرمان داستان در تنهایی دشت روی می‌دهد اما در دیگری رئیس شهوتران و کهنه‌پرست خانواده‌ی که در عین حال به‌منزله ستون حیات اجتماعی و سیاسی همان جامعه روستائی است که خود عضوی از آن است مورد مطالعه نویسنده قرار می‌گیرد. رمان شبیلی هرگز از اجتماع دور نمی‌افتد.

گذشته از این، میان آن نوع رمان آرژانتینی که انحطاط و سقوط خانواده‌های اشرافی را تصویر می‌کند و رمان شبیلیائی از همین نوع تفاوت شگرفی به چشم می‌خورد. نویسنده شبیلیائی در ضمن تشریح داستان از دید طبقه در حال سقوط، روابط طبقاتی موجود را نیز از نظر دور نمی‌دارد. از اینجا است که رمان «تاجگذاری، ۱۹۵۷» اثر خوزه دونوسو از ظهور یک طبقه نوکریاب قدرتمند و ضداخلاق در میان سالخوردگان رو به‌زوال ثروتمند سخن می‌گوید و «آوار شب، ۱۹۶۴» اثر خورخه ادواردز (که در صفحه شرح آن گذشت) نمایشگر دقیقی از پستی ثروتمندان در مناسبات عاشقانه آنان با زیر دستان است. این رابطه طبقاتی و ارباب و نوکری با نمایشنامه «ننه رزا، ۱۹۵۸» از فرناندو دیسا (متولد ۱۹۲۱) به‌نر نمایش نیز راه یافت. آگاهی بر روابط طبقاتی شاید مؤید این حقیقت باشد که شبیلی تنها کشور آمریکای جنوبی است که در آن مطالعه معتبر و موتقی در روانشناسی اجتماعی به‌عمل آمده است و این مطالعه موتق در رمان «پسر دزد ۱۹۵۱» اثر مانوئل روخاس انجام گرفته است (که با عنوان مجرم بالفطره در سال ۱۹۵۱ به‌زبان انگلیسی انتشار یافت و در صفحه بدان اشاره شد). یکی از صحنه‌های این رمان تشریح و توصیف بلوائی است که در شهر به‌راه می‌افتد و چند حادثه کوچک به‌موج آشوب و تخریب و تاراج مبدل می‌شود. توصیف روخاس از چگونگی آغاز این بلوا و جریان آن موتق و زیرکانه است. گذشته از این مورد، اعتصاب‌ها و شورش‌های کارگری در بسیاری از رمان‌های شبیلی مخصوصاً در آثار خوان مارین به‌کرات مورد بحث قرار گرفته است.

با وجود این، هرچند به‌ظاهر آگاهی نویسندگان شبیلی محدود به جمعیت فقیر و روز افزون شهرهاست، اما در میان آنان کسانی نیز هستند که سخت مجذوب طبیعت بکر و



دست نخورده آمریکا می‌باشند. بسیاری از اشعار گابریلا میسترال بیان حس غربیتی است که حتی درختان و صخره‌هائیز دور از نظاره انسان آن را احساس می‌کنند. پابلونودا، در زندگی‌نامه خود از خانه‌های نوساخته از چوب جنگل‌های بکری که گیاهان و جانوران آن هنوز نامی ندارند و از احساس خود از زندگی در چنین خانه‌نی سخن سر می‌دهد. یکی از شاهکارهای ادبیات شیلی قطعه‌نی است از منظومه «سرود عام»، آنجا که نودا گیاهان و جانوران ناشناخته را توصیف می‌کند و در برابر طبیعتی که هنوز آلوده نگشته احترامی که به‌نوعی حس دینی شباهت دارد از خود نشان می‌دهد:

خیس همچون نیلوفر آبی

مرغ آتش، درهای

کلیسای گلگون را گشود

و چون سینه‌دم به پرواز در آمد.

يك چنین حس اعجابی را نسبت به‌زیبایی و رمز و راز زندگی بدوی در رمانی به‌نام «خرمی بوتون، ۱۹۵۰» از بنخامین سوپرکاسو (متولد ۱۹۰۲) نیز می‌توان مشاهده کرد. کتاب حکایت سه وحشی که توسط يك کشتی انگلیسی از تیرادل فوئه گو به‌لندن عصر ویکتوریا برده می‌شوند و چگونگی برخورد این مردم بدوی با جهان متمدن است.

بدین گونه است که تضادهای جغرافیای شیلی در ادبیات منعکس می‌شود. و این ادبیاتی است که در آن آگاهی از جهان بدوی و رام نشده با چراهای دردمندان شاعرانی چون انریکه‌لین (متولد ۱۹۲۳) و نیکالوزپارا و رمان‌نویسانی که به‌مناسبات طبقاتی و رفتار انسان من حیث‌المجموع نظر دارند درآمیخته است.

## برزیل، مکزیك و کوبا

برزیل، مکزیك و کوبا سه کشوری هستند که، به‌دلایل گوناگون، آگاهانه چشم به‌آینده دوخته‌اند. در مکزیك و کوبا که انقلاب‌های سیاسی و اجتماعی اساسی را پشت سر نهاده‌اند علاقه به‌اصلاحات و تجدید بنای اجتماعی در تمام جنبه‌های زندگی احساس می‌شود. در برزیل که چنان انقلاب عظیمی تا کنون به‌وقوع نپیوسته، «فوتورسیم» پذیرفتنی‌ترین شکل تفکر از سوی روشنفکرانی است که از امکانات عظیم کشور خود آگاهند.

همه مسائل دیگر کشورهای آمریکای لاتین به‌مقیاس بسیار وسیع‌تری در برزیل مطرح است و این برجسته‌ترین سیمای این سرزمین است. برزیل کشوری است پهناور و با جمعیتی انبوه (۷۵ میلیون نفر) و از نظر موقعیت طبیعی از جنگل‌های آمازون تا یامپا را شامل می‌شود. سان‌توپاولو یکی از مترقی‌ترین شهرهای آمریکای لاتین است. در حالی که برخی از بدوی‌ترین قبایل جهان نیز در این کشور بسر می‌برند. اختلاط نژادی در این شبه قاره از هر نقطه دیگر آمریکای لاتین شدیدتر است زیرا علاوه بر جمعیت کثیری از سرخ‌پوستان و سیاهان، موج عظیم مهاجران اروپایی و نژاد

زرد خاک این سرزمین را درنور دیده و به شکل محسوسی سیمای اقوام نخستین پرتقالی را دگرگون ساخته است. مشکلات اقتصادی و اجتماعی نیز هر دو به یک اندازه بزرگند: شمال شرقی کشور دچار خشکسالی دائمی است، کشت تنها یک نوع محصول در پاره‌ئی مناطق زبان‌های بسیار به‌همراه دارد، ثروت در دست معدودی متمرکز شده، سرمایه‌گذاری‌ها کافی نیست هرگاه نیاز شدید به اصلاحات، کشور را با خطر تغییر اساسی اوضاع روبه‌رو سازد، فشار سیاسی با آن به‌مقابله برخواید خواست.

با این همه، اگر مشکلات برزیل با مسائل دیگر کشورهای آمریکای لاتین یکی است اما وضع سیاسی آرام آن در طول قرن نوزدهم و وسعت و ثروت این سرزمین، محیط فرهنگی مناسبی ایجاد کرده است. با حمایت و تشویق حکومت پادشاهی آن، در قرن گذشته مؤسسات آموزشی و فرهنگی بسیار تأسیس شد. پیش از آغاز قرن بیستم یک مدرسه عالی فلسفه در رسیفه وجود داشت و ریودوژانیرو صاحب معتبرترین بنگاه‌های چاپ و نشر کتاب بود. هنر از حمایت دولت و ملت برخوردار می‌شد. و در حقیقت شهر «ریو» در دههٔ ۱۸۷۰ بسیار پیشرفته‌تر و از لحاظ فرهنگی غنی‌تر از تمام شهرهای آمریکای لاتین بود. در سال‌های اخیر، سائوپائولو به‌رقابت با ریورخاسته و (چنان که در فصل ۳ خاطرنشان گردید) به‌صورت مرکز هنر و ادبیات پیشرو درآمد و به‌ویژه به‌یکى از مراکز عمدهٔ هنرهای تجسمی آمریکای لاتین مبدل شده است و مردم ثروتمند آن خریداران پرده‌های نقاشی‌های دیواری هنرمندان پیشرو برزیل‌اند. اما در ریودوژانیرو هنوز بنگاه‌های انتشاراتی مهمی برقرار است که از آن میان باید از بنگاه انتشارات خوزه المیو نام برد. این شخص، به‌سبب تشویق نویسندگان بومی سهم قابل ستایشی در ادبیات برزیل داشته است.

یکی از جنبه‌های مهم حیات فرهنگی برزیل در چهل سال گذشته، کشش دوجانبه‌ئی است که میان نیاز به‌حفظ اصالت و تمایل شدید به‌تجددخواهی، در بین گروهی که خصوصیات ملی و بومی را ارج می‌نهند و آن‌ها که برزیل را پیشاهنگ فرهنگ جهانی می‌خواهند وجود داشته است. این کشش مجادلات و مباحثات بسیار برانگیخته است اما گاه نیز می‌توان هر دو تمایل را در نویسنده‌ئی واحد مشاهده کرد و این امری غیرمعمول نیست. شایان تذکر است که جنبش «مدرنیسمو» در سال ۱۹۲۲، با افتتاح نمایشگاهی از آثار نقاشان برزیل در سائوپائولو آغاز شد. در این نمایشگاه پرده‌هایی گه تأثیر فوویسم در آن‌ها مشهود بود به‌نمایش گذاشته شد. از همین جا و در آغاز راه این جنبش فرهنگی برزیل «بومی» و «نو» در کنار یکدیگر قرار گرفتند. این پیوند میان دو جریان هنری در ادبیات نیز روی داده است. بسیاری از نشریات دوران مدرنیسمو عناوین «ناسیونالیستی» از قبیل «جنگل برزیلی» و «سبز - زرد» (دو رنگ پرچم برزیل) داشتند. در بطن جنبش مدرنیسمو، ستایش زندگی و هنر بدوی نیز مستتر بود. اسوالده آندراده «بیانیه آدم‌خوار» را به‌سال ۱۹۲۸ انتشار داد و رمان‌ماریو آندراده (۱۹۴۵-۱۸۹۳) با عنوان «موکانایما» نیز در همین تاریخ به‌چاپ رسید. رمان داستان یکی از امپراطوران جنگل آمازون است که از شهر سائوپائولو دیدار می‌کند. وحشی

اصیلی که «آمیزه‌ئی از خصائص برزلی» است و مظهر دوگانگی شهر و جنگل است؛ (نگاه کنید به صفحات ۱۹۳۱، Cobra Norato). شعر «اثر ژانول بوپ (متولد ۱۸۹۸) در باب شاعری است از اصل خویش به‌دورمانده که سرانجام به‌آغوش جنگل‌های برزیل باز می‌گردد. خورخه ده‌لیسا (۱۸۹۵-۱۹۵۳) نیز خود را هم‌طراز سیاهان می‌شمرد و پیش از آن که به‌شعر دینی و ماوراءالطبیعی روی آورد اشعار بسیاری دربارهٔ آنان سروده بود. پس می‌بینم که «مدرنیسم» ترکیبی از هنر پیشرو و جست‌وجوی اصالت در میان ابتدائی‌ترین عناصر و در طبیعت بدوی بوده است. با وجود این اسوالد و ماریوآندراده و دیگران سرود ستایش سائوبائولو را سر می‌دادند و آن را «شهر آینده» می‌خواندند.

چنین تقارن مشابهی در رمان نویسان شمال شرقی برزیل نیز مشاهده می‌شود. آثار این نویسندگان مشحون از توصیف زندگی سر تانخوهای تنگدست، ماهیگیران و کارگران مزارع نیشکر و کاکائو است اما بسیاری نیز به‌مردم بدوی و ساده‌ئی پرداخته‌اند که جاذبه شهر چون مغناطیس آنان را به‌خود کشیده و از مسکن مألوف جدا ساخته است. گاوچران «عمرهای بی‌حاصل، ۱۹۳۸» اثر گراسیلیانوراموس (۱۸۹۲-۱۹۵۳) یا سرتانخوهای گرسنه در «سال پانزده ۱۹۳۱» اثر راکل ده کیروس (متولد ۱۹۱۰) از این دست است. اما در رمان شمال شرقی، تضاد میان شهر و ده، میان شکل سنتی زندگی و تجدد مفهومی دیگر دارد که با جاذبه تجدد در ریشه‌ها و اصول که نویسندگان «مدرنیستا» هوادار آنند متفاوت است. در نظر گراسیلیانوراموس، فی‌المثل، در شهر نیروئی است که دهقان را برمی‌انگیزد تا خود را از زیر یوغ ابدی رنج و زحمت کمرشکن برهاند و از گرسنگی نجات یابد. در حالی که در رمان‌های «دورهٔ نیشکر» اثر خوزه لینس دورگو (۱۹۰۱-۱۹۵۷) (که در صفحه از آن سخن رفت)، شهر و مزرعه چون دو کفه ترازو متقابلاً به‌یکدیگر وابسته‌اند، پولی که از مزرعه حاصل می‌شود تنور دکان‌ها و فاحشه‌خانه‌های شهر را گرم نگاه می‌دارد. با وجود این، ریکاردو جوانک زارع، در شهر است که پس از چشیدن طعم مبارزات سیاسی و تلاش اقتصادی به‌حد کافی آموزش می‌بیند و به‌عنوان حسابدار به‌مزرعه باز می‌گردد. اما از سوی دیگر، کارلوس ملو، برادرزاده مالک که تربیت شهری دارد، چنان بار آمده است که دیگر با کار و زندگی در مزرعه سازگار نیست. شهر شاید افق وسیع‌تری در برابر چشم آدمی بگسترده اما وسائل تباهی او را نیز فراهم می‌آورد. در آخرین مجلد از این سلسله رمان‌های بی‌بینم که نفوذ ویرانگر شهر، سبب نابودی کشتزار می‌گردد. در بسیاری از رمان‌های خورخه آمادو، شهر جایی است که در آن مردم فقیر در کشمکش‌های طبقاتی پرده می‌شوند و رقابت‌های سیاسی سران فنودال یا جنگ خاتمه می‌یابد.

دو رمان از آثار طراز اول ادبیات برزیل، «سرتائوی بزرگ: کوره‌راه‌ها، ۱۹۵۶» اثر ژواوگیمارائس روسا و شعر «زندگی و مرگ یک سمورینو، ۱۹۵۴» اثر ژواو اواگیبال ده ملونتو (متولد ۱۹۲۰) نمودار این روح اصالت‌جویی و تجددطلبی است. اثر نخست (که پیش از این در صفحهٔ مورد بحث قرار گرفت) داستانی است به‌شیوهٔ

جوینس، که حوادث آن در میان یاغیان شمال شرقی اتفاق می افتد و کند و کاوی در خصوصیات روانی و اخلاقی مردم آن سامان است. «زندگی و مرگ سه ورینو» از لحاظ صورت بر اساس نمایشنامه‌های سنتی که در اعیاد میلاد مسیح اجرا می‌شود، به وجود آمده است. در این شعر ملوتو به مسائل کلی رنج و مرگ و زندگی رنجبران می‌پردازد:

آنان که می‌کوشند تا زمین مرده را  
زندگی بخشند

آنان که می‌کوشند تا از زمین سوخته  
کشتزاری به زور بستانند

برخورد دوشیوه تفکر، اعتقاد به اصالت فرهنگ بومی و تجددطلبی، وجه تمایز هنرهای تجسمی معاصر به خصوص آثار نقاشی‌کاندیدو پورتیناری (متولد ۱۹۰۳) بوده است. در زمینه موسیقی نیز Cancoes Brasileiros اثر هیتوریلا - لوبوس (۱۹۵۹-۱۸۸۷) نمونه‌نی از نفوذ این شیوه دید است.

شاید بدین علت که در برزیل، شهر - با وجود چشم‌اندازهای متنوع و نو - با نقاط بدوی و دورافتاده بسیار نزدیک است. نویسندگان این کشور شدیداً به بی‌تقری و اندوه‌خیزی زندگی شهری واقف بوده‌اند، وقوفی که در رمان «اندوه، ۱۹۳۶» اثر گراسیلیانوراموس به‌حدّ اعلاّی بیان هنری خود رسیده است: اندوه داستان مردی است که دختر همسایه‌نی ذهن او را سخت به‌خود مشغول داشته است. مرد هر روز از آن سوی ترده‌ها با دختر گفت‌وگو می‌کند، از شکافی بر دیوار اطاق خواب، او را دزدانه می‌باید، صدای گریه و گفت‌وگوی او را از پشت تیغه بین دو اطاق می‌شنود و سرانجام در اثر این نزدیکی و فاصله‌اندک و تحریک‌کننده نفرتی در دل او پیدا می‌شود و دختر را به‌قتل می‌رساند. داستان گراسیلیانوراموس، تمثیلی سخت مناسب از رنج انسان امروز است که در شرایط غیرطبیعی زندگی در شهرهای جدید باید تحمل کند، رنج با مردم بودن اما همیشه با آنان بیگانه ماندن. دو تن از شاعران نامدار برزیل، مانوئل باندرا (متولد ۱۸۸۶) و کارلوس درومونده آندراده (متولد ۱۹۰۲) نیز به‌این فقدان رابطه که در زندگی انسان نو حکمفرما است توجه دارند. از نظر دروموند آندراده، در حقیقت نه تنها ارتباط میان افراد انسان دشوار است بلکه حتی ساده‌ترین اشیائی که در زندگی روزمره با آن‌ها برخورد می‌کنیم برای‌مان ناشناختنی و معما هستند. شعر آندراده به‌شیوه‌نی طنزآمیز از این ناتوانی انسان سخن می‌گوید.

برزیل سرزمین وسیعی است و سیمائی گوناگون دارد و جنبه‌های متناقض آن به‌اندازه‌نی است که خلاصه کردن آن در یک اثرکاری دشوار است. برای نویسندگان برزیل، این تنوع و وسعت همواره یأس آور بوده است دروموند آندراده در شعری از این نومییدی با لحن طنز و استهزاء سخن می‌گوید و کسانی را که از مسائل این سرزمین در رنجند به «فراموش کردن برزیل» فرا می‌خواند:

این چنین پهناور، بی‌پایان، سرشار از تناقض  
مهر سوزان ما را نخواهد پذیرفت

برزیل در شعر ناب و نیز شعر دینی سنتی پرمایه داشته است. در زمینه شعر ناب باید از سیسیلیامیرلس (متولد ۱۹۰۱) نماینده برجسته این نوع شعر نام برد. آثار خورخه دهلیما در «زمان و بی‌نهایت، ۱۹۳۵» نمونه دوم است. بدون شك، با نفوذترین شاعر برزیل کابرال ده مولوتو (متولد ۱۹۲۰) است که استادی او در صناعات شعری و مهارت‌های لفظی، شعر برزیل را دگرگون کرده است. در برزیل نیز مانند دیگر کشورهای آمریکای لاتین، نوترین جنبش‌های شعری (که دو نشریه پراکیسس و نونی گاندرس در آن‌ها سهیم بوده‌اند) هنر پیشرو را با تعهد اجتماعی تلفیق کرده‌اند. اما درخشان‌ترین پیشرفتی که به‌تازگی در هنر برزیل پدیده آمده از آن سینمای جدید این کشور است که تجزیه و تحلیل افسانه‌های برزیلی موضوع اصلی و اساسی آن را تشکیل می‌دهد.

مکزیک برخلاف برزیل، يك انقلاب اجتماعی را از سر گذرانده و همه ساخت‌های کهن را ویران ساخته است. قابل توجه است که در این کشور نویسندگان بسیاری هستند که - با وجود پاره‌نی انتقادات و محافظه‌کاری‌ها - اساساً با تشکیلات پس از انقلاب روی موافق دارند. مکزیک را می‌توان تنها کشور آمریکای لاتین دانست که در آن هنرمند مخاطبان بسیار دارد و انواع هنرها؛ موسیقی، رقص، سینما، مجسمه‌سازی و شعر و زمان به‌وجود آمده و به‌مرحله شکوفائی رسیده است. به‌علاوه، جنگ داخلی اسپانیا، تأثیر قاطعی بر فرهنگ مکزیک داشته است. بسیاری از روشنفکران جمهوری‌خواه اسپانیائی به این کشور رخت اقامت کشیدند و به‌تأسیس سازمان‌های انتشار کتاب و گروه‌های نمایش دست زدند و نیز با تدریس در کالج‌ها و دانشگاه‌های مکزیک سبب تقویت هیأت‌های آموزشی این مؤسسات گردیدند.

اما دشواری‌های بسیاری هنوز باقی مانده است - حتی امروزه، ۴۳ درصد از جمعیت بالغ کشور بی‌سواد است. به‌جز مشکل بی‌سوادی، مکزیک با مسأله سرخ‌بوستان و دهقانان مواجه است. هرچند حکومت‌های بعد از انقلاب هر يك کوشیده‌اند با تقسیم دوباره اراضی و اجرای برنامه‌های مبارزه با بی‌سوادی دهقانان را همپایه دیگر مردم کشور درآورند. اما این کوشش‌ها هنوز کاملاً به‌نتیجه نرسیده است. از قریب به چهار میلیون نفر سرخ‌بوست مکزیکی، دو میلیون تن از آنان با فقری شدید دست به‌گریباندند. معیار دآوری مکزیکی‌های امروزی درباره سرخ‌بوستان معیاری فرهنگی و مربوط به‌زبان است. زیرا سرخ‌بوستان به‌زبانی به‌غیر از زبان اسپانیائی سخن می‌گویند، جمع‌آوری آنان بسیار دشوار است و این مشکل از آنجا که بیش‌تر سرخ‌بوستان در نتیجه زندگی در نقاط بسیار دور از مراکز تمدن نسبت به‌هر نوع زندگی دیگری عمیقاً بیگانه مانده‌اند تشدید می‌شود. اما موانعی که در راه کار جمع‌آوری قرار دارد تنها از ناحیه سرخ‌بوستان نیست. بسیاری از غیر سرخ‌بوستان نیز نسبت به این مسأله بی‌تفاوتند و ابراز علاقه نمی‌کنند. حتی در آثار گوناگونی که انسان‌شناسان، مدرّسان و جامعه‌شناسان در باب زندگی سرخ‌بوستان نوشته‌اند، طرفداری از اصالت سرخ‌بوستان به‌صورت يك تظاهر روشنفکرانه باقی مانده و کم‌تر کسی عملاً آن را دنبال کرده است. اما با وجود موانع گوناگون از ناحیه سرخ‌بوستان، و با وجود بی‌تفاوتی

بسیاری دیگر، جامعه مکزیک و دیدگاه‌های سرخ‌پوستان در معرض دگرگونی است. تحقیق ریکاردو پوساس (متولد ۱۹۱۰) از یک دهکدهٔ جامولا به نام «خوان پرزخولوته، ۱۹۵۲» تصویر روشنی از این دگرگونی است.

مسئلهٔ اساسی روشنفکران بعد از انقلاب، تفاوت میان وعده‌های انقلاب و اجرای این وعده‌ها بوده است. تقسیم اراضی به صورت متفرق و ناقصی انجام گرفته. بازرگانی مکزیک هنوز هم شدیداً وابسته به سرمایه‌ها و افراد خارجی است. مکزیک‌ها خود به تجارت بیش از توسعهٔ صنعتی علاقمندند. از سوی دیگر ادعای «انقلابی» بودن مکزیک میان با حقیقت است زیرا مکزیک هنوز یکی از کشورهای سرمایه‌داری و متعهد آزاد است. پیش از انقلاب، جامعهٔ مکزیک به جوامع دیگر آمریکای لاتین شباهت داشت. خواص روشنفکر گروه کوچکی را تشکیل می‌دادند که برای یکدیگر می‌نوشتند و چاپ و نشر نوشته‌های خود را بسیار دشوار می‌یافتند، تأثری بود که تنها گروه‌های نمایشی خارجی در آن امکان کار می‌یافتند و توده مردم بی‌سواد و از تمدن به دور بودند. اما حتی در قرن نوزدهم، روشنفکرانی چون گی پرموپرتسو (۱۸۱۸-۹۷) ایگناسیو رامیرس (۱۸۱۸-۷۹) و ایگنا سیوالتامیرانو (۱۸۸۳-۹۳) بودند که به مسائل اجتماعی عمیقاً توجه داشتند و این توجه و علاقه را نسل‌های بعد به میراث بردند. در واقع، این یکی از جنبه‌های برجستهٔ حیات معنوی مکزیک است، زیرا نسلی به حمایت و تقویت انقلاب برخاست که کسانی چون خوزه واسکونسلوس (۱۸۸۲-۱۹۵۹)، آنتونیو کاسو (۱۸۸۳-۱۹۴۶) و آلفونسوریس (۱۸۸۹-۱۹۵۹) - روشنفکران گروه آنتنو - را در دامان خود پرورده بود. این اتحاد و پیوستگی اهمیت بسیار داشت تأثیری عمیق بر نسل جوان مکزیک نهاد. این متفکران نه تنها در بنیان‌گذاری اصول عقاید پس از انقلاب سهم بودند بلکه باید آنان را نمونه‌ای از همگامی با مظاهر انقلاب به‌شمار آورد و این راهی است که بسیاری از روشنفکران تاکنون پیموده‌اند. به‌ویژه خوزه واسکونسلوس طرح‌های بسیاری را در زمینه هنری پی افکند که تاکنون نتایج نیکویی به‌بار آورده است. کارهای او به راستی، چنان که اوکتاویوپاس گفته است «نه ساختن که پی افکندن» بوده است. در حقیقت مؤسساتی چون انستیتوی مطالعات بومی، موزهٔ مردم‌شناسی و تاریخ (که در آن تاریخ به‌عنوان بخشی از زمان زنده حاضر مورد بررسی قرار گرفته و نه به‌صورت مجموعه‌ای از آثار و یادگارهای گذشته)، باله فولکلوریک و ارکستر ملی، بدون کوشش‌های راه‌گشایندهٔ او نمی‌توانست بر اعتبار کنونی دست یابد. به‌یقین می‌توان گفت که در هیچ یک از کشورهای آمریکای لاتین، مردم طبقات گوناگون تا این حد به‌سنن تاریخی و ملی خود آگاه و بدان‌ها مباحی نیستند.

از میان هنرهای گوناگون، نقاشی دیواری را باید نخستین وسیلهٔ بیان روح انقلاب مکزیک دانست. آثار دیه گوریورا (۱۸۸۷-۱۹۵۷)، آلفاروسیکه روس (متولد ۱۸۹۸) و کلمنته اوروسکو (۱۹۴۹ - ۱۸۸۲) که در فصل سوم کتاب از آن‌ها سخن رفت نیازی به تفسیر بیش‌تر ندارد جز این که خاطر نشان کنیم که نقاشان مکزیک،

با وجود ضعف‌هایی که در آثارشان مشهود است تنها هنرمندان آمریکای لاتین هستند که «شیوه‌ی به‌راستی اصیل در نقاشی بنیاد نهادند، شیوه‌ی که بر هنر بسیاری از کشورهای نیمکره‌ی غربی تأثیر داشته است.» از این گذشته مکزیک یکی از پیشگامان تلفیق نقاشی و مجسمه‌سازی با هنر معماری به‌سبکی نو بوده است. بناهائسی چون دانشگاه آزاد و بسیاری از طرح‌های خانه‌های ارزان شاهد مثالی بر این مدعا می‌تواند باشد. و این نقاشی‌های دیواری سه نقاش بزرگ، ریورا، اوروسکو و سبکه روس بوده که زمینه را برای چنین تلفیقی مهیا ساخت. نقاشی‌های دیواری مکزیک، نخست جنبه‌ی تعلیمی داشتند. اما حتی در همان روزگار اوج نفوذ این هنر، کسانی بودند که «تعلیم و موعظه» را وظیفه هنرمند نمی‌دانستند. فی‌المثل، کارلوس مریدا (متولد ۱۸۹۱) و روفینوتامایو (متولد ۱۸۹۹) از نقاشانی هستند که هنرشان نشان‌دهنده‌ی راه خاص و شخصی آنان است. مریدا، با آن که بسیاری از بناهای عمومی را نقاشی کرده، آثارش برخلاف کارهای هنرمندان اولیه‌ی نقاشی دیواری، انتزاعی است. از دهه ۱۹۴۰ به این سو، هنرمندی آلمانی نژاد به نام ماتئاس گوئریتس، تأثیری شگرف بر جامعه هنری مکزیک داشته است. وی معمار برج‌های بسیار زیبایی شهر ساته ایته در نزدیکی پایتخت مکزیک است و کسی است که در طراحی و تزئین موزه علوم تجربی ال اکوباروفینوتامایو و کارلوس مریدا (و نیز هنری مور) همکاری داشته است. در تزئین این موزه از نقاشی‌های دیواری، تندیس‌های متأثر از معماری و حتی یک «شعر تجسمی» به‌کار رفته است. نکته مهم این است که هنر تجسمی مکزیک، هر چند نخستین شیوه بیانی است که با روح انقلاب پیوند یافته است اما در سال‌های اخیر به‌راهی دیگر افتاده و می‌رود تا آن کیفیت تعلیمی را رها سازد و به بیانی کلی‌تر و جهانی‌تر دست یابد.

برخلاف نقاشان، شاعران و نویسندگان مکزیک، من حیث المجموع، در همگامی با انقلاب چندان شتاب نداشتند چرا که نویسندگان در دوران بلافضل انقلاب، با مخاطبان تازه کم‌تر در تماس بودند. شعر مکزیک در این قرن، دیری است که در دایره دو موضوع مرگ و انزوا محدود مانده. رمان پس از انقلاب نیز، حتی وقتی به‌مظاهر انقلاب می‌پردازد وحشت و هراس را هر چه دهشت‌زاتر تصویر می‌کند. البته این امری است طبیعی. آن دسته از نویسندگان وابسته به طبقه متوسط مکزیک و نیز نویسندگان نسل انقلاب، یعنی شاهدان مستقیم نبرد، مانند ماریو آسونلا (۱۹۵۲-۱۸۷۳) و مارتین لوئیس گوسمان (متولد ۱۸۸۷) وحشت ناشی از اعمال خشونت و هراس از وحشی‌گری مردمی را که انقلاب بند از دست و پای‌شان برداشته بود در آثار خود نمایان می‌سازد. رمان‌های نیمه شرح حال خوزه روبن رومرو (۱۹۵۲-۱۸۹۰) - به‌ویژه «یادداشت‌های آدم شهرستانی، ۱۹۳۲» - همه تشریح زندگی دهکده‌های آرام و از هم‌گسیختگی این زندگی پس از وقوع انقلاب است. این را نیز باید افزود که رمان انقلاب تنها به‌انقصاد مطلق از این دگرگونی ناگهانی و تأثیر جنبه‌های مختلف آن در جامعه مکزیک اکتفا نکرده و به‌طرح مسأله تازه‌ی در ادبیات آمریکای لاتین پرداخته است و آن تصویر چهره‌ی یک توده قهرمان در رمان است. رمان‌هایی چون «ستم‌بدگان،

۱۹۱۶» اثر ماریو آسونلا و «بیتوته، ۱۹۳۱» اثر گرگوریوای فونتنس (متولد ۱۸۹۳) نقشی را که توده بی‌نام و نشان در حوادث بزرگ تاریخ کشور ایفا کرده است به‌خواننده می‌شناساند.

نخستین موج گزارش‌های شاهدان عینی انقلاب به‌دنبال رمان‌های بسیاری که بی‌حاصلی یا شکست وعده‌های انقلاب را عنوان کرده‌اند ظاهر می‌شود. رمان لوپس‌ای فونتنس به‌نام «سرخپوست، ۱۹۳۵» شکست انقلابیون را در سهیم گردانیدن سرخ‌پوستان در حیات ملی می‌نماید و «سوخته از آفتاب، ۱۹۳۷» اثر مورسیسو ماگدالنو (متولد ۱۹۰۶) در اثبات این نکته می‌کوشد که رهبران حزبی جدید در بی‌همه چیزی دست کمی از حکم‌روایان پیشین ندارند. این از شیفتگی به‌در آمدن، خصوصاً در دوران ریاست جمهوری پلوتارکوکایس (۱۹۲۴-۸) و پس از آن که خطر بازگشت به‌دیکتاتوری و حکومت نظامی مکزیک را تهدید می‌کند به‌اوج خود می‌رسد. نویسندگان این دوره از هشدار دادن مردم به‌هیچ رو دریغ نمی‌ورزند. «سایه کودی یو، ۱۹۲۹» اثر مارتین لونیس گوسمان و «ژنرال من! ۱۹۳۴» اثر گرگوریولویس ای فونتنس دخالت رهبران نظامی را در امور سیاسی به‌پاد انتقاد می‌گیرد. هر دو نویسنده نشان داده‌اند که وقتی، مردانی که طعم قدرت و افتخار را در میدان‌های نبرد چشیده‌اند نتوانند خود را با نقش کوچکی در زمان صلح آشتی دهند چه مخاطراتی به‌پار خواهد آمد. نمایشنامه «کم‌دیناس ایمپولیتی کاس، ۵-۱۹۳۳» و «شکلک‌ساز ۱۹۳۷» اثر رودولفو اوسیگلی حمله‌نی آشکار به‌ریاکاری و عوام‌فریبی دستگاه حکومت کایس است.

خوشبختانه خطر بازگشت به‌دیکتاتوری به‌رهبری کایس که کشور را تهدید می‌کرد از سرگذشت و به‌قدرت رسیدن لاسارو کاردناس در ۱۹۳۴، اجرای بسیاری از نویدهای انقلاب را به‌همراه داشت. حکومت‌های پس از وی نیز اصلاح‌طلبان معتدلی بودند و امنیت اجتماعی و رفاه توده مردم را به‌بهترین وجهی تأمین کردند و در عین حال به‌بخش‌های خصوصی و سرمایه‌گذاران خارجی نیز امکان فعالیت دارند. اکنون نیش انتقاد نویسندگان نه دستگاه حکومت، بلکه خصوصیات مردم مکزیک را هدف قرار داده است که در چشم آنان پر از عیب و لغزش است. و همین عیوب مانعی در راه اجرای کامل اصول انقلاب بوده است. نخستین مقالات تحلیلی درباره خصوصیات مردم مکزیک در زمان حکومت کایس انتشار یافت. این تجزیه و تحلیل تا به‌امروز ادامه یافته و این مقالات را شامل می‌شود: «طرحی از انسان مکزیکی و فرهنگ او، ۱۹۳۴» از ساموئل راموس، «مؤخره‌نی درباب ریاکاری مردم مکزیک، ۱۹۳۸» از رودولفو اوسیگلی، «تعمیل به‌تقصیر در مردم مکزیک، ۱۹۴۹» از اگوستین یانیاس (متولد ۱۹۰۴)، «هزارتوی انزوا، ۱۹۵۰» از اکتاویویاس، «خودآگاهی و استعدادها بالقوه مردم مکزیک، ۱۹۵۲» از لئوپولدو سه‌آ و بسیاری دیگر. به‌این مجموعه این‌سند آلفونسوری یس را نیز بیفزاییم که گفته است مردم باید آمریکا را در قلب خود و «با خلوص و صداقت جستجو کنند، نه آن که گوشه‌نی بگیرند و چون ساکنان بهشت،



به انتظار بنشینند تا میوه از درخت فروافتند.» این نویسندگان جملگی از جهت زاویه دیدی که برای مطالعه مسائل مکزیک امروز اتخاذ کرده‌اند با یکدیگر متفاوتند اما در نمودن ضعف‌های موجود در نگرش سیاسی و اجتماعی، که مانعی در راه پیشرفت به‌شمار می‌آید و غالباً از شرایط تاریخی کشور و تصادم‌های نژادی مایه می‌گیرد اتفاق نظر دارند.

این تحلیل انتقادی از خصوصیات اخلاقی مردم مکزیک و محیط زندگی آنان، منحصر به تحقیقات فاضلانه نیست بلکه در ادبیات نیز از نمایش (به‌خصوص نمایشنامه‌های رودولفو اوسیکلی) تا رمان امکان ظهور یافته است. در مورد اخیر، گزارش‌های عینی از حوادث انقلاب به‌شیوه‌نی شبیه به داستان‌های پرماجر، سرانجام جای خود را به مطالعه‌ای عمیق‌تر و استقرانی می‌دهد. در ادبیات معاصر مکزیک، انقلاب دیگر به‌صورت قدرتی کور، چنان که در آثار آسونلا می‌بینیم تصویر نمی‌شود. پیروزی بر بریت، یا حتی جنبش توده‌نی بی‌نام و نشان نیز هست، چنان که رمان‌های گوسمان و رمان «بیتوته» اثر لوپس ای فونتنس نشان می‌دهد. این دگرگونی در شیوه دید با ظهور نسل جدیدی مقارن است که دستگاه دیکتاتوری پورفی ریوداس و انقلاب را حوادثی مربوط به گذشته می‌داند و نه چیزهایی که مستقیماً به تجربه در آمده باشد. این دگرگونی، متضمن تحولی در صناعات ادبی بوده است. نخستین نویسندگان پس از انقلاب، آسونلا و گوسمان حوادث انقلاب را یا خود مستقیماً باز می‌گویند یا از زبان قهرمان اصلی داستان که ماجرا را با تمام خشونت‌های خود شاهد بوده است توصیف می‌کند. در آثار نویسندگان نسل جدید، چون «مرگ آرتمیوکروس، ۱۹۶۲» اثر کارلوس فونتنس، خشونت به‌صورت خاطره‌نی به‌ذهن متبادر می‌شود یا به‌صورت ماجرائی به‌یاد آمده بر زبان می‌آید، آنجا که، مرد در بستر مرگ گذشته‌نی بسیار دور را به‌یاد می‌آورد. در اثری با عنوان «پدرو پارامو، ۱۹۵۵» نویسنده، خوان رولفو، حتی از این نیز فراتر می‌رود. در این داستان قهرمانان همه مرده‌اند و تنها به‌صورت اصواتی در هوای دهکده‌نی متروک باقی مانده‌اند. در «خاطرات آینده، ۱۹۶۳» اثر الناکارو، تعقیب و شکنجه کاتولیک‌ها از طرف کایس و پیروانش چنان توصیف می‌شود که گویی از یک عصر افسانه‌نی سخن می‌رود. نویسندگان دیگر، صریحاً انقلاب را چون خاطره دوری تصویر کرده‌اند. خاطرات دلنشین آندرس ایدوارته (متولد ۱۹۰۷) در رمانی به‌نام «کودکی در انقلاب مکزیک، ۱۹۵۱» از آن جمله است. گذشته از این، لحن تلخ و گزنده آثاری که در واقع بازسازی تخیلی دوران حکومت دیاس و سال‌های پیش از انقلاب‌اند، از میان رفته است. در «لحظه باران، ۱۹۴۷» اثر اگوستین یا نیاس، زندگی حقیر و غم‌انگیز شهری کوچک و غبارآلود، ناگهان در پایان کتاب حالتی شادمانه می‌یابد زیرا انقلاب، همچون نسیم جانبخشی شهر را در بر می‌گیرد. خوان رولفو، پدرو پاراموی مالک را، اکنون که او و امثال او، برای همیشه از میان رفته‌اند می‌تواند در سایه تفاهم و همدردی خود بگیرد.

انتقاد سخت و تند نویسندگان نه به‌گذشته بلکه به‌دوران کنونی ارتباط دارد.

کارلوس فونتنس، به‌خصوص بانویسندگانی که مشکلات مکزیکی امروز را ناشی از ضعف‌های اخلاقی مردم آن می‌دانند هم عقیده است و خاصه با نیاز فرد مکزیکی به‌تحمیل خشونت‌آمیز خود بر دیگران و نشان دادن machismo یا مردانگی خود آشنائی دارد. «آرتمیو کروس» اثر فونتنس تجسمی از این خصوصیات اخلاقی، است. «کروس» مردی است که به‌انگاز اوضاع پس از انقلاب، در عرصه سیاست به‌قدرت می‌رسد و پس از آن روزنامه‌ها و صنایع را تحت نظارت شدید خود می‌گیرد. در «آنجا که هوا پاک‌تر است، ۱۹۵۸»، فونتنس خواننده را با انبوهی از مردم گوناگون، بانکداران، شاعران، انگل‌ها و هنرپیشگانی که در آشفته بازار پس از انقلاب بار خود را بسته و ثروت اندوخته‌اند آشنا می‌سازد. در اینجا و نیز در «وجدان‌های پاک، ۱۹۵۹» نویسنده به‌تشریح جامعه‌نی می‌پردازد که در جنگال مشتی فریبکار گرفتار آمده است. اینان هیچ بیم ندارند که یاران خود را فریب دهند و با سوء استفاده از آرمان‌هایی که خود نماینده آن‌ها بوده‌اند راه ترقی را هموار سازند. بدین گونه، فونتنس به‌خواننده هشدار می‌دهد که طرف فاتح، لزوماً طرف معصوم نیست. او و نسل او دیگر نمی‌توانند به‌جانبداری از سیاه یا سفید برخیزند. روساریو کاستیانوس (متولد ۱۹۲۵) نیز که در کتاب «بلون کتان، ۱۹۵۷» به‌تشریح روابط میان سرخ‌بوستان و مالکان سفید یا مستیسو می‌پردازد به‌هیچ وجه آنان را «خوب» یا «بد» مطلق نمی‌داند بلکه به‌صورت دو تژاد بیک اندازه درنیافتنی می‌نگرد که هیچ یک عالماً و عامداً خبیث نیستند. ویسته لئی یرو (متولد ۱۹۳۳) در رمان «بناها، ۱۹۶۴» - که در صفحه ذکر آن گذشت - با فصاحت تمام نشان می‌دهد که در مورد حوادث خشونت‌بار نسبت جرم یا بیگناهی به‌کسی دادن کاری بس مشکل است. این رمان داستانی پلیسی است. در این داستان محافظ شبانه‌نی به‌قتل می‌رسد. اشخاص مختلف داستان و نیز خود نماینده پلیس، در ذهن خویش به‌قتل اعتراف می‌کنند. قصد لئی یرو آن است که به‌خواننده نشاندهد که میان «جرم» و «بی‌گناهی» نمی‌توان مرز مشخص و قاطعی قائل شد که کاری باطل است. نسل جوان نویسندگان مکزیکی با کسب تجربه و مهارت در صنایع ادبی از سادگی اولیه دور افتاده‌اند. فونتنس در تازه‌ترین اثر خود «تعویض پوست، ۱۹۶۸» به‌تجلیل از رمان موج نو دست زده و نسبت به‌راهی که تاکنون در زمینه رمان پیموده - که تأثیر متقابل جنسی و لفظی چهار شخصیت باشد مسیری انتزاعی‌تر را انتخاب کرده است. معاصرین جوان‌تر او، خوزه آگوستین، سالوادور ایسوندو و خوان‌گار سیاپونسه برای خوانندگان شهرنشین هر روز آگاه‌تر و هشیارتری می‌نویسند. آثارشان به‌هیچ رو نه رنگ محلی دارد و نه امتیازی برای ناحیه خاصی قائلند. موضوع داستان‌های خود را نیز در میان طبقه متوسط، دنیای مشحون از لطائف و گفت‌وگوهای عامیانه می‌یابند و مسأله بیگانگی انسان در آثار آنان مسأله‌نی عام و همگانی است.

اکراه بسیاری از نویسندگان جدید مکزیکی از هم آواز شدن با نظم موجود و خیراخلاقی، منبث از عقاید اکتاویوپاس، آلفونسو ریس و دیگران است که مؤکداً هنرمند را آزاد و غیر متعهد دانسته‌اند. به‌گفتن این نکته نیازی نیست که نقاشان

دیواری پس از انقلاب با چنین نظریه‌ئی در هنر کاملاً بیگانه بوده‌اند، اما برای نویسندگانی که در فضای نامتعادل مکزیک نودم می‌زنند اثبات این آزادی بیش از پیش ضرورت می‌یابد. در زمان، نویسنده با بی‌تفاوت ماندن نسبت به حوادث روز و در عین حال لحن انتقاد را حفظ کردن، آزادی خود را اعلام می‌دارد. در شعر، این آزادی به صورت آزادی شاعر در انتخاب هر موضوعی که توجه او را به خود می‌کشد نمایان گشته است. از نظر اکتاویوپاس، در جامعه بورژوازی، شاعر که با همه ارزش‌های آن سر ستیز دارد وجودی بیگانه خواهد بود. شعر، انسان را با دنیائی دیگر، با دنیای تخیل و آن وحدت اساسی که اجتماعی در همش می‌کوبد نزدیک می‌سازد. برای بشریت بیگانه و پیوند گسیخته، که هر روز در جنگال ماشین گرفتارتر می‌شود، شعر همچون چراغی است که راه رستگاری را می‌نماید. بسیاری از اشعار خودپاس، بالاخص شعر با شکوه «سنگ آفتاب، ۱۹۵۷» تأییدی بر این نظر است. پاس در این شعر، اساطیر آستک و یونانی را در هم می‌آمیزد و بدین ترتیب وحدت همه اشیاء را در دور ابدی آفرینش و مرگ آشکار می‌سازد. مجموعه تازه اشعار برگزیده پاس که زیر عنوان «*poesia en movimiento*»، ۱۹۶۶، به چاپ رسیده نشان‌دهنده تداوم سنت شعری مکزیک از زمان لوپس رولارده به این سو است. در این مجموعه درخشان از آن‌چه شعر اجتماعی نام دارد اثری نمی‌توان یافت. شاعران دیگری چون خوزه امیلیو پاچکو (متولد ۱۹۳۹)، خائیمه سابینس (متولد ۱۹۲۵)، مارکو آنتونیو مونتس دے اوکا (متولد ۱۹۳۲)، خائیمه گارسیاترس (متولد ۱۹۲۴) و روبن بونیفاس تونیو (متولد ۱۹۲۳) در عین حال که لحنی شدیداً فردی را در شعر خود حفظ کرده‌اند، همه در ایجاد زبانی شاعرانه سخت کوشیده‌اند.

فرهنگ مکزیک از چنان تنوع و تحرکی برخوردار است که جنبه‌های گوناگون آن را در این مختصر بررسی کردن کاری دشوار است. برجسته‌ترین سیمای این فرهنگ نویسندگان و روشنفکرانی هستند که سالیان دراز در این کشور زیسته و به‌میهن خود و آینده آن شدیداً دلبستگی نشان داده‌اند در عین حال که حق انتقاد را برای خود محفوظ نگاه داشته‌اند. این دلبستگی همراه با انتقاد به‌زمان فوناندس دے لیسا اردی (۱۸۲۷-۱۷۷۶) زمان نویس و روزنامه‌نگار اوائل قرن نوزدهم می‌رسد و به‌صورت سنتی تا به امروز برقرار مانده است.

انقلاب کوبا نیز، تأثیری شگرف بر حیات فرهنگی این سرزمین داشته است. هر چند تحولی که در اوضاع سیاسی و اجتماعی این کشور روی داده تازه است و هنوز زمان داوری قاطع فرا نرسیده است.

تا سال ۱۹۵۹، فرهنگ کوبا شباهت بسیار به فرهنگ دیگر جزائر اسپانیائی زبان دریای کارائیب داشت. شاعران بیش از انقلاب به‌شبهه‌های معمول در اروپای آن روزگار و یا شعر «ناب» تمایل داشتند. شاعرانی چون ماریا توبرول (۱۹۵۶-۱۸۹۱)، اوگنیو فلوریت (متولد ۱۹۰۳)، خوزه لسامالیمیا (متولد ۱۹۱۲)، سین تیوبوتیه (متولد ۱۹۲۱) و الیزودییه گو (متولد ۱۹۲۰) به‌هیچ رو در شعر به‌مسائل ملی

نمی‌پرداختند. اما از سوی دیگر در رمان این دوره، گرایش شدیدی نسبت به مسائلی اجتماعی مشاهده می‌شود. رمان‌های کارلوس لویو ایرا (۱۹۲۸-۱۸۸۲)، کارلوس مونتته نگرو (متولد ۱۹۰۰) و انریکه سرپا (متولد ۱۸۹۹) و نیز داستان‌های کوتاه لینیو نوواس کالوو (متولد ۱۹۰۵) بیش‌تر تصاویری از زندگی محرومان اجتماع یا مردم ساده و متضمن نقد اوضاع اجتماعی جزیره است.

یکی از جنبش‌های به‌راستی اصیل در فرهنگ پیش از انقلاب کوبا جنبش آفرو-کوبانی است. یقیناً علاقه به فرهنگ سیاهان که در پاریس سال‌های بیست رواج داشت، الهام‌بخش پیروان این مکتب بوده است. (نگاه کنید به صفحات ...). اما لذت شاعران کوبانی این مکتب از آوازاها، آهنگ‌ها و رقص‌های بدوی و طبیعی این قوم، به‌سبب کیفیت خاص کوبانی و غیر اروپائی آن‌ها بود. این نهضت در شعر نیکلاس گی بن نضج گرفت و به‌صورت پاسخی به‌تمدن صنعتی و سرمایه‌داری غیرانسانی همسایه شمالی، ایالات متحده در آمد. این تصادف نیست که گی بن عنوان «رقص‌جهان‌گردان ۱۹۳۷» را به‌مجموعه‌نی از اشعار خود داده است و یا در آثار منشور خود جهانگردان آمریکائی را که حضورشان در کوبا نشانه وابستگی اقتصادی این کشور با ایالات متحده است بارها به‌باد استهزاء می‌گیرد.

انقلاب کاسترو در سال ۱۹۵۹، ساخت‌های اجتماعی کوبا را دگرگون کرد. بسیاری از ثروتمندان و پیشه‌وران و مردم طبقه متوسط جزیره را ترک گفتند. مبارزه شدید با بیسوادی سبب پیدایش یک توده جدید کتابخوان شد و نویسندگان جدیدی به‌میدان آمدند که با تشویق و یاری «اتحادیه رسمی هنرمندان و نویسندگان» و نیز جوایز اهدائی «کاساده لا آمریکا» که نوعی پشتوانه فرهنگی به‌شمار می‌آمد دست به‌نوشتن زدند و نیاز این توده جدید را برآوردند. اکنون میزان چاپ و نشر کتاب به‌شدت افزایش یافته و بسیاری از آثار کلاسیک کوبا و آمریکای لاتین به‌صورت ارزانی چاپ می‌شود و در دسترس همگان قرار می‌گیرد.

تاکنون اثر ادبی نو و معتبری که انعکاس این تحول اجتماعی باشد به‌وجود نیامده است. گروهی از شاعران و نویسندگان نسل سالخورده‌تر، چون خوزه لسامالیمیا شاعر پیشرو، نیکلاس گی بن و آلفو کارپانتیه (متولد ۱۹۰۴) یک‌تازان میدان ادب این کشورند از این میان، کارپانتیه زندگی ادبی خود را با نهضت آفرو-کوبانی آغاز کرد و با رمان «قدم‌های گمشده، ۱۹۵۳» به‌شهرت رسید. رمان‌های دیگر این نویسنده کندوکاوی است در تاریخ گذشته کشورهای حوزه کارائیب و «سلطنت این جهانی ۱۹۴۹»، داستانی از قیام بردگان هائیتی در پایان قرن هجدهم، برجسته‌ترین آن‌ها است. اثر بزرگ دیگر کارپانتیه «قرن روشنائی‌ها، ۱۹۶۲» نام دارد و نخستین رمانی است که تصویری جامع از جزایر دریای کارائیب به‌دست می‌دهد. لسامالیمیا، اخیراً اثر بزرگ خود، رمان (paradiso، ۱۹۶۶) را منتشر ساخته است. این رمان در یک مقیاس بزرگ بی‌تردید از آثار درخشان ادبیات معاصر آمریکای اسپانیائی زبان است. موضوع اساسی آن چگونگی پیدایش تصور واقعیت در وسیع‌ترین مفهوم آن برای نوجوان داستان و

شکل گرفتن آگاهی و استعداد هنری او از طریق تجربه‌های جنسی، جسمی و معنوی است. از میان نام‌های جدید که پس از انقلاب پیدا شدند از شاعرانی چون روبرتو فرناندس رتامار (متولد ۱۹۳۰)، آنتونیو آروفات (متولد ۱۹۳۵)، فایاد خامیس (متولد ۱۹۳۰) و پابلو آرماندو فرناندس (متولد ۱۹۳۰) و اِبرتو پادی (متولد ۱۹۳۲) را باید نام برد و از نثر نویسان، گی یرموکابرا اینفانته (متولد ۱۹۲۹)، ویرگیلیو پینیه را (متولد ۱۹۱۲) آنلیوخورخه کاردوسو (متولد ۱۹۱۴)، روگلیو لوییس (متولد ۱۹۲۸)، ادموندو دسنواس (متولد ۱۹۳۰) و سوروساردوی (متولد ۱۹۳۷) قابل ذکرند.

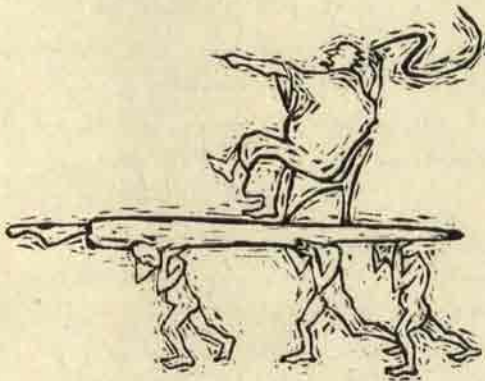
از میان این نویسندگان گی یرموکابرا اینفانته و سوروساردوی اکنون در تبعید بسر می‌برند. نویسندگانی که در کوبا مانده‌اند با شرائطی کاملاً تازه روبه‌رو شده‌اند. از یک سو، توفیق در کار مبارزه با بیسوادی خوانندگان جدیدی برای آثار آنان فراهم آورده است و از سوی دیگر، شرائطی که با محاصره جزیره بدان تحمیل شد و مشکل کمبود کاغذ را به دنبال داشت سبب کندی و گاه، دشواری چاپ و انتشار کتاب گردید. اما آثاری که توفیق چاپ می‌یابند به تعداد بسیار زیاد تکثیر و در اندک زمانی نایاب می‌شوند. به سال ۱۹۶۱، کاسترو، در نطقی خطاب به روشنفکران، با جمله «در محدوده انقلاب همه چیز، خارج از آن هیچ چیز» آزادی بیان را در ادبیات متعهد شد، تعهدی که به وسیله دیگر روشنفکران کوبانی ادامه یافت و سبب پیدایش شیوه‌های متنوع بسیار گردید. اما برخلاف اتحاد جماهیر شوروی، در کوبا تنها سبک مجاز در نویسندگی رالیسم نیست بلکه نویسندگان این کشور در زمینه داستان‌های علمی و داستان‌های تخیلی (مانند داستان‌های مجموعه tute de reyes اثر آنتونیو بنیتس) و طنز سیاه (چون داستان‌های کوتاه ویرگیلیو پینیه را) طبع آزمائی کرده‌اند. البته برخی از نویسندگان جوان در شیوه‌نی نزدیک به رالیسم سوسیالیستی قدم‌هایی برداشته و آثاری در زمینه ادبیات مستند به وجود آورده‌اند. نیز شاعری به نام میگل پارت (متولد ۱۹۴۰) اثری زیر عنوان «سیمارون» (خاطرات برده‌نی فراری) انتشار داده است. این اثر سخنان ضبط شده بر نوار برده پیری است که خاطرات خود را از جنگ‌های استقلال برای نویسنده کتاب باز گفته است.

اما در زمینه شعر، پس از نخستین سال‌های شعر انقلابی و قهرمانی، تمایلی به بازگشت به شعر محاوره‌نی پدید آمد. نمونه برجسته نخست، مجموعه‌نی است از پابلو آرماندو فرناندس - (نگاه کنید به صفحه ) - به نام «کتاب قهرمانان»، که شاعر در آن به فراخوانی قهرمانان انقلاب پرداخته است. در زمینه دیگر باید از «نامه‌هایی به پیشگامان، ۱۹۶۲» اثر فرناندس رتامار نام برد که در آن شاعر زبان «ساده و روزمره» را به کار می‌بندد و به یاری همین زبان ساده، بر شکاف میان روشنفکران و مردم کوچک و بازار پل می‌زند. شعر کوبا غالباً لحنی کنائی، مستقل و حتی گاه شخصی دارد. در این زمینه می‌توان از اشعار اربرتو پادی یا با عنوان «خارج از بازی، ۱۹۶۸» نام برد که در آن شاعر حتی انتقاد از انقلاب را برای خود محفوظ نگاه می‌دارد. جایزه Unec از

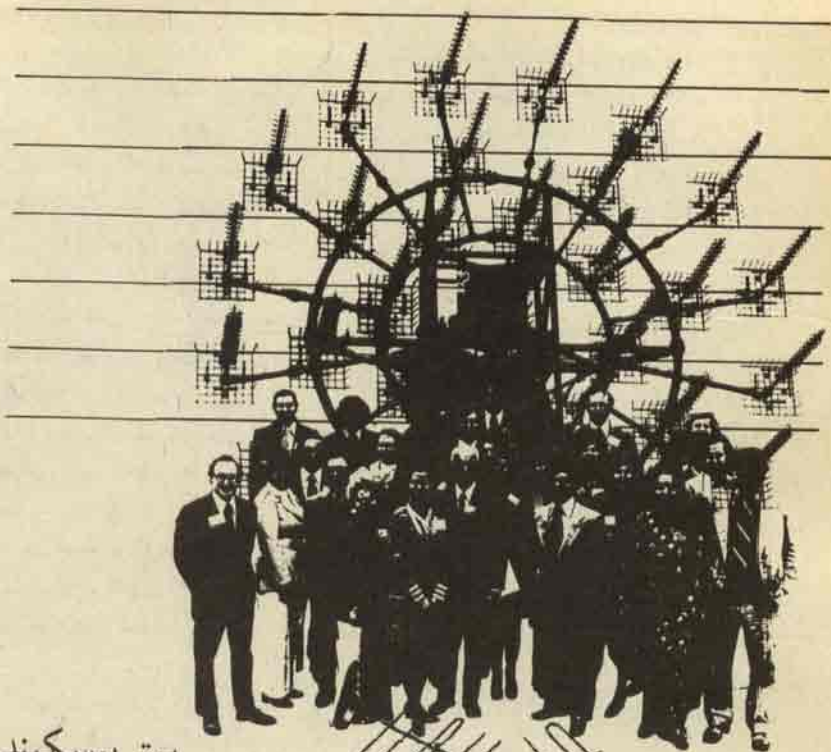
طرف هیأت داوران بین‌المللی به این کتاب تعلق گرفت مجادلات بسیار برانگیخت و بسیاری از منتقدان کوبانی آن را اثری ضدانقلابی شمردند اما پادی یا خود کسی است که تا اید همچنان بیگانه باقی خواهد ماند. دو تن دیگر از شاعران کوبا به نام‌های بلکیس کوساماله و نانسی موره خون نماینده شاعران نسل جوان این کشورند. آثار این دو شاعره، بیان تجربه‌های شخصی و خاطراتی است که به‌زحمت به‌عصر پیش از انقلاب می‌رسد. در شعر آنان از تلخی و گزندگی آثار دیگران نشانی نیست. غالباً شیوه‌نی کنائی یا آزاد به‌کار می‌برند و تازگی بیانی دارند که شاعران دیگر کشورهای آمریکای لاتین فاقد آنند.

شاید بتوان گفت که در جدا نگاهداشتن تعهد سیاسی از تمامیت هنری، نقاشی موفق‌تر از ادبیات بوده است نقاشان بزرگ کوبا در عین حال که به‌ساختن انواع آگهی‌های دیواری و اشیاء هنری می‌پردازند به‌نقاشی انتزاعی یا نیمه انتزاعی که هر روز هواخواه بیش‌تری می‌یابد نیز ادامه می‌دهند و با آن که طرح‌های عمومی چون نقاشی‌های دیواری در کوبای امروز از رواج نیفتاده اما پرده‌های نقاشی نیز به‌میزان زیاد تهیه می‌شود و به‌فروش می‌رسد.

دستگاه حاکمه کوبا همواره متذکر شده که انقلاب این کشور هیچ‌الگونی را در هیچ نقطه جهان سرمشق قرار نداده است. البته، در نخستین دهه پس از انقلاب، تلاش برای ماندن، به‌بهای فدا کردن تنوع هنری تمام نشده اما این که آیا می‌توان ظهور صورت‌های تازه‌نی را در هنر این سرزمین شاهد بود، زمان به‌اثبات خواهد رساند و این خود موضوع جالبی است. \*



\* برای مطالعه نظریات تازه‌تری در باب ادبیات کوبا نگاه کنید به‌مقاله‌نی از همین قلم تحت عنوان «پیش از انقلاب و پس از آن: زمینه‌های ادبیات کوبا» که پس از بازگشت از کوبا نوشته شده و در کمبریج ری ویو، مارس ۱۹۷۰ به‌چاپ رسیده است.



پیتر بیسکیند  
Peter Biskind

م. آزاد

چگونه

سیا

مطبوعات

و تلویزیون را

«هدایت» می کند.



سال گذشته گزارشگران مجله «پنت هاوز» - یعنی جو ترنتو Joe Trento و دیو رومن Dave Roman فاش کردند «شرکت سازمان خبری کاپلی» GNS که به کاپلی پرس Copley Press - ناشر روزنامه سان دیه‌گو یونیون و هشت روزنامه دیگر تعلق دارد يك جا ۲۳ کارمند استخدام کرد که همه‌شان با سیا ارتباط دارند. و به این ترتیب GNS «چشم و گوش» سیا شد.

زنجیره مطبوعاتی کاپلی بی‌هیچ مجوزی برای مأموران سیا کارت رسمی خبرنگاری صادر می‌کرد، برای سیا اطلاعات فراهم می‌آود و به دستور سیا سرمقاله‌های فرمایشی و گزارش‌های قلابی سرهم می‌کرد و به چاپ می‌رساند.

در ماجرای «عاشقانه» کاپلی - سیا، هر دو طرف به «عشق» شان رسیده‌اند. فی‌المثل در سال ۱۹۶۱ وقتی روزنامه سان دیه‌گو یونیون کشف کرد که سیا مشغول تعلیم و تجهیز تبعیدی‌های کوبایی به قصد تجاوز به خلیج خوک‌هاست، نه تنها خبر را پنهان نگه داشت، بلکه گزارش‌هایی منتشر کرد تا به طور ضمنی تجاوز احتمالی امریکا به کوبا را کم اهمیت جلوه دهد. در عوض، بنا به گزارش مجله پنت هاوز سیا هم به چارلز کیلی Charles Keely - گزارشگر کاپلی - اطلاع داد که شوروی موشک‌هایی با کلاهک اتمی در کوبا مستقر کرده است. کیلی این خبر دست اول را مثل بمب منفجر کرد و سهم خودش هم در این میانه جایزه «یادبود رایموند کلاپر» بود!

برای شمائی که هرگز در این نکته شک نداشته‌اید که رابطه سیا با مطبوعات و رادیو تلویزیون‌های امریکا بیش از آن است که تصور می‌رود، آگاهی به این امر که خودتان هم خواه و ناخواه از سلطه سیا در امان نیستید هیچ‌گونه شگفتی ایجاد نمی‌کند. همین يك سال و نیم پیش بوده که مجله پنت هاوز Penthouse و رولینگ استون Rolling Stone و روزنامه نیویورک تایمز افشا کردند که کله‌گنده‌های سیا، وقت خواندن روزنامه‌های صبح سرمیز صبحانه، بیش‌تر در جست و جوی «خبر» هائی هستند که مأموران‌شان نوشته‌اند، طرح‌ریزی کرده‌اند، یا به نحوی در سرهم کردن آن‌ها دست داشته‌اند.

افشاگری‌های جدیدتر گواه بر این است که سیا الزماً همیشه تاکتیک‌های پنهانکارانه «خنجر در آستین» را برای اعمال نفوذ در سازمان‌های خبری به کار نمی‌برد؛ ناشران و مدیران عالی‌رتبه سازمان‌های خبری نه تنها دستورهای سیا را مورد استقبال قرار می‌دهند، که در اجرای آن‌ها خوش رقصی هم می‌کنند. کارل برنشتاین Carl Bernstein ضمن افشاگری چگونگی اعمال نفوذ سیا در سازمان‌های خبری، از قول ویلیام کلبی W. COLBY رئیس سیا، نقل می‌کند که به رؤسای سازمان‌های خبری به این زبان دستور می‌داد که «بهتر است این گزارشگرهای بی‌تسه را به کار نگیرید. بروید سراغ دایره مطبوعات ما، آن‌ها حسابی خبره‌اند.»



«کمیته کلیساها» رابه‌پنهان کردن مدارک بهره‌برداری سیا از مطبوعات متهم کرده است.

ارتباط میان سیا و مطبوعات اغلب به اصطلاح در بالاترین سطح مقامات برقرار می‌شود. برنشتاین می‌نویسد: «میان مقامات اجرائی بلندبایه‌سی که دست همکاری به‌سیا داده‌اند، می‌توان بدین نام‌ها اشاره کرد: ویلیام پی‌لی W. Paley از شبکه تلویزیونی CBC؛ هنری لوک H. Lucc از شرکت مطبوعاتی «تایم - لایف»؛ آرتور هیز شولز برگر A. Hays Sulzberger از روزنامه «نیویورک تایمز»؛ باری بینگ‌هام B. Bingham از مجله «گوئینز ویل کوریر جورنال»؛ و جمیر کاپلی J. Capley از سازمان خبری کاپلی». در حدود ۲۵ سازمان خبری، از جمله سازمان‌های خبری شبکه‌های تلویزیونی ABC و NBC و خبرگزاری‌های AP (آسوشیتدپرس)، UPI (یونایتدپرس اینترنشنال)، زنجیره مطبوعاتی هرست و Hearst News papers و اسکریپس هوارد - Scripps Howard، نظام ارتباط متقابل MBS، مجله نیویورک و روزنامه میامی هرال و نشریه قدیمی ساتردی ایونینگ پُست با سیا رابطه داشته‌اند. اما شبکه تلویزیونی CBS، مجله تایم، و روزنامه نیویورک تایمز سال‌های سال چنان با سیا در رابطه بسیار نزدیک بوده‌اند که می‌توانسته‌اند شاخه‌سی از آن به‌شمار

کاپلی عین همین رابطه را هم با اف. بی. آی برقرار کرده بود: عکس‌ها و گزارش‌های خبرنگاران روزنامه سان دیه‌گویونیون از تظاهرات ضدجنگ در دهه ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰، معمولاً به‌دفتر کل اف. بی. آی رد می‌شد.

دو ماه پس از افشاکری مجله بنت هاوز، کارل برنشتاین کوشید تا ضمن نشر مجموعه مقالاتی در مجله رولینگ استون طرحی کامل از حدود اعمال نفوذهای سیا در مطبوعات به‌دست دهد. بنا به اطلاع برنشتاین بیش از ۴۰۰ روزنامه نویس امریکائی در ۲۵ سال گذشته «به‌طور مخفی در خدمت سیا بوده‌اند». این «خدمات» شامل همه چیز می‌شود، از گزارش دادن به‌مأموران سیا - که پس از بازگشت گزارشگران سازمان‌های خبری از خارج، بلافاصله به‌دیدارشان می‌روند - گرفته تا طرح‌ریزی گزارش‌های قلابی، و مسخ خبرها، و کار کردن روی غیر امریکائی‌هایی که برای همکاری با سیا آمادگی دارند و می‌توان از آن‌ها برای جاسوسی یا خبررسانی در محل جاسوسی استفاده کرد.

سازمان‌های خبرگزاری پوشش مناسبی برای عملیات جاسوسی است، چرا که کار خبرگزار جمع‌آوری اطلاعات به‌شکل قانونی است. برنشتاین از قول یک مأمور سیا نوشته است که: «یک روزنامه‌نویس به‌بیست تا جاسوس می‌ارزد!» برنشتاین هم‌چنین

• دیدار فوری مأموران سیا با گزارشگرانی که از مأموریت خارج می‌آیند، در اصطلاح جاسوسی «دیدار در قایق» گفته می‌شود، به‌این معنی که گزارشگر هنوز بایش به‌خشکی نرسیده مأمور

روند.

برنشتاین به نقل از يك منبع اطلاعاتی می نویسد که «سیا با استفاده از نیویورک تایمز به عنوان پوشش عملیاتی، دست کم ده طرح جاسوسی را بین سال های ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۶ به اجرا درآورد... زمینه سازی اجرای این طرح ها به تأیید آرتور هیز شولزبرگر سردبیر سابق روزنامه می رسید.» سی. ال. شولزبرگر C.L. Sulzberger - برادرزاده آرتور - را که تا دو سال پیش سرمقاله نویس تایمز بود، همه جزو ابوابجمعی سیا می دانستند. یکی از مأموران رسمی سیا به برنشتاین گفته بود «این یکی شولزبرگر که، حسابی شبیفته و آج و داغ سیا بود، انگار باک عاشق سینه چاکش شده بود»

سی. ال. شولزبرگر حتی يك بار دستورالعمل سیا را عیناً، کلمه به کلمه، به امضای خودش در تایمز چاپ کرد. البته او قضیه را زیرش می زند و حاشا می کند اما تایمز در متن پژوهش اختصاصیش در زمینه رابطه سیا با مطبوعات تا حالا چند بار دعوی برنشتاین را به طور ضمنی تأیید کرده است.

شبكة تلویزیونی C.B.S با نظارت و انتخاب «کارمندان» مأمور سیا تکه هائی از فیلم های خبری و گزارشی را برای بهره برداری در زمینه های مختلف، به خصوص شناسائی تك تك افراد تمام گروه های معترض امریکائی و غیر امریکائی، در اختیار سیا می گذاشت و کارمندان سیا را به عنوان کارمند،

خبرنگار و گزارشگر جا می زد و همه امکانات فنی و اجرانش را در اختیار سیا می گذاشت تا روابطی «اطلاعاتی» به مراکز خبری نیویورک و واشنگتن، این دو مرکز مهم تصمیم گیری، سریعاً خبر رد کنند.

هنری لوک، ناشر و همه کاره شرکت مطبوعاتی «نایم - لایف» و دوست گرمابه و گلستان آلن دالسن - اولین رئیس سیا - بود. همین طور ملکوم هایر ناشر مجله نیوزویک. این یکی هم مثل آقای لوک همیشه پس از بازگشت از کشورهای خارج نخستین کارش خبررسانی به سیا بود. خودش می گوید: «هر وقت چیزی می شنیدیم که فکر می کردم برای آلن دالسن جالب است، فوراً به اطلاعش می رساندم.»

از دیگر روزنامه نویس هائی که با سیا رابطه محرمانه داشته اند این ها را می توان نام برد: سیمورک. فریدین Seymour K. Friedin گزارشگر سابق روزنامه نیویورک هرالد تریبون در خارج، و رئیس کنونی دفتر مرکزی زنجیره مطبوعاتی هرست در لندن، و استیوارت آلسوپ Stewart Alsop که هر مقاله اش به طور همزمان در هرالد تری بیون، ساتردی ایونینگ پست و نیوزویک منتشر می شد. يك منبع جاسوسی سیا به برنشتاین گفته بود که «استیوارت رسماً مأمور سیا بود» هم چنین جوزف آلسوپ - برادر استیوارت - هم روزنامه نویس بود هم به عنوان کارمند نیمه وقت برای سیا «روشنگری» می کرد. او به دستور سیا به لاوس (۱۹۵۲) و فیلیپین (۱۹۵۸)

فاش کرد که این سازمان طی آخرین روزهای جنگ ویتنام اطلاعات نادرستی در اختیار خبرنگاران روزنامه‌ها و شبکه‌های تلویزیونی می‌گذاشت.

اسنپ در شبکه‌های تلویزیونی آمریکا اعلام کرد: «سیا واقعیت وحشتناک دریایی از خون را که در ویتنام به‌راه افتاده بود در ذهن

سفر کرد. جوزف خود گفته است «من به‌خودم می‌بالم که سیانی‌ها ازم خواستند به‌مأموریت بروم، و از این که مأموریتم را خوب به‌انجام رساندم سخت مفتخرم».

گزارش برنشتاین هنوز خیر داغ روز بود که تحلیل‌گر گزارش‌های سیا، فرانک اسنپ Frank Snepp، پنهان‌کاری‌ها را درست و حسابی روی آب ریخت و



به روزنامه‌ها، بر چگونگی افشاگری عملیات سیا اطلاع پیدا کند تا از این طریق بتواند راه‌های درز کردن اسرار سازمان به خارج را بشناسد و ببندد. مثلاً گزارش تایمز می‌گوید که برنشتاین در آوردن رقم ۴۰۰ روزنامه‌نویس مبالغه کرده است و تنها ۴۰ تا ۱۰۰ روزنامه‌نویس از میان هزاران تن، آنهم ظرف ۲۵ سال آزرگار با سیا رابطه داشته‌اند!

نظر تایمز هم چنین با این ادعای برنشتاین که رابطه سیا با وسائل ارتباط جمعی در «سطح بالا» توسط مقامات عالی‌رتبه طرفین برقرار می‌شود در تضاد است. کروسون اصرار عجیبی دارد که سازمان دادن شبکه عاملان خارجی سیا اهمیت بهره‌برداری از «خودی‌ها» (جاسوس‌های آمریکائی) را در حال به حداقل می‌رساند؛ و بعد رندانه سعی می‌کند تا این تصور را به وجود آورد که عملیات سیا در این اواخر «به‌طور عمده تقلیل پیدا کرده است»!

به‌هرحال، تایمز برای اولین بار تصویری از عملیات تبلیغاتی وسیع سیا به دست می‌دهد که به «اعتبار» ارباب بزرگ سیا فرانک وایز نر Frank Wisner استاد «عملیات سیاه» این سازمان - به عملیات سیاه وایز نر Wisner, s معروف است.

بنابراین گزارش تایمز، سیاه در مدت زمانی طولانی «صاحب با شریک تقریباً پنجاه روزنامه، سازمان خبری، ایستگاه رادیو، مجله، و دیگر وسائل ارتباط جمعی در آمریکا بوده است». در حالی که ضمناً

آمریکائی‌ها به تصویری بی‌رنگ و هیچ و بوج بدل کرد... ما کاملاً بی‌خبر مانده بودیم که ویتنامی‌ها گرفتار چه مصیبتی بودند.»

اسنپ چهار خبرنگار را نام می‌برد که مستقیماً در خدمت سیا بودند: که پزیچ Keyes Beech از رونامه شیکاگودیلی نیوز، و جورج مک آرتور George Mc Arthur از روزنامه لوس آنجلس تایمز، و وندل مریک Wendell Merick از مجله «خبرهای آمریکا و گزارش‌های جهان»، و بالاخره روبرت شاپلن Robert Shaplen از مجله نیویورکر.

اسنپ هم چنین اشاره کرد که سیا، ملکوم براون M. W. Browne گزارشگر نیویورک تایمز را به‌کار گرفته بود. تا به کمونیست‌ها خبر برساند، و عملاً اطلاعات نادرست در اختیار براون می‌گذاشت.

چون در درستی دعوی برنشتاین و اسنپ درباره روزنامه تایمز هیچ تردیدی نبود این روزنامه گزارش مفصلی منتشر کرد که حاصل سه‌ماه تحقیق جان ام. کردوسون J.M. Crewdson (نویسنده گزارش)، جوزف بی. تریستر J.B. Treaster و یک گروه پژوهشگر بود.

بعضی از منابع اطلاعاتی که با مانورهای سیا آشنائی دارند معتقدند که این «پژوهشنامه» در واقع بخشی از تلاش در جهت «محدود کردن خرابکاری» است. به این معنی که سیا تلاش می‌کند، که به اصطلاح با «دُرز دادن» اطلاعات کاملاً مشخصی

تنها يك شبكه كوچك، آن هم از روزنامه‌نویس‌های غیر آمریکایی به‌جا مانده. البته هنوز هم در دنیا هستند کسانی که برای سیا جاسوسی می‌کنند. اما این جاسوسی‌ها دیگر نه به‌عنوان روزنامه‌نویس نشریات معتبر، بلکه به‌عنوان گزارش‌نویس نشریه‌های گمنام تبلیغاتی یا تهیه‌کننده نشریه‌های تجاری وارد عمل می‌شوند(۱)

اما این «پژوهشنامه» در واقع دروغنامه‌ی پیش نیست. بنا به گفته يك منبع «موتق» اطلاعاتی سیا - که البته از «خودی‌ها» است - فعالیت سیا همانقدر وسیع است که همین دو سال پیش بود: این منبع گفته است که سیا «مجموعاً ۲۰۰ روزنامه، ۳۰۰ سازمان مطبوعاتی و خبری ۲۰ ایستگاه رادیو تلویزیونی و ۲۵ ناشر معتبر به‌عنوان عوامل خارجی در اختیار دارد که مستقیماً تحت نظارت سیا فعالیت می‌کنند.»

هرچند این ارقام را يك «خودی» به‌اصطلاح افشا می‌کند، اما پُرندک هم نیست، یعنی آنطورها که تایمز ادعا می‌کند «عملیات سیاه» سیا آنقدرها هم زوال پیدا نکرده!

تازگی‌ها سیا ضمن اطلاعیه‌ی اعلام کرده است که در آینده مأمورانش را از ایجاد رابطه با روزنامه‌نویس‌هایی که از سازمان‌های خبری کارت رسمی خبرنگاری دائم یا موقت دریافت کرده‌اند منع خواهد کرد.

دیوید وایز David Wize رئیس دفتر سابق نیویورک هرالد تریبون و نویسنده دو کتاب انتقادی درباره سیا (به‌نام‌های حکومت ناهرنی و پلیس

درصدها سازمان خبری خارجی نفوذ کرده یا یکسره این سازمان‌ها را «خریده» است. سیا از ۱۹۵۰ تا دو سال پیش حداقل ۱۰۰۰ کتاب تهیه و منتشر کرده یا در انتشار کرده یا در انتشار آن‌ها سهم بوده و حداقل ۸۰۰ عامل تبلیغاتی در اختیار داشته که پیش‌ترشان روزنامه‌نویسان غیر آمریکایی بوده‌اند. تایمز می‌نویسد «از ویلیام کلیبی سؤال شد تا حالا به‌این جاسوس‌ها گفته‌اید چه بنویسند و چه ننویسند؟ و کلیبی جواب داد: آه، البته، همیشه!»

این جاسوس‌ها «خدمات» بسیار گوناگونی انجام می‌دهند. فی‌المثل برنامه‌های خبری تلویزیونی و سینمایی آرژانتین را نویسنده‌ها و تهیه‌کننده‌های دست‌آموز سیا به‌پیروی از سیاست خاص این سازمان در آرژانتین تهیه می‌کردند، همین جماعت «نویسنده - واسطه» سیا به‌حزب دموکرات مسیحی ایتالیا و دست راستی‌های شیلی پول رد می‌کردند، و گزارش‌های عجیب و غریبی می‌ساختند و می‌پرداختند که البته هرگز امکان وقوع نداشت، اما آن‌ها به‌درواز زهرشان را می‌ریختند، و این در واقع تنها هدف‌شان بود:

مسموم کردن جو سیاسی در نقاطی که مورد نظرشان بود.

خُب، بینیم دیگر چه کلکی درکار است، و این شعبده گر چه بر آستین دارد:

پژوهش تایمز این تصور را ایجاد می‌کند که فی‌الواقع دیگر چندان اثری از عملیات سیاه سیا باقی نمانده است... و از آن همه شبكه عملیاتی،

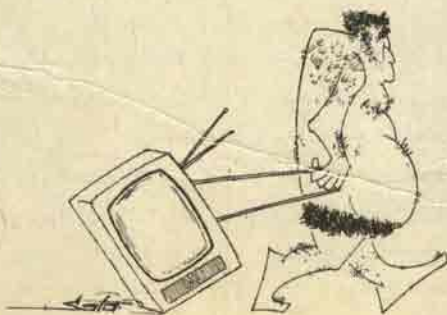
را که تعدادشان در امریکا کم نیست. وایز می‌گوید «عده زیادی نویسنده و خبرنگار قدیمی را می‌شناسیم که هنوز فعالند. این‌ها در گذشته در خدمت سیا بودند و من مطمئنم که هنوز هم برای سیا کار می‌کنند. نگهداشتن حساب این روزنامه‌نویس‌ها هم آنقدرها دشوار نیست. زیرا آن روزنامه‌نویس‌هایی را که برای گذران دوران بازتشنگی به ورمونت Vermont رفته‌اند همه می‌شناسند.»

بسیاری برآنند که افشاگری‌های جدید، هرچند مفصل است و با ذکر جزه به‌جزه فعالیت‌های سیا آمده است، اما در واقع به‌سرکوه یخی می‌ماند که عظیم‌ترین قسمتش زیر آب است جان-مارکس John Marks - عضو مرکز آزاد پژوهش درباره امنیت ملی - می‌گوید: «این اولین مرحله افشا شدن عملیات سیا است، سیا مثل یک سلسله دایره متحدالمرکز است. به اولین دایره بیرونی که نفوذ کنی، دایره‌های متعدد دیگری یکی یکی سد راهت می‌شوند. باید به افشاگری ادامه داد!»

ایالتی امریکا) در واقعیت مُفاد این اطلاعیه تردید کرده گفته است «سیا در این میان جای فرار هم باقی گذاشته است، آن هم چه جای فرار گل و گشادی که دست کم یک کامیون بزرگ پر از روزنامه‌نویس امریکائی، به‌راحتی تویش جا می‌گیرد، تازه اطلاعیه سیا شامل نویسنده‌های قراردادی، که به اصطلاح به‌طور مستقل کار می‌کنند و رسماً در خدمت سازمان‌های خبری و مطبوعات نیستند، نمی‌شود.

از این‌ها که بگذریم، می‌رسیم به اصل قضیه: راستی مقصود از «خبرنگار رسمی» چیست؟

همانطور که در هر شهر امریکا اداره پلیس می‌تواند خود مستقلاً کارمند استخدام کند، این آژانس‌های مطبوعاتی هستند که می‌توانند کارت رسمی خبرنگاری صادر کنند نه سازمان‌های خبری؛ و این دستاویزی است برای سیا که به اصطلاح دوسره بار کند، یعنی هم خبرنگاران و گزارشگرانی را که برای سازمان‌های خبری کار می‌کنند «خبرنگار رسمی» تلقی نکند و هم نویسنده‌های قراردادی



گوران تربورن

ترجمه: آزاده

# عبلکرد دموکراسی در آمریکای لاتین

۳

---

رکورد (گزارش) شماره ۲ - کشورهای غیر - دموکراتیک

---

مفهوم محدودی از دموکراسی مانند آنچه که من برگزیده‌ام، صحنه گسترده‌نی از رژیم‌هایی را به دست می‌دهد که مابین دموکراسی و دیکتاتوری هستند. آمریکای لاتین شامل انواع گوناگونی از چنین رژیم‌هایی است که برخی اوقات گواه بر خلاقیت و تخیل فوق‌العاده سیاسی بوده‌اند. در این مقاله، ما بیش از هر چیز با اشکال گوناگون آنچه من «انحصارگری» خوانده‌ام سرو کار داریم یعنی مکانیزم‌های گوناگونی در یک نظام مشخص که توسط آن‌ها بخش‌های معینی از جمعیت بالغ از مشارکت سیاسی محروم می‌شود. این، یا می‌تواند به وسیله روش‌های سنتی اروپا و آمریکای شمالی، یعنی محدودیت حق رأی در قانون اساسی بر حسب طبقه، جنسیت، نژاد، یا دیدگاه سیاسی اعمال شود؛ و یا توسط دخالت‌های فرا - قانونی در روند انتخابات، چه در برنامه سیاسی و چه در پای صندوق رأی. در آمریکای لاتین هر دو روش به دست آوردن انحصارگری مکرراً به کار گرفته شده و هنوز هم می‌شود.

## محدودیت‌ها برطبق قانون اساسی

محدودیت‌های گنجانده شده در قانون اساسی در مورد حق رأی، سوبیه مهمی از حکمرانی طبقاتی در بسیاری ممالک امریکای لاتین است که در زمان حاضر مکرراً تحت عنوان لزوم داشتن سواد بیان شده است؛ و با در نظر گرفتن میزان سرسام‌آور بی‌سوادی، این شیوه بسیار توانائی از انحصارگری است. این شیوه را شاید بتوان هم به‌عنوان يك ملاك طبقاتی تفسیر کرد که به‌منظور محروم کردن بخش‌های فقیرتر طبقه کارگر و دهقان طرح‌ریزی شده است؛ و هم به‌عنوان يك ملاك نژادپرستانه، که بیش از همه علیه سرخ پوست‌ها و سیاه پوست‌ها به‌کار گرفته شده است. جدول زیر کشورهائی را نشان می‌دهد که چنین روش‌هائی هنوز در آن‌ها به‌کار می‌رود و یا فقط به‌تازگی لغو شده است.

کشورهائی که بی‌سوادان را از حق رأی محروم می‌کنند و میزان بی‌سوادی در آن‌ها

کشور	درصد بی‌سوادی در دهه ۱۹۶۰	سال محروم کردن و یا هنوز اعمال شدن
برزیل	۳۹	در عمل
شیلی	۱۶	۱۹۷۰
کوستاریکا	۱۶	در عمل
اکوادور	۳۲	ژانویه ۱۹۷۸
پرو	۳۹	در عمل

در برزیل مادهٔ مربوط به داشتن سواد، هم در قانون اساسی سال ۱۹۴۵ و هم در قانون اساسی‌ئی که توسط رژیم نظامی در سال ۱۹۶۷ طرح‌ریزی شد، گنجانده شده است. (قوانین اساسی قبلی نیز شامل چنین ماده‌ئی بودند). انتخابات ۱۹۷۰ در شیلی، وقتی آئنده به ریاست جمهوری برگزیده شد، نخستین دور در تاریخ شیلی بود که حق رأی عمومی وجود داشت. دموکراسی کوتاه مدت شیلی براساس يك دموکراسی انحصارگر قدیمی در سه مرحله به‌دست آمد: نخست در سال ۱۹۵۸ حزب کمونیست دوباره قانونی



اعلام شد و روش اخذ رأی مخفی برای جلوگیری از تقلب اتخاذ شد؛ دوم: در سال ۱۹۶۲ يك نظام جدید ثبت نام، تعداد رأی دهندگان ثبت نام کرده را دو برابر کرد؛ سوم: در سال ۱۹۷۰ بی سوادها اجازه رأی گرفتند. تنفر فوق العاده طبقه بورژوا که در اثر حکومت اتحادمردمی (UNIDAD POPULAR) برانگیخته شده بود، باید در این واقعیت دیده شود که قبل از انتخاب يك رئیس جمهور سوسیالیست، نظام سیاسی شیلی شباهت بیشتری به اروپای غربی قرن نوزدهم داشت تا دموکراسی بورژوازی معاصر. در اکوادور، طی رفراندوم قانون اساسی که بوسیله خونتای نظامی لیبرال ترتیب یافته بود، شرط داشتن سواد لغو شد. و حق رأی عمومی در انتخابات ریاست جمهوری ژوئیه ۱۹۷۸ به مورد اجراء گذارده شد. حال آنکه، در پرو، بی سوادان از مشارکت در انتخابات مجلس مؤسسان ژوئن ۱۹۷۸ محروم بودند.

در اکوادور و پرو، تأثیر فوری اصلی ماده حذف بی سوادان، محروم کردن قانونی بخش اعظم جمعیت سرخ پوستان بوده است. در امریکای لاتین دو کشور دیگر تحت سلطه کروئلها وجود دارد که در آن سرخ پوستان اکثریت را تشکیل می دهند. این دو کشور بولیوی و گواتمالاند؛ در اولی محدودیت حق رأی با انقلاب ۱۹۵۲ از میان برداشته شد؛ و در دومی انقلاب اکتبر ۱۹۴۴ محدودیت حق رأی مردان را از بین برد (البته با اندکی لغزش - زیرا در قانون اساسی ضد - انقلابی ۱۹۵۶ دوباره مستقر شد و در سال ۱۹۶۵ یکبار دیگر لغو شد). به درازا کشیدن حق رأی محدود در اکوادور و پرو، به خصوص، حیرت آور است. زیرا قانون اساسی ۱۹۴۵ اکوادور، بیش تر دستاورد نیروهای سیاسی مترقی بود؛ و این دستاورد کم اهمیتی هم نبود، زیرا قبل از ۱۹۶۱، اکوادور ۱۴ سال بی درپی حکومت مشروطه داشت. مشابهاً بین ۱۹۴۵ و ۱۹۴۸ موقعی که آنها موقعیتی مسلط در کنگره داشتند، حزب اصلاح طلب پروی APRA [اتحاد توده‌نی انقلابی جنوب امریکائی] حتی مسئله حق رأی را مطرح هم نکرد؛ و حکومت نظامی نیز که از بسیاری لحاظ مترقی بود و از کودتای ۱۹۶۸ پدیدار شده بود، دادن حق رأی به بی سوادان در مجلس مؤسسان جدید را مناسب ندید. هم چنین، با این که واقعیت دارد که در مجلس ۱۹۴۵ برزیل و مجلس کوستاریکا که بعد از جنگ داخلی در سال ۱۹۴۸ تشکیل شد، اکثریت با محافظه کاران بود، اما حیرت آور است که لایحه سلب حق رأی در دولت‌های پوپولیست (مردمی) بعدی یعنی به ترتیب دولت‌های وارگاس و فیگورس دست نخورده باقی ماند (گولارت درست قبل

از این که اخراج شود از دادن حق رأی به بی‌سوادان سخن به میان آورد).  
لوايح مربوطه به‌لزوم داشتن سواد در قوانين اساسی امریکای لاتین اشاره  
به‌رگه قوی‌نی دارد از نخبه‌گرانی آشکار. برای مقایسه می‌توان توجه کرد که  
میزان بی‌سوادی در ایتالیا در یحبوحه تصویب حق رأی عمومی مردان در سال  
۱۹۱۹، ۳۸ درصد بود؛ و اندکی کم‌تر در فرانسه در اواسط قرن نوزدهم،  
درست پیش از تصویب حق رأی عمومی مردان در سال ۱۸۸۴.

### تحریم‌ها، قانونی و غیرقانونی

شیوه‌های گوناگونی وجود دارد که از طریق آن‌ها می‌توان دهقانان و  
زحمتکشان بی‌سواد سازمان نیافته را به‌دادن رأی موردنظر کشاند، بی‌آن‌که  
نیازی به‌استفاده از دستگاه‌های دولت باشد. به‌جای استفاده از این دستگاه‌ها،  
سلاح جدیدتر و کارا تر تحریم سیاسی است: بدین ترتیب که احزاب و  
کاندیدهای معینی از طریق قانون اساسی، لوايح یا تهدیدهای قهرآمیز از  
شرکت در امور سیاسی [منع می‌شوند. در این جا سه نوع فرعی را باید  
مشخص کرد. در يك متغیر، فقط بخش کوچکی از اپوزیسیون مجازند برای  
حفظ ظاهر در انتخابات شرکت کنند، و این تزئینی است برای آنچه در واقع  
يك دیکتاتوری است. دودمان حبله‌گر سوموزا در نیکاراگوئه بدین ترتیب عمل  
می‌کرد و هم‌چنین استروسنر در پاراگوئه و تروچیلو در جمهوری دومینیکن. در  
قطب دیگر، چنان نظام‌هائی قرار دارند که در دورن آن‌ها چند امکان مختلف  
از پیش تعیین شده عرضه می‌شود و آزادی انتخابات به‌همین چند امکان محدود است.  
بهترین نمونه‌ها عبارتند از کوستاریکا ۷۰-۱۹۴۹، شیلی ۵۸-۱۹۴۷ و برزیل  
۶۴-۱۹۴۵. گو این که در مورد برزیل بخش‌هائی از ارتش نزدیک بود بارها  
مداخله کنند. انتخابات آرژانتین در سال‌های ۱۹۵۸، ۱۹۶۳ را نیز می‌توان در  
این تقسیم بندی گنجانید. در آن سال‌ها انتخاب‌های غیرمجاز گسترده‌ترین  
پایه توده‌ئی را در آرژانتین داشتند و در کوستاریکا در دهه ۱۹۵۰.

نهایتاً، بین دیکتاتوریهائی که در پوششی پنهانند و دموکراسیهائی که  
از نظر سیاسی انحصارگرند، نوع فرعی سوم وجود دارد که پیچیده‌تر است.  
در این نوع، دستگاه قدرتی پیچیده‌تر از يك دیکتاتوری آشکار است، برنامه‌ها  
شامل يك اپوزیسیون واقعی درون يك طیف تجویز شده است؛ و نتایج  
انتخابات در توازن قدرت در عرصه سیاسی واقعاً تأثیر دارد. اما ورق‌های

بازی روی هم گذارده شده، و اگر لازم باشد دوباره برمی‌خورند تا اطمینان حاصل شود که اپوزیسیون نتواند در انتخابات مهم برنده شود. در این جا، رژیم نظامی فعلی برزیل را می‌بایم که با يك نظام دوحزبی مصنوعی تزئین شده است. بر همین روالند رژیم‌های گواتمالا وال سالوادور. در برزیل، ترتیبات نهادی - از تقلب به صورت ایجاد کرسی‌های بیشتر به نفع نواحی غیرمرکزی و روستائی که در کنترل دولتند گرفته تا ایجاد پُست‌های تابع انتخابات غیرمستقیم - استفاده شده‌اند تا اپوزیسیون مجاز مهار شود. در سایر کشورها، تقلب و تهدید آشکار در دستور روز قرار گرفته است. سانتادومینیگو در سال‌های اخیر را باید به عنوان يك مورد به خصوص دانست: تا موقعی که فشار خارجی بالاخره بالدکوتر را مجبور به اعلام شکست در بهار ۱۹۷۸ کرد (همان نفوذ امریکائی که او را در سال ۱۹۶۶ به قدرت رسانده بود)، این کشور بین انواع فرعی اول و سوم که در بالا تشریح شد به نحوی درکش و قوس بود.

هدف اصلی ممنوعیت‌های سیاسی در امریکای لاتین همواره احزاب کمونیست بوده است، (با این که البته سایر احزاب دست‌چپی نیز غیرقانونی بوده‌اند) به جز مورد به خصوص استثنائی آرژانتین که حزب کمونیست در آنجا از زمان جنگ جهانی دوم روابط بهتری با بخش‌های بورژوازی داشته است تا با طبقه کارگر. در برزیل هیچ نوع مخالفت سیاسی مجاز نیست، به جز آنچه از جانب تنها حزب قانونی غیردولتی به نام جنبش دموکراتیک برزیل (MDB) بیان می‌شود. در آرژانتین، کسی که سال‌ها حق انتخاب شدن نداشت، پرون بود. در کوستاریکا، رئیس جمهور سابق به نام کالارون گواریا برای چند سال بعد از جنگ داخلی ۱۹۴۸، همراه با کمونیسم اجازه فعالیت سیاسی نداشت. در مکزیک شرایط به خصوص بعد از جنگ برای ثبت نام احزاب باعث شد که حزب کمونیست تا سال ۱۹۷۸ فرا - قانونی بماند، بدین معنی که به رغم اجازه شرکت این حزب در برنامه‌ریزی سیاسی انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۷۶، آراء آن از پیش کان لم یکن تلقی می‌شد.

نوع دیگر ممنوعیت‌ها، از طریق تهدید و خشونت غیرقانونی اعمال می‌شود و این معمولاً از جانب ارتش صورت می‌پذیرد. درال سالوادور از سال ۱۹۳۲ به بعد، تمام رئیس‌جمهورها، جدا از انتخاب یا عدم انتخاب آنها، افسران نظامی بودند. اما تهدید و خشونت دولتی، در موارد سیویل نیز دیده شده است: يك مورد آن کوستاریکا قبل از انتخابات ۱۹۴۰ است، که طی آن

رئیس جمهور سیویل وقت به نام کورتز، نگذاشت رئیس جمهور لیبرال سابق به نام ژیمنس جلسات انتخاباتی تشکیل دهد - به این بهانه که ژیمنس با کمونیسم به نر می برخورد می کند - و با استفاده از انواع روش های خشن، او را وادار به چشم پوشی از کاندیدائی خود کرد. اما باید تکیه کرد که حتی انتخابات تقلبی هم الزاماً تزئین ظاهری صرف نیست، بلکه دریچه اطمینان مهمی است که به اپوزیسیون اجازه می دهد در برخی مشاغل جزئی سرگرم شود. (آرژانتین در «دهه ناشناخته» ۴۳-۱۹۳۰، معروف ترین مورد تقلب سیستماتیک در انتخابات است.)

موفقیت آمیزترین مورد غیر - دیکتاتوری غیر دموکراسی، مکزیک است که برای حداقل پنجاه سال یکسره حاکمیت مشروطه داشته است (شاید هم بتوان گفت ۶۰ سال) با این که نظام سیاسی مشروطه و انتخابی است و با این که اجازه ابراز مخالفت تاحدی وجود دارد و آزادی های گسترده نی به نسبت معیار ممالک امریکای جنوبی (مخلوط با مقدار فراوانی قهر علیه کارگران و دهقانان شورشی)، وجود دارد، لکن مکزیک را حتی نمی توان یک دموکراسی در مفهوم مشخص صوری آن، دانست، چه رسد به معنای حکومت همراه با مشارکت توده نی. مشخصه این نظام، دوره های شش ساله ریاست جمهوری قدرت طلب است که توسط روندی به نام تاپادیسمو (TAPADISMO) اجراء می شود. این لغت اشاره به شیوه فوق العاده مخفیانه و سحرآمیزی دارد که در آن کاندید ریاست جمهوری حزب حاکم (که موفقیت انتخاباتی اش به خاطر ماشین توده نی کنترلی که حزب در اختیار دارد حتمی است) انتخاب می شود. برنامه ریزی آشکار درون حزب معمولاً غیرمجاز است، و کاندیدا ظاهراً توسط رئیس جمهور پیشین و شاید بعداز تبادل نظر او با دوستان نزدیکش، برگزیده می شود. از نظر قانون اساسی، و در واقع رئیس جمهور، برای شش سال یک نیمه - دیکتاتور است. با آن که آزادی گسترده مطبوعات وجود دارد، انتقاد آشکار و مشخص از رئیس جمهور به صورت طلسمی درآمده. یک حزب اپوزیسیون محافظه کار جنبی اجازه فعالیت داشته، و حتی اعضای قدیمی ناراضی حزب حاکم در سال های ۱۹۴۰، ۱۹۴۶، ۱۹۵۲، اجازه داشتند کاندید انتخابات شوند. که البته با شکست سنگینی هم در میزان آراء و هم در واقعیت روبه رو شدند؛ اما حداقل ارقام رسمی ۱۹۴۰ (۵درصد برای ژنرال محافظه کار به نام آلمان که زمانی فوق العاده پر قدرت و برخوردار از پشتیبانی قوی بود) به نظر تقلبی می رسد.

با در نظر گرفتن پیچیدگی فوق العاده نوع عملکرد دموکراسی در امریکای لاتین، ممکن نیست که آن را در يك جدول واحد یا تمام رکورد تاریخی اش ارائه کرد. آنچه ممکنست مفید باشد، ارائه تصویر خلاصه شده‌ئی است از اوضاع این قاره در اواخر ۱۹۷۸.

### دموکراسی و دیکتاتوری در امریکای لاتین

مرحله رسیدن به مشروطه گرایی	دوره انتقال رسیدن به دموکراسی	دیکتاتوری ها	دیکتاتوری های ارانسته	دوره انتقال مشروطه	رژیم های مشروطه	کشور ها
پرو	جمهوری دومینیکن اکوادور پاناما	آرژانتین بولیوی (۳) شیلی هایتی هندوراس (۴) اوروگوئه	نیکاراگوئه پاراگوئه	گواتمالا ال سالوادور	برزیل کوستاریکا مکزیک	کلمبیا ونزوئلا

### پروپلماتیک سیاست امریکای لاتین

مقاله حاضر، تا به حال به ترقی و فتح جنگل غربی مفاهیم سنتی و ابهامات راجع به دموکراسی و دیکتاتوری در امریکای لاتین پرداخته است. رکورد تجربی‌ئی که ارائه شده است، در پرتو نتایج بررسی گذشته‌ام از دموکراسی در پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری، تحلیل شده است. نتایج اصلی آن بررسی، در مورد امریکای لاتین نیز صدق می‌کند. دموکراسی، دستگاه نظامی مرحله مشخصی از رشد سرمایه‌داری نیست، بلکه حاصل

• نیکاراگوئه بعد از تاریخ این جدول در اواسط ۱۹۷۹ موفق به پیروزی در انقلاب توسط چریک‌های ساندنیست شد.

۱. مجلس مؤسسان تشکیل می‌شود که در ژوئن ۱۹۷۸ انتخاب شده، اما ارتش هنوز حاکم است.

۲. انتخابات تزئینی صورت می‌گیرد که در آن مخالفت آزاد است.

۳. شاید يك رژیم در حال گذار، بعد از يك دیکتاتوری.

۴. انتخابات ریاست جمهوری آزاد قرار است در سال ۱۹۸۰ انجام پذیرد.

اظهار نظر: ملاحظه کنید که در لیست دیکتاتوری‌ها سه کشور غیر پیشرفته و سه کشور از پیشرفته (ترین) وجود دارد.

اقتران يك سرى حوادث است. دموکراسی، يك پدیده ساخته و پرداخته بورژوازی یا «طبقه متوسط» نیست، بلکه نتیجه تضادها و تناقضات درون سرمایه‌داری است. در امریکای لاتین، همان گونه که در کشورهای مهم سرمایه‌داری، دموکراسی بورژوائی از يك موضوع واحد شکفته نشده است، بلکه از لزوم تاریخی پیکار طبقاتی در سرمایه‌داری. در امریکای لاتین، طبقه کارگر و جنبش کارگری به اهمیت و خودآگاهی دموکراتیک (در معنای صوری آن) اروپای غربی نبوده است. اما الگوی کلی مشابه است. مبارزه طبقه کارگر و سایر طبقات توده‌نی برای خواست‌های اجتماعی و نمایندگی سیاسی؛ شکست طبقه حاکمه؛ دموکراتیزه کردن با شرایط بورژوائی، هم در مورد شکل و هم زمان‌بندی.

البته پرسش حیاتی در مورد دموکراسی امریکای لاتین این است که پس چرا این دموکراسی تا این حد نادر بوده است؟ من ادعا نمی‌کنم که در این مورد جواب قانع‌کننده‌ئی داشته باشم. ولی از سوی دیگر، نظریه این بررسی ضمن رسیدگی به شرایط جوامع سرمایه‌داری پیشرفته به دست آمد و سپس در این مقاله نیز به کار گرفته شد. تحلیل تجربی که در اینجا به کار رفته است، انحراف پروبلماتیک‌های مهم‌تر در نظریه سیاسی راجع به امریکای لاتین را می‌رساند، چه این نظریه‌ها مارکسیستی باشند و چه لیبرالی. ۱- توضیح اساسی در مورد عملکرد دموکراسی امریکای لاتین باید در ضعف طبقه کارگر و خرده بورژوازی این ناحیه جستجو شود. ۲- برای محاسبه دلایل کمیابی، ضعف و ناکامل بودن دموکراسی در امریکای لاتین، لازم است قبل از هر چیز اقتران حوادث را در دوره بعد از رکود مطالعه کنیم. ۳- تکرار کودتاها، دیکتاتوری‌ها، تقلب در انتخابات باید بدین ترتیب درک شوند. در درجه اول و بیش از هر چیز این‌ها مظاهر و ضعف شکاف داخلی بورژوازی و دولت آن است.

به‌هرحال، تأثیرات انتقادی بررسی‌های جدی و صادقانه تجربی، موضع نظری خود نویسنده را نیز گسترش می‌دهد. مثلاً برای خودمن، تجربه امریکای لاتین، لزوم مشخص‌تر کردن نظریه‌ام از دموکراسی بورژوائی را ثابت کرد. چرا که خودم متوجه سه مورد شده‌ام که باید آن‌ها را بیش‌تر شکافته و توضیحاتم را با دقت بیش‌تری بسط بدهم.

نخست: این مقاله، در مورد رژیم‌های سیاسی متفاوتی است که تحت حاکمیت سرمایه‌اند. اما «حاکمیت سرمایه» معانی و تفاسیر گوناگونی در

دولت‌های مناطق مختلف درون نظام سرمایه‌داری بین‌المللی دارد. اشکالی که حاکمیت سرمایه در امریکای لاتین به‌خود می‌گیرد، با هفده کشور عمده سرمایه‌داری OECD متفاوت است.

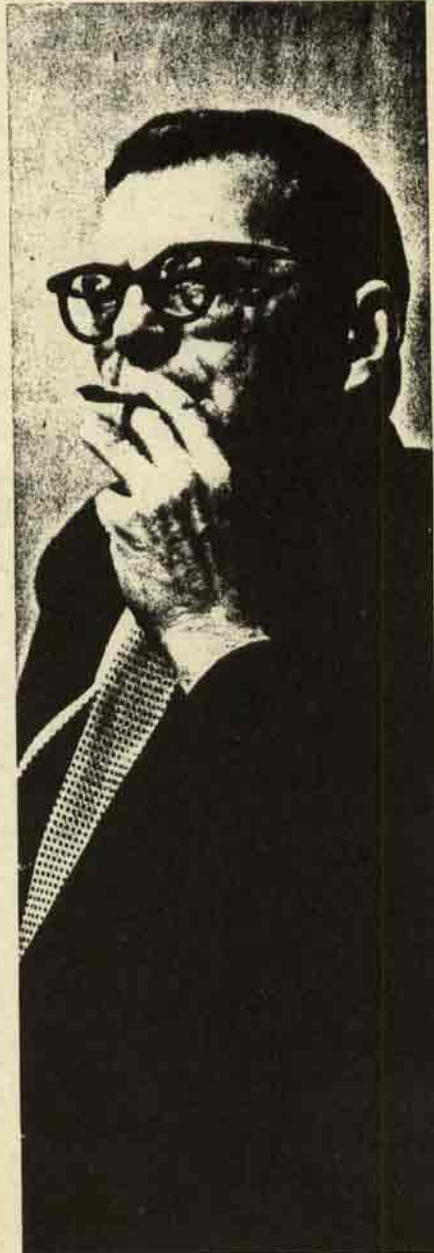
دوم: اگر به تاریخ ممالک پیشرفته سرمایه‌داری یکبار دیگر با تقاب امریکای لاتینی بنگریم و به‌یاد آوریم که این قاره داستان‌های درازی از جنگ‌های داخلی و کودتاها داشته که بیانگر ضعف و شکاف ظاهراً دائمی درون دولت بورژوازی است، یک ویژگی ممالک سرمایه‌داری پیشرفته عربان می‌شود. اساسی‌ترین مسایل مربوط به استقرار یک نظام دولتی، همیشه قبل از آغاز مبارزه برای دموکراسی حل شده‌اند. منظورم از نظام دولتی، وحدت مرکزی دستگاه‌های دولتی و بلافاصله انحصاری کردن ابزار سرکوب است. اشکال قهرآمیز مبارزه طبقاتی سیاسی در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته یا کوشش‌هایی برای انقلاب‌های توده‌ئی بوده‌اند (مانند انقلاب‌های قرن نوزدهم در فرانسه) و یا کودتاهائی ازبالا، یعنی در نقطه اوج نظام مشروطه (مانند استقرار نظام فاشیستی در ایتالیا و آلمان؛ پس از این که موسولینی و هیتلر به‌شیوه‌های اصولاً قانونی به‌قدرت رسیده بودند؛ میلیتاریزه کردن ژاپن، یا رشد رژیم‌های قدرت‌طلب در فنلاند و اتریش). به‌عبارت دیگر، نظریه دموکراتیزه کردن سرمایه‌داری، باید پیش شرط استقرار یک نظام دولتی را در محاسبه خود بگنجانند.

سوم: تقریباً کلیه رژیم‌های دیکتاتوری امریکای لاتین، چه نظامی و چه سیویل، نه به‌عنوان آخرین حربه علیه امواج انقلابی، بلکه در مخالفت با برخی اشکال دیگر رژیم سرمایه‌داری مستقر شده‌اند. و این، پرسش بعدی را مطرح می‌کند: رابطه بین بازتولید سرمایه‌داری و دموکراسی برای خود بورژوازی چیست؟ آیا گرایش‌های ذاتی در شیوه تولید سرمایه‌داری موجودند که بورژوازی را تا وقتی استثمار اقتصادی و انباشت سرمایه‌اش مجاز و تحت حمایت باشد، تشویق به‌رعایت شکل رژیم سیاسی می‌کند؟

از آنجا که پرسش نظام دولتی، منطقاً، بعد از پرسش رژیم سیاسی است؛ از آنجا که موقعیت بین‌المللی امریکای لاتین یک متغیر توضیحی احتمالی است؛ و از آنجا که رابطه بورژوازی، اشکال حکومتی، مختلف در دولت سرمایه‌داری، یک سؤال بعدی است، که مستقیماً مرتبط با دورنماهای آینده دیکتاتوری‌های موجود و رژیم‌های قدرت‌طلب است بنابراین نظم کاووشی که در زیر می‌آید بر مبنای همین ترتیب منطقی تعیین شده است.

(ادامه دارد)

# بی تردید دمیتری شوستاکوویچ



بی تردید دمیتری شوستاکوویچ، یکی از متعهدترین موسیقیدانان معاصر است. در ایران بیش تر او را با سمفونی هفتم که به سمفونی لنینگراد معروف است و نیز اعدام استپان رازین که بر روی شعر یوگی یفتوشینکو ساخته شده می شناسند. اما کلیه آثار شوستاکوویچ و به ویژه پانزده سمفونی وی سرشار از مضامین غنی و شور و شوق های انسانی است، تحلیل آثار وی را به فرصتی دیگر می گذاریم و اکنون برای شناسائی بیش تر وی مصاحبه ای را که در زمان حیات موسیقیدان با او انجام شده به فارسی برمی گردانیم.

م. سجودی



لیبرتو زیاد جالب نیست ولی موسیقی آن عالی است] او نیز «رؤیای نیمه شب تابستان». همه این اپراها فوق العاده اند.

□ اخیراً چه در اینجا و چه در خارج، سمفونی های دوم و سوم شما اجرا شده اند. آیا این بدان معنا است که «وتو» این سمفونی ها از طرف شما مرتفع شده است.

■ من آن ها را، به این صورت که شما می گوئید، «وتو» نکرده ام. صرفاً گفتم و تصریح کردم که آن ها را آثار موفقیته آمیزی نمی دانم و بهتر است که سایر کارهای مرا برای اجرا برگزینید.

□ عقیده تان درباره موسیقی و سینما چیست؟

■ موسیقی در فیلم ها نقش بسیار مؤثری بازی می کند و درباره چگونگی به کار گرفتن آن حرف های زیادی می توان زد. من دوست دارم برای فیلم کار کنم، ولی این کار را «وظیفه خاص خود» نمی دانم. هدف اصلی نوشتن موسیقی خوب است، که به طور طبیعی با سناریو و محتوای فیلم هماهنگی داشته باشد. تأکید پیش از حد بر ماهیت خاص موسیقی فیلم، به نظر من زائد است.

□ نظرتان درباره فیلم موزیکال داستان وست ساید که موسیقی آن را لئونارد برنشتاین ساخته چیست؟

■ از این فیلم خیلی خوشم آمد. کار جالبی است، ولی چیز خاصی در آن ندیدم. صرفاً اثری است موزیکال با موسیقی خوب.

□ درباره «کار خلاق» چه می گوئید؟

■ من، وقتی که کار خوب پیش می رود، صبح و ظهر و شب را با کار به هم می دوزم. به نظر من، این مورد، برداشت درست از «خلاقیت» نیست. از طرف دیگر من خیلی سریع موسیقی تصنیف می کنم و این کار را خلاف می دانم. به همین دلیل در آثار من اشتباهاتی دیده می شود که بعد اصلاح شان می کنم. منظور اصلیم تضمین پاسخ شنونده به موسیقی من است. پیش از

□ کدامیک از آثار خود را برتر از همه می دانید؟

■ نمی دانم پاسخ من شما را قانع خواهد کرد یا نه. اگر من آثار خود را دوست نداشتم که آن ها را تصنیف نمی کردم. وقتی به آثارم گوش می کنم متوجه کمبودهای آن ها می شوم؛ و اگر نمی توانستم متوجه این کمبودها بشوم که، احتمالاً اصلاً آثار جدیدی تصنیف نمی کردم. به هر حال، هر وقت آغاز به نوشتن قطعه تازه ای می کنم می گویم اشتباهات گذشته را تکرار نکنم. به همین دلیل واقعاً نمی توانم بگویم کدام یک از آثارم را بیشتر دوست دارم.

□ چند بار درباره اپرا گفته اید که قابلیت زنده ماندن را دارد، به چه دلیل این مطلب را به میان آورده اید؟

■ شما بگهگاه از افرادی می شنوید که می گویند اپرا دیگر از مد افتاده است. من موافق نیستم، بقای یک اپرای خاص به خیلی چیزها بستگی دارد. برای نمونه معیار تولید و اجرا، مشکل است بگوئیم که چرا برخی اپراها از صحنه اجرا کنار نهاده می شوند. البته ممکن است تقصیر آهنگساز باشد، ولی نقش خود تئاتر بی اندازه حائز اهمیت است، مسأله مشکلی است... شاید موردی که عرض می کنم هیچ ربطی با سؤال اصلی نداشته باشد ولی اجازه بدهید نمایش «بوریس گودونف» اثر «پوشکین» را در نظر بگیریم. این اثر به عنوان یک درام هیچ گاه روی صحنه نیامده است ولی اپرای آن که موسورگسکی ساخته بسیار مورد توجه عموم قرار گرفته است. موضوع پیچیده ای است...

□ به عقیده شما از اپراهای معاصر که آهنگسازان خارجی ساخته اند کدام یک جالب توجه تر است؟

■ اول از همه «پترگریز» Peter Grimes و «کارد به استخوان رسیدن» Turn of the screw از «بنیامین بریتن»

خوشبختی می‌دانم، چون عاشق بسیاری از موسیقیدان‌های کلاسیک و معاصر روسی و غیر روسی هستم. به‌گمان من هر کس و هر موسیقیدانی باید به‌چنین مرحله‌ای برسد. من با حذت هر چه تمام‌تر این امر را توصیه می‌کنم؛ در غیر این صورت مردم چیزهای زیادی از دست می‌دهند... یک بار منتقدی در این باره گفته بود که من در ابراز سلیقه بیش از اندازه آزاده‌ام و همه آثار را، از «پاخ» تا اوفن باخ، حریصانه می‌بلعم. به‌همین دلیل می‌بینید که نمی‌توانم یک موسیقیدان یا یک نویسنده را به‌عنوان هنرمند مورد علاقه‌ام نام ببرم. سال‌ها است که به آثار فراوانی گوش داده‌ام و اپراها و تئاترهای بسیاری دیده‌ام و هنوز هم دوست دارم که بارها «اوژن اونگین» و اپراهای دیگر را ببینم. نمی‌توانم بگویم نوع خاصی از موسیقی را می‌پسندم. من دوستدار همه نوع موسیقی هستم، از آثار «پاخ» گرفته تا اپرت‌های «یوهان اشتراوس»...

ترجمه از پانوراما

این می‌توانستم در آن واحد روی چند اثر کار کنم ولی حالا دیگر نمی‌توانم. تنها بر روی یک اثر کار می‌کنم.

□ آیا شنوندگان آثارتان بی‌درنگ با اثر رابطه برقرار می‌کنند؟

■ بعضی مواقع، و نه همیشه. بیش‌تر به‌اجراکننده بستگی دارد. وقتی خود آهنگساز برنامه را اجرا می‌کند، ارزیابی کارش آسان‌تر است. من از ۱۹۵۸ به‌بعد دیگر خودم برنامه اجرا نکرده‌ام.

□ شما با مایاکوفسکی شاعر و می‌پرهولد کارگردان هم کار کرده‌اید...

■ بله، موسیقی نمایشنامه «سلس» اثر «مایاکوفسکی» را که در تئاتر «می‌پرهولد» تهیه شد من ساختم. «مایاکوفسکی» که در صحنه گردانی شرکت داشت با من ملاقات کرد و یادم هست که به‌من گفت: «دلتم می‌خواهد موسیقی تئاتر مثل ارکستری از افراد آتش‌نشانی طنین‌انداز شود».

□ نویسنده و موسیقیدان مورد علاقه شما چه کسانی هستند؟

■ آخرین پرسش. من خودم را آدم





دکتر علی شکوئی

# گرسنگی کتاب

در سال ۱۹۷۱، در سراسر جهان نزدیک به ۵۰۰ هزار عنوان کتاب منتشر شده و تیراژ این کتاب‌ها میان ۷ تا ۸ میلیارد نسخه بوده است. در سال‌های اخیر رشد سالیانه عنوان کتاب ۴٪ و رشد تیراژ ۶٪ گزارش شده و میان سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰، انتشار کتاب در جهان، از جهت عنوان به دو برابر و از نظر تیراژ به سه برابر رسیده است.

مصرف سرانه کتاب رو به افزایش دارد و کتاب نقش خود را در ارتباط جمعی به خوبی ایفا می‌کند. اما چرا ما باید در این دوران «فراوانی» کتاب، از گرسنگی کتاب سخن به میان آوریم؟ بحث این است که توزیع و انتشار کتاب به صورت یک سان و برابر صورت نمی‌گیرد.

در ۲۵ سال گذشته، کشورهای زیادی از بند استعمار رهایی یافتند و به استقلال رسیدند. دولت‌ها و مردم کشورهای استعمار زده، بلافاصله شروع

• گروه کتاب‌داری، دانشگاه آذربایجان.

به‌دگرگونی شرایط اقتصادی و اجتماعی خود کردند. در مسیر توسعه، کشورهای استقلال یافته و کشورهای درحال توسعه، به‌ورود اتوموبیل یا مونتاز آن، ایجاد کارخانه‌های فولادسازی و شیمیایی، واردکردن وسایل الکترونیکی، ساختن سد‌ها، تهیه تجهیزات جنگی و تقویت نیروی دریائی پرداختند. اما در مسیر توسعه و پیشرفت، بدبختانه از انتشار کتاب و صنعت کتاب غافل ماندند به‌دیگر سخن، در این راه اندیشه، فکر و فرهنگ کنار گذاشته شد. در نتیجه با صرف هزینه‌های سنگین و نیروی انسانی کافی، در امر توسعه بدانسان که انتظار می‌رفت توفیق نیافتند و هنوز هم فقر، بیماری و کم سوادى چهرهٔ اصلی کشورهای درحال توسعه را تشکیل می‌دهد.

بنابر گزارش‌های یونسکو، گرسنگی کتاب و شکاف عمیق تولید و توزیع سرانه کتاب در کشورهای توسعه یافته و درحال توسعه گاهی از ۲۰ تا ۴۰ برابر نیز تجاوز می‌کند. چنین شکافی از عمق فاجعه و تاریکی اندیشهٔ صدها میلیون انسان خبر می‌دهد.

نمی‌توان انکار کرد که وسایل ارتباط جمعی در چند نسل گذشته توانسته پاسخگوی نیازهایی باشد که به‌طور پنهان و آشکار برای جامعه‌ها مطرح بوده است. اگر بخواهیم توسعهٔ وسایل ارتباط جمعی را با توسعهٔ نشر کتاب مقایسه کنیم شاید دچار اشتباه شویم. چرا که حتی در کشورهای کاملاً پیشرفته دنیا، توسعه در وسایل ارتباط جمعی ابتدا در مورد رادیو، سپس در زمینهٔ تلویزیون و در مرحلهٔ بعد در مورد کتاب بوده است.

در طول قرن‌ها، تلاش و کوشش زیادی در جهت تکمیل کتاب‌ها به‌عمل آمده است و این امر اغلب در مسیر اصلاح شکل کتاب به‌صورت لوحه، صفحه و رساله بوده است و در موارد دیگر فکر اصلاح و تکمیل جنس کتاب به‌صورت کاغذ پاپیروس پوست نوشتنی و کاغذ ظاهر شده است. از طرفی تولید زیاد، چاپ دوباره کتاب‌های کمیاب مانند کتاب‌های خطی یا کوشش در راه اصلاح چاپ دستی، چاپ مکانیکی، افست و غیره در توسعه کتاب‌خوانی مؤثر افتاده است. تنها در قرن نوزدهم است که حد مطلوب برای کتاب به‌وجود می‌آید و این امر با چاپ کتاب با تیراژ زیاد و انواع روزنامه آغاز می‌شود. این جریان زمانی مؤثر می‌افتد که لازم می‌آید تهیهٔ کتاب و خواندن از حالت انحصاری خارج شود. در این هنگام است که در سراسر دنیا، نهضت سوادآموزی و افزایش میزان کتاب و روزنامه با رشد سرمایه‌داری و صنعت همراه می‌شود تا جامعه بتواند اطلاعاتی را که جهت

توسعه و پیشرفت لازم دارد دریافت کند. زیرا پیشرفت در امر تعلیم و تربیت و وجود تحصیلات اجباری نیازهای جدیدی را مطرح می‌سازد از اینرو در ابتدای قرن بیستم، عملاً جوامع پیشرفته دنیا در امر انتشار کتاب و روزنامه نیز روبه‌توسعه می‌رفتند.

با عبور از مرحله بالا، مرز اشباع فرا می‌رسد، جمعیت افزایش می‌یابد، ماشین در جوامع انسانی مؤثر می‌افتد و بالاخره صرفه‌جویی در وقت لازم می‌آید. در اینجاست که نسبت به سایر جریانات زمان، نارسائی و بحران در کار مطبوعات و انتشارات پدیدار می‌گردد. به‌همراه این جریان، تحولات در وسایل سمعی و بصری به‌وجود می‌آید و به‌سرعت مسئولیت و رسالتی را که مطبوعات بر دوش داشتند ولی قادر به تحمل آن نبودند به‌خود اختصاص می‌دهند. در این مرحله، مردم مسائل علمی و غیرعلمی را به‌آسانی از طریق وسایل سمعی و بصری یاد می‌گرفتند. روزنامه‌ها بیش از کتاب‌ها از اثرات این جریان آسیب دیدند زیرا همه وقایع و تفسیرها به‌وسیله رادیو و تلویزیون به‌میان خانواده‌ها راه یافت. پس لازم بود که تحولاتی در امر مطبوعات به‌وجود آید تا بتوانند با رادیو تلویزیون به‌رقابت برخیزند. ذکر این نکته لازم است که در سال‌های آینده ممکن است کار انتشار کتاب در پاره‌نی موارد به‌سیر قهقرائی گرفتار آید چرا که افق دید ملت‌ها از طریق رادیو تلویزیون به‌ناگهان گسترش فوق‌العاده یافته و ارضای فکری این ملت‌ها به‌تحولاتی نیازمند است. در هر حال مشکل اساسی که هم اکنون کتاب‌ها با آن روبه‌رویند این است که چگونه محتوای کتاب‌ها با علوم و اطلاعاتی که دائماً در حال افزایش است همراهی کند این گفته در مورد رمان و کتاب‌های داستانی نیز صادق است زیرا مردم علاقمندند که انعکاسی از دنیای زنده و تغییرات اجتماعی و تکنولوژیکی زمان خود را در آن‌ها بیابند.

تحولات واقعی در مورد مواد تشکیل دهنده کتاب‌ها نیز به‌سال‌های قبل از جنگ بین‌الملل دوم برمی‌گردد. این تحولات بعد از سال ۱۹۵۰ به‌گونه‌ئی مؤثر در شکل تولید، انتشار، کیفیت چاپ، وضع کاغذ و نحوه ارائه روی جلد دیده می‌شود. از طرفی در جریان تحول، جهت هر طبقه کتاب‌های ویژه‌ئی با قیمت مناسب در نظر گرفته می‌شود تا همه طبقات جامعه از کتاب بهره‌گیرند. از این دوره به‌بعد تیراژ کتاب به‌سرعت افزایش می‌یابد و دگرگونی‌های فکری، علمی و فرهنگی بشر در دسترس همگان قرار می‌گیرد. کتاب جلد کاغذی یادگار این دوره است.

### توزیع نامتعادل انتشار کتاب:

بنابر آماری که سازمان یونسکو در سال ۱۹۶۹ منتشر کرده از ۵ میلیون عنوان کتابی که در جهان انتشار یافته در حدود ۲,۲۵۰,۰۰۰ عنوان-یا ۴۵/۵٪ کل عنوان‌های منتشره - از آن کشورهای اروپائی (بهجز اتحاد شوروی) بوده است. بهنگام انتشار کتاب‌ها، این بخش از دنیا تنها ۱۳٪ جمعیت دنیا را دارا بود که از عدم توازن و نابرابری در عرضه کتاب نسبت به سایر نواحی دنیا حکایت می‌کند. انتشار این همه کتاب علل گوناگونی دارد که می‌توان از تقسیم اروپا به ۲۰ کشور مستقل، نفوذ فرهنگی، توسعه و پیشرفت آن، خلاقیت تولید و توزیع کتاب که ناشی از قدرت سیاسی سابق آن است نام برد.

اگر برخی از کشورهای دنیا را که شامل ممالک اروپائی، اتحاد شوروی، ایالات متحده، کانادا، استرالیا، نیوزلند و ژاپن می‌باشند در نظر بگیریم در می‌یابیم که این کشورها در سال ۱۹۶۹، تقریباً ۸۱٪ عنوان کتابهای دنیا را منتشر کرده‌اند درحالی که فقط ۳۰٪ جمعیت دنیا در این کشورها زندگی می‌کنند. این بدان معنی است که ۷۰٪ جمعیت دنیا تنها ۱۹٪ عنوان کتاب‌های دنیا را انتشار داده‌اند. این شرایط نامتعادل، حکایت از گرسنگی شدید کتاب میان ۷۰٪ جمعیت دنیا می‌کند.

### برآورد تولید جهانی کتاب در سال ۱۹۷۴\*

نواحی دنیا	تولید کتاب بر حسب عنوان در دنیا	تعداد عنوان کتاب در یک میلیون نفر، مقیاس جهانی	درصد توزیع تولید کتاب	درصد توزیع جمعیت
	۵۷۱۰۰۰	۱۸۶	مینا ۱۰۰	مینا ۱۰۰
افریقا	۱۱/۰۰۰	۲۸	۱۲/۸	۱/۹
امریکای شمالی	۹۶/۰۰۰	۲۸۴	۱۱/۰	۱۶/۸
امریکای جنوبی	۲۰/۰۰۰	۹۴	۶/۹	۳/۵
آسیا	۸۳/۰۰۰	۶۰	۴۵/۱	۱۴/۵
اروپا	۲۷۶/۰۰۰	۵۸۷	۱۵/۳	۴۸/۳
اقیانوسیه	۵/۰۰۰	۲۳۹	۰/۷	۰/۹
روسیه	۸۰/۰۰۰	۳۱۷	۸/۲	۱۴/۰

\* این آمار کشورهای چین، جمهوری دموکراتیک کره و جمهوری ویتنام را دربر نمی‌گیرد.

به‌طور کلی  $\frac{1}{4}$  مردمی که خواندن و نوشتن می‌دانند در نقاطی زندگی می‌کنند که تنها  $\frac{1}{8}$  کتاب‌های دنیا را تولید می‌کنند و شامل آسیا (بدون ژاپن) افریقا و امریکای لاتین است.

البته نباید محتوا و معیارهای علمی کتاب‌های منتشره را نیز در کشورهای درحال توسعه فراموش کرد. به‌دیگر سخن، کمبود کتاب و پائین بودن استانداردهای علمی آن فاجعه‌نی است که جهان امروز نباید از کنار آن بی‌اعتنا بگذرد.

میزان تیراژ کتاب نیز نمودار واقعیت‌های مهمی است. کارشناسانی که در سال ۱۹۶۶ در توکیوگرد آمدند میزان تیراژ کتاب را در آسیا در حدود ۴۳۰۰ نسخه در نظر گرفتند درحالی که حد متوسط تیراژ درمقیاس جهانی ۱۵ تا ۱۶ هزار نسخه برآورد شده است. تیراژ کتاب در کشورهای افریقا و امریکای لاتین که بخش اعظم جمعیت دنیا را در خود جای داده‌اند نیز از حد متوسط تیراژ جهانی بسیار پائین است.

## آگاهی از نیازها:

شناخت نیازهای جامعه در زمینه نشر کتاب کار آسانی نیست. زیرا لازم است که آمارها و اطلاعات در رابطه با شرایط اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه مطالعه شود. گاهی شاهد انتشار کتاب‌هایی هستیم که جامعه چندان نیازی به آن‌ها ندارد. یا کشورهای درحال توسعه که نیاز فراوانی به کتاب‌های علمی و فنی دارند متوجه کتاب‌هایی هستند که مردم کم‌تر از آن‌ها بهره می‌گیرند. در کشورهای مختلف در هر شرایطی که باشند، در انتشار کتاب روی سه موضوع تأکید می‌شود:

۱- کتاب‌های آموزشی، کتاب‌های دبستانی، دبیرستانی و دانشگاهی. آگاهی از نیازهای این گروه تا حدودی آسان است چرا که این گروه‌ها در چهارچوب برنامه‌های آموزشی سازمان‌های فرهنگی، اقدام به‌خرید کتاب می‌کنند. تعداد تیراژ کتاب و عنوان این نوع کتاب، تابعی است از يك متغیر مشخص.

۲- کتاب‌های ویژه کودکان که نمی‌توان میزان دقیق تیراژ و کیفیت نیازهای فکری کودکان نواحی مختلف جغرافیایی را بازشناخت، جز در

مواردی که با تحقیقات و بررسی‌های لازم، آگاهی‌های کافی از نیازهای فکری و فرهنگی نواحی جغرافیایی در دست داشته باشیم.

۳- کتاب‌های عمومی جهت همه افراد جامعه که متأسفانه تا کنون توجه کم‌تری به کیفیت آن‌ها شده است. هدف این است که کتاب‌هایی برای تغذیه فکری افرادی تهیه شود که از آموزش کافی بهره‌مندند. در این بخش همواره با این مسأله روبرو هستیم اگر مطالب کافی و گوناگون در دسترس مردم قرار گرفته نباشد، تنها با سواد کردن مردم کافی نیست.

در کشورهای آسیا، افریقا و امریکای لاتین به سبب بالا رفتن تعداد دانش‌آموزان ابتدائی بر میزان کتاب‌های آموزشی افزوده شده است. اما افزایش دانش‌آموزان ابتدائی نمی‌تواند نمودار پیشرفت نشر کتاب در يك جامعه فرهنگی باشد. در کشورهای درحال توسعه که دولت‌ها انتشار کتاب‌های درسی را خود در اختیار دارند عنوان‌های کتاب‌ها کاملاً مشخص و تا حدودی محدود است.

در کشور ژاپن کتاب‌های کودکان از امکانات وسیعی برخوردار است و ژاپن که همه ساله ۴ تا ۵ هزار عنوان کتاب کودکان منتشر می‌کند، از بزرگ‌ترین تولیدکنندگان کتاب‌های کودکان در سراسر جهان به‌شمار می‌رود. کشورهای امریکا، انگلستان، آلمان غربی، و اتحاد شوروی نیز به انتشار کتاب کودکان اهمیتی خاص می‌دهند. در کشورهای درحال توسعه که در کار انتشار کتاب کودکان مشکلاتی دیده می‌شود باید به این نکته‌ها توجه داشته باشند:

۱- کتاب‌های کودکان با قیمت‌های ارزان به بازار کتاب عرضه شود تا همه کودکان کشورهای درحال توسعه قادر به خرید کتاب باشند و کتاب کودکان تنها خانواده‌های پر درآمد را شامل نگردد.

۲- در تهیه کتاب کودکان تجربه‌های آموزشی، هنری و اجتماعی به‌کار گرفته شود و در این راه از کارشناسان رنگ، چاپ، نقاشی، ادبیات، روانشناسی و هنر استفاده شود.

۳- تولید و توزیع کتاب کودکان طوری انجام بگیرد که همه شهرنشینان و همه کودکان روستائی بتوانند به آن دسترسی پیدا کنند.

۴- تنوع در موضوعات انتخابی نباید فراموش شود. کودکان به موضوعات مختلفی عشق می‌ورزند.

۵- اگر برای يك کودک در عرض سال تنها يك کتاب خواندنی در نظر بگیریم تعداد تیراژ کتاب‌های کودکان سر به میلیون‌ها نسخه خواهد زد.



در کشورهای درحال توسعه، مشکلات انتشار کتاب برای بزرگسالان همواره مانع جریان تکامل فکری و فرهنگی جامعه می‌شود. در این قبیل کشورها، کتاب‌های علوم اجتماعی، تاریخی و مذهبی خوانندگان بیش‌تری دارد. عده‌ئی را عقیده بر این است که برای هر عنوان کتاب سه یا چهار نوع خواننده در نظر گرفته شود. اگر این طرز تفکر را در مورد کتاب‌های مورد نیاز بزرگسالان بپذیریم در کشورهای در حال توسعه به‌کمبود صدها میلیون کتاب پی می‌بریم که از گرسنگی شدید کتاب حکایت می‌کند.

### تولید داخلی کتاب:

نیازهای عمومی را در جهت از میان برداشتن گرسنگی کتاب می‌توان از دو طریق درمان کرد:

۱- افزایش تولیدات داخلی.

۲- مبادلات بین‌المللی کتاب.

متأسفانه این دو وسیله در موارد بسیار نمی‌تواند در زمینه کمبود کتاب در کشورهای درحال توسعه مؤثر افتد و این عدم توانائی گاهی تا ۷۵٪ میزان نیاز و ظرفیت می‌رسد. در مسائل مربوط به انتشار کتاب را در جهان با چهار مرحله روبه‌رو خواهیم بود:

۱- نبودن توازن و تعادل درعنوان کتاب‌ها - عاملی که قادر نخواهد بود به‌همه نیازهای طبقات و گروه‌های جامعه پاسخ‌گو باشد.

۲- فقدان توازن در عرضه نسخه‌های کتاب، عاملی که از فراهم نبودن مواد اولیه و سازمان‌های ناقص انتشاراتی و چاپ ناشی می‌شود. در این زمینه موانع سرمایه‌گذاری و سیاسی را نباید فراموش کرد.

۳- تعادل متوسط که ناشی از بهره‌گیری ناقص از ظرفیت انتشاراتی و عدم سازمان دهی در کار چاپ کتاب است.

۴- درجائی که خواننده کتاب روبه‌افزایش است اما کمبود شدید و حتی گرسنگی کتاب وجود دارد، حمایت شدید از ناشران و توجه به‌مکانیسم بازار کتاب مورد نیاز است.

در سال‌های گذشته، انتشار کتاب در سراسر جهان به‌ویژه در کشورهای درحال توسعه دچار رکود شده و تنها یک انقلاب واقعی درانتشارکتاب می‌تواند نیازهای فکری و فرهنگی بیش از  $\frac{1}{4}$  مردم جهان را جواب‌گو باشد.

## صادرات کتاب:

صادرات کتاب به کشورهای درحال توسعه که گرفتارگرسنگی کتاب‌اند، از طرف کشورهای فرانسه، آلمان غربی، انگلستان، شوروی، ژاپن، هلند، سوئیس، ایالات متحده و اسپانیا صورت می‌گیرد. صادرات کتاب در مقیاس امروزی نمی‌تواند راه حل مناسبی برای از میان برداشتن گرسنگی کتاب باشد و این امر ناشی از عوامل زیر است:

۱- صادرات کتاب و توزیع آن با در نظر گرفتن عامل زبان صورت می‌گیرد در نتیجه همه مردم معالک درحال توسعه به سبب عدم آشنائی به زبان قادر نخواهند بود از این کتاب‌ها استفاده کنند.

۲- توزیع کتاب شامل همه کشورهای نیست. چه بسا که در جریان توزیع کتاب، میزان نفوذ فرهنگی و منافع اقتصادی کشور صادر کننده کتاب ملاک عمل قرار می‌گیرد.

۳- پاره‌ئی از کشورهای استعمارزده، بعد از رسیدن به استقلال به زبان‌های بین‌المللی بی‌اعتنا شدند و تنها زبان‌های محلی را تقویت کردند.

۴- در مقایسه با جمعیت کشورهای درحال توسعه، میزان صادرات کتاب به این کشورها بسیار جزئی و تا حدودی بی‌اهمیت می‌نماید.

۵- در اغلب موارد، صادرات کتاب تنها به کتاب‌های آموزشی یا به کتاب‌های دورهٔ ابتدائی محدود می‌شود.

۶- شرایط سیاسی پاره‌ئی از کشورهای درحال توسعه طوری است که از ورود یا انتشار کتاب جلوگیری می‌کنند.

هرچند که کشورهایی نظیر امریکا و اتحاد شوروی پاره‌ئی کتاب‌ها را به زبان اصلی کشورهای واردکنندهٔ کتاب چاپ و بخش می‌کنند اما این امر نیز نمی‌تواند پاسخ‌گوی همهٔ نیازهای مردمی باشد که به گرسنگی کتاب مبتلا هستند. تنوع زبان در قاره‌های آسیا، افریقا و امریکای لاتین عامل بازدارندهٔ دیگری است که صادرات کتاب را محدود می‌کند. مثلاً در دنیا، نمی‌توان کسوزی را پیدا کرد که بتواند تولید مداوم کتاب برای ملت‌های آسیائی که به بیش از ۲۵ زبان تکلم می‌کنند انجام دهد. و اصولاً از نظر اقتصادی نیز هیچ کشوری قادر به چنین فعالیتی نمی‌باشد. از طرفی تعداد افرادی که در این قاره علاقمند به مطالعه می‌باشند شاید برابر جمعیت قارهٔ اروپا می‌باشد.

کنفرانس کارشناسان در مورد تولید و توزیع کتاب در قارهٔ آسیا نشان می‌دهد که این قاره در سال ۱۹۶۴ در حدود ۱۲۸ میلیون نسخه کتاب تولید

کرده است. و واردات کتاب قاره میان ۲۷ تا ۳۷ میلیون نسخه یا  $\frac{1}{4}$  تولید داخلی بوده و ارزشی برابر ۲۰ میلیون دلار داشته است. درمورد قاره افریقا گرسنگی کتاب شدیدتر از قاره آسیاست و این وضع ناشی از وجود زبان‌های متعدد بومی است. در همه کشورهای افریقائی که پیش‌تر مستعمرات انگلیس یا فرانسه بوده‌اند درحال حاضر نیز زبان‌های انگلیسی یا فرانسه اولویت و اهمیت خود را در تهیه کتاب‌های خارجی حفظ کرده است. علاوه بر این در اغلب نقاط شهری، این زبان‌ها زبان آموزشی شده‌اند. از این رو، ملل افریقائی در عین به‌کار گرفتن زبان‌های انگلیسی یا فرانسه در آموزش و روابط بین‌المللی، تلاش می‌کنند که از نابودی زبان‌های بومی و حتی روستائی خود نیز جلوگیری کنند. زیرا نابودی زبان‌های بومی، نابودی فرهنگ ملل افریقائی را به‌دنبال خواهد داشت. از این رو با کمک سازمان یونسکو هم اکنون بررسی، تحقیق و گردآوری منابع ادب و هنر افریقا ابعاد پروسستی یافته است.

کارشناسان تولید و توزیع کتاب حدس می‌زنند که در سال ۱۹۶۴ در حدود ۷۵٪ کتاب‌های فروخته شده در افریقا از کشورهای خارجی وارد شده و بالغ بر ۲۴ میلیون نسخه بوده، درحالی که در همان سال تولید داخلی قاره نزدیک به  $\frac{7}{3}$  میلیون نسخه محاسبه شده است. در سال ۱۹۶۵، ارزش کتاب‌های وارداتی در قاره افریقا معادل ۶۴ میلیون دلار بود. از آنچه که در مورد افریقا گفته شد می‌توان چنین نتیجه گرفت:

۱- بازارهای کتاب قاره افریقا به‌سرعت در اختیار ناشران خارجی قرار می‌گیرد. ناشران داخلی و انتشارات قاره ممکن است در رقابت با ناشران خارجی نابود گردند.

۲- کتاب‌های وارداتی تنها بخش ناچیزی از نیازهای طبقه تحصیل کرده را برطرف می‌سازد.

۳- ناشران افریقائی قادر به رقابت با ناشران خارجی نیستند در همان حال نمی‌توانند به‌احتیاجات مردم خود از نظر کتاب جواب دهند.

امریکای لاتین وضع ویژه‌ئی دارد. این ناحیه سالیان درازی است که از مراکز نشر اندیشه، کتاب و مطبوعات است. باوجود این بسیاری از بازارهای کتاب امریکای لاتین در دست ناشران اروپائی است. در داخل امریکای لاتین ناشران محلی در انتشار کتاب به‌زبان اسپانیائی موفق بوده‌اند. از طرفی اسپانیا به‌عنوان يك کشور صادر کننده کتاب به‌امریکای لاتین به‌شمار می‌آید

و این اهمیت و اعتبار نظیر اعتباری است که ایالات متحده - در طی سالیان دراز در امریکای لاتین به دست آورده است. ارزش کتاب‌های صادراتی اسپانیا به امریکای لاتین میان سال‌های ۶۹-۱۹۶۰ سه برابر شده - البته این جریان به‌زیان ناشران محلی و چاپ کتاب در خود ناحیه بوده است. از آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که تجارت بین‌المللی کتاب و کمک‌های مربوط به صدور کتاب تنها می‌تواند بخش ناچیزی از نیازهای کشورها و قاره‌ها را جواب‌گو باشد و به هیچ روی نمی‌تواند به‌عنوان درمان درد گرسنگی کتاب به‌کار گرفته شود.

از طرفی در تجارت بین‌المللی کتاب نیز مشکلات زیادی وجود دارد:

۱- مشکلات اداری و حمل و نقل کتاب به کشورهای قاره‌ها.

۲- مشکلات ارزی در پاره‌نی از کشورها.

۳- مشکلات گمرکی (بازبینی، سانسور و غیره).

### اقدامات فوری:

قبل از دست زدن به تلاش و کوشش در راه تولید و نشر کتاب در سطح ملی، لازم است که به‌چند نکته توجه شود:

۱- چه مطالبی باید منتشر شود؟ شاید در پاره‌نی از کشورهای درحال توسعه، ترجمه کتاب‌ها و آثار بزرگ بیش از تألیف کتاب مورد حاجت باشد زیرا ترجمه کامل آثار مهم بیش از نوشته ناقص محلی اعتبار دارد. فراموش نکنیم که به‌وسیله ترجمه تنها می‌توان ۸٪ تا ۹٪ آثار و نوشته‌های جهانی را در دسترس علاقمندان محلی قرار داد. به‌دیگر سخن میدان عمل ترجمه محدود است. علاوه بر این در شرایط طبیعی بازار کتاب، ممکن است ترجمه گران‌تر تمام شود. زیرا در پاره‌نی موارد توافق‌های بین‌المللی و یا دوطرفه (کاپی‌رایت = حقوق مؤلف) لازم است با این حال، ترجمه کتاب می‌تواند به‌میزان زیادی کمبود کتاب‌های آموزشی و دانشگاهی را برطرف سازد. کتاب‌های جبر یا مکانیک را می‌توان براساس یک برنامه آموزشی در بسیاری از کشورها ترجمه کرد. اما کتاب‌هایی را که از محیط زیست انسان صحبت می‌داود و رابطه انسان را با محیط‌شان نشان می‌دهد نمی‌توان برای سایر کشورها ترجمه کرد. چرا که شرایط محلی متفاوتی دارند. کتاب‌های علوم اجتماعی نیز شاید در این ردیف باشند.

۲- دولت‌ها و سازمان‌هایی که بخواهند تولید کتاب را در داخل کشورها بالا ببرند ابتدا باید يك محیط مساعد تولید کتاب به وجود آورند. از طرفی در کشورهای درحال توسعه که نوساناتی در فروش کتاب دیده می‌شود و تیراژ کتاب نیز پائین است باید نویسندگان از حمایت مادی و معنوی دستگاه‌های مسئول برخوردار گردند.

۳- در کشورهای درحال توسعه که فروش کتاب پائین است. سرمایه‌گذاری درکار صنایع انتشاراتی ضروری می‌نماید. اغلب کشورهای درحال توسعه به سبب کمبود درآمد قادر نیستند در کار انتشاراتی به سرمایه‌گذاری عظیم دست بزنند. در اینجاست که ناگزیر از همکاری با کشورهای پیشرفته و ثروتمند می‌شوند. اصولاً تولید کتاب و امر انتشارات به تربیت کارگران مجرب، تهیه کاغذ و ابزار فروش بستگی دارد. حتی عده‌ئی را عقیده بر این است که زمانی تولید کتاب در قاره‌های آسیا، افریقا و امریکای لاتین پیشرفت خواهد کرد که سرمایه‌گذاری لازم در صنایع کاغذ صورت گیرد.

۴- در کشورهای درحال توسعه در جهت رفع گرسنگی کتاب، تأسیس کتاب‌خانه‌های عمومی و محلی از اهمیت زیادی برخوردار است. چرا که بخشی از وجود گرسنگی کتاب به توزیع نابرابر و ناعادلانه کتاب در شهرهای بزرگ، شهرهای کوچک و روستاها مربوط می‌شود.

۵- گرسنگی کتاب نظیر گرسنگی غذا، لازم است به دو طریق برطرف گردد:

الف - واردات کتاب‌های مورد نیاز و در عین حال افزایش تولید داخلی کتاب.

ب - ایجاد شبکه منظم توزیع کتاب در سراسر کشور و دستیابی علاقمندان به کتاب‌های مورد نیاز.

منابع:

- ۱- بیکر، آرنولد و اسکاریت، رابرت: «گرسنگی کتاب»، پاریس، یونسکو، ۱۹۷۳، ص ۱۱-۳۰.
- ۲- مالورتا، دینا: «قحطی کتاب در کشورهای رو به رشد»، بولتن یونسکو برای کتاب‌خانه‌ها، دوره بیست و چهارم، شماره ۴ (ژوئیه - اوت ۱۹۷۰) ص. ۲۱۵-۲۱۱.
- ۳- وانوین کاردن، ف: «رشد مبادله انتشارات با کشورهای رو به رشد در آفریقا: چند پیشنهاد»، بولتن یونسکو برای کتاب‌خانه‌ها، دوره سی‌ام، شماره ۲ (مارس - آوریل ۱۹۷۶) ص. ۹۰-۱۹۱۲.
- ۴- سالنامه آماری یونسکو برای سال ۱۹۷۵، پاریس، یونسکو، ۱۹۷۶، ص. ۵۷۷-۵۸۱.



عده‌ئی مبلغ «اسمعیلیه» اش می‌دانند. اما آنچه مهم است حرکتی است که وی برضد حکام وقت (که به نام اسلام غارت خلق می‌کردند) انجام داده و همان باعث تبعید او به یمکان شده است. از کتاب‌های وی می‌توان زادالمسافرین، سفرنامه، دیوان اشعار، بستان العقول و خوان اخوان، رساله اکسیراعظم، کنزالحقایق، روشنائی نامه و سعادت نامه را نام برد. در مرگ او نیز اختلاف بسیار است، ولی قولی که به حقیقت نزدیکتر است این است که در ۶۴ سالگی پدرورد حیات گفته.

فرهاد گرگانی

این سطور از سفرنامه ابومعین‌الدین ناصرین خسرو قبادیانی مروزی است. آنچنان که از متون دیگر و از تذکره‌های زمان وی برمی‌آید به سال ۳۹۴ هجری تولد یافته و در چهل سالگی که آغاز تحول فکری اوست به بصره که محل اشاعه افکار «فاطمی، اسمعیلی» بود سفر کرده در بازگشت، تحت تأثیر آن طریقت، به مجادله با امرای خراسان و مخالفت با آنان می‌پردازد و این امر سبب تبعید او به یمکان می‌شود.

از کتب و رسالات مختلف نمی‌توان درست به آنچه که وی به تبلیغش می‌کوشید پی برد. جمعی او را مبلغ خلفای فاطمی مصر و

## صفت شهر لَحْسا

شهریست که همه سواد و روستای او حصاربست و چهار باروی قوی از پس یکدیگر در گرد او کشیده است از گل محکم. و میان هر دو دیوار، قریب یک فرسنگ باشد. و چشمه‌های آب عظیم است در آن شهر که هر یک پنج آسیاگرد باشد، و همه این آب در ولایت بر کارگیرند که از دیوار بیرون نشود. و شهری جلیل در میان این حصار نهاده است با همه آلتی که در شهرهای بزرگ باشد. در شهر بیش از بیست هزار مرد سپاهی باشد و گفتند که سلطان آن مردی شریف بود، و آن مردم را از مسلمانی بازداشته بود و گفته نماز و روزه از شما برگرفتم. و دعوت کرده بود آن مردم را که مرجع شما جز با من نیست. و نام او ابوسعید بوده است. و چون از اهل آن شهر پرسند که چه مذهب داری، گوید که ما بوسعیدی‌ایم. نماز نکنند و روزه ندارند، ولیکن بر محمد مصطفی - صلی الله علیه و سلم - و پیغامبری اومقرتند. ابوسعید ایشان را گفته است که من بازپیش شما آمیم. یعنی بعد از وفات. و گور او به شهر لَحْسا اندر است. و مشهدی نیکوجهدت او ساخته‌اند. و وصیت کرده است فرزندان خود را که: «مدام شش تن از فرزندان من این پادشاهی نگاه دارند، و محافظت کنند رعیت را به عدل و داد، و مخالفت یکدیگر نکنند تا من بازآیم.» اکنون ایشان را قصری عظیم است که دارالملک ایشان است، و تختی که شش ملک به یک جای بر آن تخت نشینند و به اتفاق یکدیگر فرمان دهند و حکم کنند، و شش وزیر دارند. پس این شش ملک بر یک تخت بنشینند و شش وزیر بر تختی دیگر، و هر کار که باشد به کنکاج یکدیگر می‌سازند. و ایشان را در آن وقت سی هزار بنده درم خریدۀ زنگی و حبشی بود و کشاورزی و باغبانی می‌کردند و از رعیت عشر چیزی نخواستند. و اگر کسی درویش شدی یا صاحب قرض، او را تعهد کردند تا کارش نیکو شدی. و اگر زری کسی را بر دیگری بودی بیش از مایه او طلب نکردندی. و هر غریب که بدان شهر افتد و صنعتی داند، چندان که کفاف او باشد مایه بدادندی تا او اسباب و آلتی که در صنعت او به کار آید بخردی و به مراد خود زر ایشان که همان قدرسته بودی باز دادی. و اگر کسی از خداوندان ملک و اسباب را ملکی خراب شدی و قوت آبادان کردن نداشتی، ایشان غلامان خود را نامزد

کردندی که بشدندی و آن ملک و اسباب آبادان کردند و از صاحب ملک هیچ نخواستندی. و آسیاها باشد در لُحْسا که مِلْکِ سلطان باشد، بهسوی رعیت غله آرد کنند که هیچ نستانند، و عمارتِ آسیا و مزد آسیابان از مال سلطان دهند. و آن سلاطین را سادات می گفتند و وزرای ایشان را شائره. و در شهر لُحْسا مسجد آدینه نبود و خطبه نماز نمی کردند الا آنکه مردی عجمی آنجا مسجدی ساخته بود و نام آن علی بن احمد. مردی مسلمان حاجی بوذ و متمول، و حاجیان که بدان شهر رسیدندی او تعهد کردی. و در آن شهر، خرید و فروخت و داد و ستد به سُرْب می کردند. و سُرْب در زنبیلها بود، در هر زنبیلی شش هزار درم سنگ. چون معامله کردندی، زنبیل شمردندی و همچنان برگرفتندی. و آن نقد، کسی از آنجا بیرون نبردی. و آنجا فوطه های نیکو بافند و به بصره برند و دیگر بلاد. اگر کسی نماز کند او را بازدارند ولیکن خود نکندند. و چون سلطان برنشینند، هرکه با وی سخن گوید او را جواب خوش دهد و تواضع کند. و هرگز شراب نخورند. و پیوسته اسبی تنگ بسته با طوق و سرافسار، به درِ گورخانه ابوسعید به نوبت بداشته باشند روز و شب. یعنی چون ابوسعید برخیزد بر آن اسب نشینند. و گویند ابوسعید گفته است فرزندان خویش را که: «چون من بیایم و شما مرا باز نشناسید، نشان آن باشد که مرا با شمشیر من گردن بزنید. اگر من باشم در حال زنده شوم!» و آن قاعده بدان سبب نهاده است تا کسی دعوی بوسعیدی نکند. و یکی از آن سلطانان در ایام خلفای بغداد پا لشکر به مکه شده است و شهر مکه ستده، و خلقی مردم را در طواف در گرد خانه کعبه بکشته و حجرالأسود از رکن بیرون کرده به لُحْسا بردند و گفته بودند که این سنگ، مغناطیس مردم است که مردم را از اطراف جهان به خویشتن می کشد. و ندانسته اند که شرف و جلالت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بدانجا می کشد؛ که حجر از بسیار سالها باز آنجا بود و هیچ کس به آنجا نمی شد. و به آخر حجرالأسود از ایشان باز خریدند و به جای خود بردند. و در شهر لُحْسا گوشت همه حیوانات فروشند، چون سگ و گربه و خر و گاو و گوسپند و غیره؛ و هرچه فروشند سر و پوست آن حیوان نزدیک گوشتش نهاده باشد تا خریدار داند که چه می خورد. و آنجا سگ را فربه کنند همچون گوسپند معلوف، تا از فربهی چنان شود که نتواند رفتن. و بعد از آن می کشند و می خورند.



به دست آورد. ورود بی موقع وزیر به صحنه، به سفید این امکان را می دهد که به گسترش مهره های خود بپردازد.  
ب: سفید باید بازی را با حرکت: 5-Cc3-d5 ادامه دهد. حرکتی که به استاد بزرگ شطرنج هوروویتس Horowitz امکان داد یکی از مبارزات خود را به گونه شایسته نئی به پایان ببرد... بنابراین ادامه بازی می تواند به صورت زیر باشد:

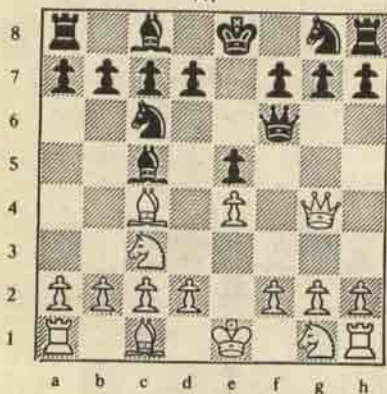
- |            |             |      |
|------------|-------------|------|
| 5- Cc3-d5! | 5- Df6 x f2 | کیش+ |
| 6- Re1-d1  | 6- Re8-f8   |      |
| 7- Cg1-f3  | 7- Df2-d4   |      |
| 8- d2-d3   | 8- .....    |      |

سفید، تهدید کرده که در حرکت بعدی پیاده C2 را به خانه C3 خواهد برد:

- |              |              |
|--------------|--------------|
| 8- .....     | 8- Fc5-b6    |
| 9- Th1-f1    | 9- Cg8-f6    |
| 10- Tf1 x f6 | 10- d7-d6    |
| 11- Dg4 x g7 | 11- Rf8 x g7 |
| 12- Fc1-h6   | 12- Rg7-g8   |
| 13- Tf6-g6   | 13- h7 x g6  |
| 14- Cd5-f6   | 14- مات++    |



A1



## تمرین های فصل اول

تمرین A1

سیاه وزیر d8 را به منظور حمایت از پیاده g7، به خانه b6 کشاند. به نظر شما آیا: الف: زودتر از موقع مبادرت به حمله نکرده؟ ب: سفید، چگونه باید به بازی ادامه بدهد؟ ج: به عوض f6-Dd8، سیاه چه حرکت دیگری می تواند انجام بدهد؟

پاسخ تمرین A1

الف: چرا...! سیاه بی توجه به زمان مناسب، وزیر را از خانه اصلی خود خارج کرده و به حریف یورش برده... سیاه به اندازه کافی نیرو در صحنه نبرد ندارد تا بتواند با یاری گرفتن از آن ها، از حمله خود نتیجه مثبت

ج: اگر سیاه در حرکت چهارم پیاده g7 را به خانه g6 می برد و یا مهره شاه را در خانه f8 مستقر می کرد، عملش به مراتب بهتر بود، زیرا

و بدین سان سیاه مهره‌نی به‌غنیمت می‌گیرد.  
ب: سفید در شش حرت بعدی، باید  
به‌گسترش مهره‌هایش به‌پردازد و بازی را یا با  
بردن اسب g1 به‌خانه f3 و یا پیاده e2 به‌خانه  
e3، ادامه دهد...  
شکل A-2...

تمرین A-3

آخرین حرکت سیاه چنین بوده: قلعه کوچک  
0-0..... 18-اکنون سفید می‌تواند با مانور زیر،  
پیاده‌نی به‌دست بیاورد:

9- Fa4 x c6      9- d7 x c6  
10- Cf3 x e5      10- .....

به‌نظر شما آیا:

الف: گرفتن مهره سیاه به‌وسیله سفید، حرکت  
موجهی است؟

ب: می‌توانید مشخص کنید نه حرکت بعدی  
سفید باید در چه مسیری باشد؟

پاسخ تمرین A-3

الف: بله! این حرکت قابل توجیه است. زیرا  
آخرین حرکت سیاه اشتباه بود که مهره شاه  
را در قلعه کوچک نشانده و بدین ترتیب به‌سفید  
امکان داد پیاده‌اش را از صحنه نبرد خارج  
کند... موقعیت سفید کاملا استوار است. مهره  
شاه در محل امنی استقرار یافته و روند  
گسترش مهره‌ها سنجیده‌است. گرفتن پیاده  
سیاه به‌وسیله اسب، سبب نشده که این اسب  
از بازی کنار گذاشته شود. فقط یک حرکت با  
قاعده‌نی انجام گرفته و اسب در سنگر  
بسیار مناسبی در وسط صحنه مستقر شده...  
موقعیت سفید آن‌چنان است که می‌تواند  
قوانین را زیر پا بگذارد و به‌بهبود وضعیت  
همت بگمارد. با گرفتن پیاده سیاه، اکنون  
زمان آن فرا رسیده که سفید بیدرنگ  
به‌گسترش مهره‌های جناح وزیرش به‌پردازد.  
ب: سفید، در نه حرکت آینده باید با شتاب  
مهره‌های جناح وزیر را گسترش دهد و  
بهترین راه این است که با: 9-d2-d4

بدین وسیله تهدید می‌کرد که در حرکت بعدی  
با راندن پیاده d7 به‌خانه d5، مهره‌نی از  
حریف به‌غنیمت خواهد گرفت. اگر یکی از  
دو راه فوق انتخاب می‌شد، وضع کلاً به‌نفع  
سیاه تغییر می‌کرد و حمله سفید باز پس رانده  
می‌شد و وزیرش هدف سیاه قرار می‌گرفت...  
شکل A.1

تمرین A-2

آخرین حرکت سیاه، چنین بوده:  
Cb8-d7 ..... 5- و سفید می‌تواند با حرکت:  
6- Cc3 x d5 پیاده‌نی به‌دست بیاورد... آیا:  
الف: گرفتن این پیاده حرکت مناسبی است؟  
ب: می‌توانید مشخص کنید شش حرکت  
بعدی سفید چگونه باید انجام شود؟

پاسخ تمرین A-2

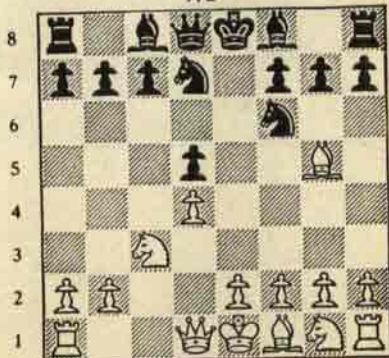
الف: خیر! گرفتن پیاده حرکت مناسبی  
نیست. سفید خیلی زود بورش پرده و پیاده را  
به‌هلاکت رسانده. سیاه می‌تواند به‌صورت زیر  
ادامه بدهد:

6- Cf6 x d5!  
کیش+ b4 - Ff8      7- Fg5 x d8

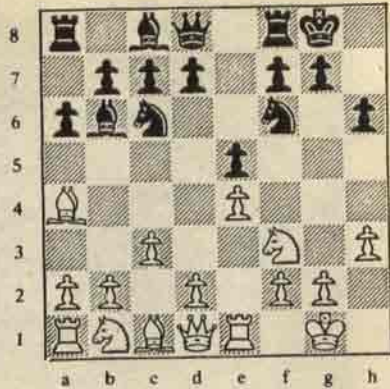
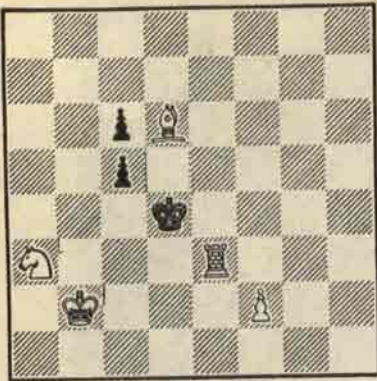
سفید، به‌دلیل عدم گسترش مهره‌ها باید  
وزیرش را به‌دم تیغ حریف بسپارد:

8- Dd1 - d2      8- Fb4 x d2      کیش+  
9- Re1 x d2      9- Re8 x d8

A2



A 3



گسترش مبادرت ورزد...

شکل A-3

مسأله شطرنج شماره ۸

سفید ۵ مهره: Rb2 - Pf2 - Ca3 - Te3 - Fd6.

سیاه ۳ مهره: Pc6 - Pc5 - Rd4.

سفید بازی را شروع و در سه حرکت سیاه را مات می کند.

حل مسأله شطرنج شماره ۸

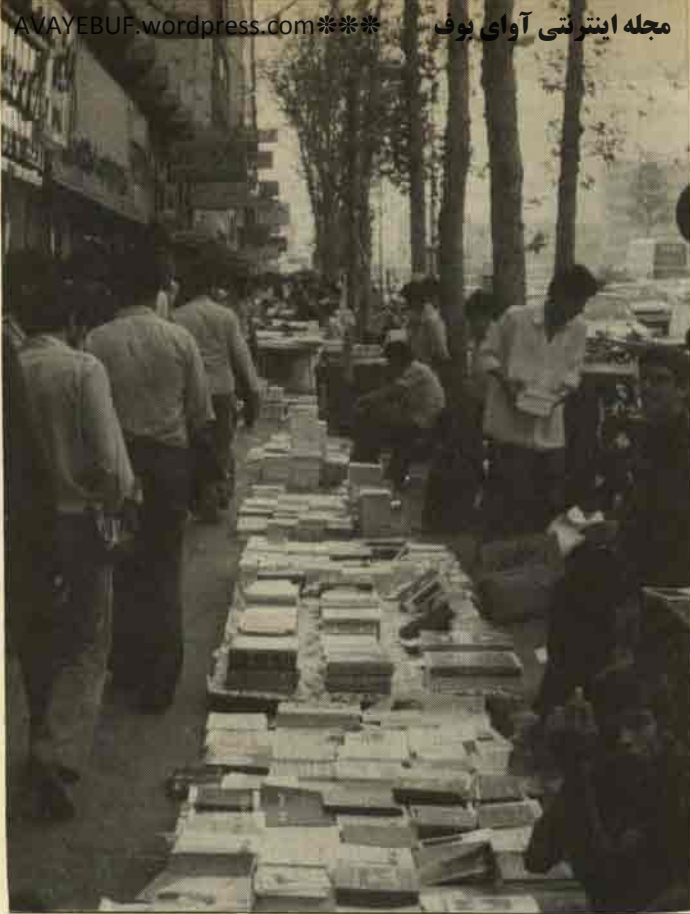
سیاه در سه حرکت مات می شود.

سفید

- 1- F - c7!
  - 2- R - c3
  - 3- T - e5 ++ مات
- اگر:
- 1- .....
  - 2- C - c2+ کیش
  - 3- T - e5++ مات

سیاه

- 1- R - d5
  - 2- P - c4
- 
- 1- P - c4
  - 2- R - c5



اشکال دیگر؟ آیا روند مادی و اخلاقی و تحول و تکامل زیست شهرنشینان از نظام اِکولوژیک (بوم‌شناختی) وابسته به آن شهر بیروی می‌کند یا بازتابی از مناسبات اقتصادی و اجتماعی حاکم بر مردم آن شهر است؟

روان اجتماعی زندگی شهری چه تفاوت‌هایی با روان اجتماعی زندگی روستایی دارد؟ کلان شهر چیست و خصلت‌ها و خصوصیات فیزیکی و حیاتی و سازمان اجتماعی و عاوضه‌های آن کدام است؟ گسترش شهرها و ایجاد کلان شهرها تا چه حد تحت تأثیر توسعه سرمایه‌داری صنعتی است؟

از دیدگاه مارکسیسم شهر چگونه تبیین می‌شود و از لحاظ فلسفی چه تفاوتی بین برداشت مارکسیست‌ها و ایده‌آلیست‌ها از پدیده شهر و شهرنشینی هست؛ در این

مفهوم شهر - مطالعات شهری و منطقه‌ای -

۱. مجموعه ۶ مقاله

نویسندگان: ژان رمی - جرج زیمل - ف. ه.

کاردوزو - دیوید هاروی

برگردان: مینا مخبرسی - گیتی اعتماد -

مهدی کاظمی بیدندی - بهروز سنادی‌زاده

نشر ایران - بها ۲۰۰ ریال

شهر چیست و تفاوت آن با روستا از لحاظ علمی و ارزش‌ها و بینش‌های فرهنگی گوناگون کدام است؛ آیا تکنولوژی، تشکیلات اقتصادی - اجتماعی و ارزش‌های فرهنگی در بیدایش و گسترش شهرها مؤثرند یا ضرورت‌ها و ویژگی‌ها و کلیت‌های تاریخی که شهر در جریان آن تحول می‌یابد؛ آیا جامعه‌شناسی علمی به‌شهر به‌عنوان یک پدیده ناشناخته پرداخته یا به‌منابۀ نوعی شیوه زیستن یا محل اسکان طبیعی انسان ویا

به‌واقع نخستین گام جدی در زمینه طرح این گونه مسائل است.

در شش مقاله این کتاب خاستگاه‌ها و عناصر و عوامل تعیین‌کننده شکل‌گیری شهر و نیز نحوه برخورد و برداشت مکتب‌ها و بینش‌های مهم دو قرن اخیر چون مکتب شیکاگو، بینش دورکیم و بینش مارکس به‌شهر به‌عنوان پدیده اجتماعی مطرح شده است. مقاله‌های: شهر و حیات ذهنی - شهر و سیاست و شهر و مازاد که دیدگاه‌های دیگری است درباره این پدیده، معرفی نظرگاه‌ها و حوزه‌های گوناگونی است که امروزه شهر و شهرنشینی بر پایه آن‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرد. و به‌راستی چه واقع‌بینانه و زیبا گفته است لوفور: «سرنوشت بشر نه در میان ستارگان و نه در روستا، بلکه در شهر تعیین خواهد شد».

صورت آینا مناسبات تولیدی و بافت و زیرساخت اقتصادی و روابط اجتماعی و تضادهای طبقاتی از عناصر اصلی پیدایش و گسترش شهر و کلان شهر است یا عواملی چون نظام اکولوژیک و نظریات دیگری که عمدتاً مبتنی بر ذهن‌گرایی است؟

و سرانجام آیا پدیده شهر و شهرنشینی از قانونمندی و فرماسیون ویژه‌ی برخوردار است و می‌توان آن را درباره تمام شهرها از کشورهای توسعه نیافته گرفته تا شهر در کشورهای سرمایه‌داری و صنعتی قابل انطباق دانست؟

پاسخ این پرسش‌ها و پرسش‌های مشابه آن در زمینه شهر و شهرنشینی، محتوی مجموعه شش مقاله علمی و آموخته‌نی است که با عنوان مفهوم شهر از سوی گروه تحقیق و مطالعات شهری و منطقه‌نی تدوین و توسط نشر ایران انتشار یافته است.

## آدم‌های سنگی - داستان پیوسته

کامران رحیمی

ناشر: ۴ بها - ۲۰۰ ریال

آدم‌های سنگی، داستان فقر و بی‌عدالتی، حدیث ستمشاهی تاریخی و روایت صادقانه دردها و شوربختی‌های انسانی است که در زیر مهمیز نظامی حشن و خونخوار سلطه مرکبار فقری سیاه از نخستین و بدبخت‌ترین حق زندگی یعنی شنیدن و گفتن محروم شد. اما به‌جای در خود نشستن و در خود شکستن، نبرد شورانگیزی را برای دست‌یابی به توانائی‌های بالقوه بشری و تعمیم قابلیت‌هایی که با سرشت خلاق انسان آمیخته است، آغاز کرد.

موضوع داستان، خارق‌العاده و بی‌جعبه و آکنده از حادثه و رمز و راز و هیجان‌هایی نیست که شادخوارانی را خوش آید که خفقان و فقر و رنج‌های بی‌نام را نمی‌شناسند. آدم‌های سنگی روایت بی‌کم‌وکاست عین زندگی ستم‌دیدگان در دوران پیدادگری آن جبار سفیه است که نویسنده از زبان قلم خود

اهمیت نشر این کتاب گذشته از جنبه علمی آن، از آن جا بیش‌تر آشکار می‌شود که بدانیم، رشد غول‌آسا و فریگی بیمارگونه شهر و شهرنشینی در ایران که معمار کودن تمدن بزرگ، فریبکارانه برای تحمیق و سرپوش گذاشتن بر غارت‌گری وحشیانه سرمایه‌داری واپسته، از آن به‌عنوان پیشرفت و توسعه سود می‌برد، همراه برنامه‌ریزی‌ها و سیاست‌های غلط با نتایج معکوس، مشکلات و ناپسانمانی‌ها و عارضه‌های زیانبار اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی فرایندمی به‌بار آورده، که دست کم شناخت و طرح و تحلیل آن‌ها خود به‌جهدی عظیم نیازمند است تا چه رسد به حل و رفع آن دشواری‌ها.

و در چنین شرایطی است که لزوم شناخت هر چه دقیق‌تر پدیده شهر در چهارچوب توسعه‌نیافتگی ایران و تحلیل مسائل وابسته بدان از تراکم و ناهمگنی عناصر انسانی گرفته تا نیازمندی‌های ضروری و اختلالات مادی و اخلاقی و بزهکاری‌های جورواجور آن، هر روز بیش از پیش آشکارتر می‌شود. و کتاب مفهوم شهر

دفتر سروده‌های انقلابی دربرگیرنده دو بخش است. در بخش نخست برگردان شاعرانه چند اثر انقلابی شاعرانی چون ناظم حکمت، مایاکوفسکی، پرشت، کارل سندریگ، لنگستون هیوز و دو شعر از مانو و هوشی مینه درج شده که مجموعه آن‌ها برای نخستین بار است که به فارسی ترجمه و چاپ می‌شود. بخش دوم دفتر حاوی یازده شعر از مترجم است که ضمن پرداختن به ایدئولوژی، سرشار از تصویرهای درخشان و نیرومند و یازتاب وجدان و عاطفه انقلابی سراینده آن‌هاست.

از ویژگی این مجموعه، برگردان یکدست و روان شعرها به زبان فارسی است تا جایی که ظرفیت‌های عاطفی و بیانی و درک انقلابی نهفته در اشعار را بازتابانیده است و این امکان را برای دوستداران سروده‌های انقلابی فراهم آورده که در تقابل برخورد و برداشت شاعران بزرگ با جهان‌بینی انقلابی، پاسخ این پرسش را درابند که چرا هر انقلابی صادق شاعری است توانا.

و این دو نمونه از اشعار دفتر سروده‌های انقلابی است:

#### خطر

اسیر کردن

خطرناک است

باورکن

زیرا شلاق بر می‌گردد. (لورا همفریز،  
دانش‌آموز دبستان کاتونا - نیویورک)

درس اول. سال اول

بابا داس دارد

عمو چکش دارد

اما دشمن توب و تانک دارد

معلم ما می‌گوید:

داس و چکش با هم

ازتوب و تانک هم بیش‌تر زور دارد (از

مترجم اشعار)

آن را بازگفته است. و شگفتا در عین سادگی و بی‌پیرایگی از عوارض فرمالیسم و ذهن‌گرانی‌های ابرتر، تصویرگر هراس جانکاه و مرموز و وحشت‌سبالی است که آن نظام اهریمنی گسترده بود و هیچ تنباینده‌ی را، گونی، مجال رهائی از سلطه آن نبود. آدم‌های سنگی در واقع ادعانامه و کارنامه آگاهی طبقاتی بشریتی است که هر چند فقر بخشی از هویت اوست اما دیالکتیک تاریخی و قانونمدی انقلاب به‌او آموخته است دستی که حنجره او را زخمی کرد تا خاموشی بر خیل خاموشان سرزمینش بیافزاید دست تبهکاری است که از آستین یلیدترین دشمن بشریت یعنی امپریالیسم جهان‌خوار آمریکا و سرمایه‌سالاری غارتگر بیرون آمده بود و او و ستمکشان دیگر را در تاروپود فقر و سیه‌زوری می‌فرد. بی‌گمان داستان آدم‌های سنگی کامران رحیمی نویسنده ناشنوا، از لحاظ سبک و ساختمان داستان، کم و کاستی و نقص و نارسائی‌هایی دارد که باکی نیست. زیرا ایمان او به‌اعاده حیثیت انسان و اعتقاد خلل‌ناپذیرش به‌اراده قهرآمیز خلق، آن پشوانه‌ی است که به‌اعتبارش می‌توان بر تمام ناتوانی‌ها غلبه کرد و دیری نمی‌باید که زبان گشاده اندیشه و بیان یکدست و روان قلم او، خواهد توانست افق‌های روشن و تابناک جهانی را تصویر کند که در آن حاکمیت حق و خلق استقرار یافته و دیگر انسان و عدالت بازپه نیست.

#### سروده‌های انقلابی

سروده‌هایی از چند شاعر بزرگ جهان  
همراه چند سرود از مترجم  
از انتشارات آموزشی معلمان پیشگام بها -  
۴۵ ریال

در روزگار تیره و تار هم

آیا ترانه هست؟

آری ترانه هست:

در وصف روزهای تیره و تار

برتولد پرشت

# از میان نامه‌ها

## دوست خویم آقای احمد رضا اعظمی

امیدوارم توضیح زیر تا حدودی پاسخگوی انتقادات شما باشد.

۱- فضائی که در قصه «بائیز نازه» تصویر شده مربوط به زمانی است که ارتجاع یورش همه جانبه‌اش را به همه نهادهای دموکراتیک میهن ما آغاز کرد. مسلماً در طول يك سال گذشته فضای سیاسی کشور همواره به يك روال نبوده است ولی اگر به یاد داشته باشید پس از لشکرکشی به کردستان در اواخر خرداد ماه و حمله به مراکز و دفاتر احزاب و سازمان‌های مترقی و تعطیل روزنامه‌های متعدد و اعدام‌های بی دربی در خوزستان و کردستان وضعی به مراتب خفقان‌آورتر از آنچه در قصه مذکور تصویر شده به وجود آمد.

۲- و اما در مورد شخصیت «عموی زری» در قصه، باید بگویم که متأسفانه يك نکته اساسی - شاید به دلیل خام بودن قلم من - از نظرتان پنهان مانده است که باعث تعبیری کاملاً مخالف با آنچه مورد نظر من بود در ذهن شما شده است. اجازه بدهید این نکته را با مرور بر چند سطر از داستان روشن کنم:

«... از خواب پریدم. اول فکر کردم از صدای پای او که وارد راهرو شد، بیدار شده‌ام. یعنی نه اینکه فقط فکر کرده باشم، برایم مسلم بود که عمویم آمده. حتی دیدمش هم. انگار آمد جلو در اتاقم و برگشت. البته بعد از اشتباه درآمدم. هیچکس نیامده بود.»  
«پدر تو فکر بود. حس کردم اوقاتش تلخ است. علتش را تا حدی می‌دانستم. مدت‌سی بود از عمویم خیری نداشتیم.»

«يك ماه پیش، يك شب عمو آمد خانه ما.

يك جمندان بزرگ دستش بود. موی سر و سبیلش را آنقدر کوتاه کرده بود که اول نشناختمش...»

با مرور بر این چند سطر باید این سؤال برای شما پیش آمده باشد که عموی زری از يك ماه قبل (یعنی يك ماه قبل از اول مهر و باز یعنی سه روز پس از یورش ارتش به کردستان) با قیافه تغییر یافته کجا رفته است؟

زری شب قبل از رفتن عمو می‌گوید: «يك لحظه از فکرم گذشت که شاید عمو از کردستان آمده اما...» بلافاصله بی می‌برد که اشتباه می‌کرده، با این وجود می‌گوید عمویش «طوری حرف می‌زد که انگار آن‌ها [دو معلمی که در کردستان اعدام شده بودند] را می‌شناخته.»

با این اشارات واقعاً قابل قبول است که فکر کنیم «عمو» بی‌آنکه فعلیتی داشته باشد، از ترس گوشه‌نمی‌پنهان شده باشد؟ و یا درست است که مخفی کاری‌های او را به حساب ترس از زندان رفتن بگذاریم؟

زری جای دیگری می‌گوید: «من همه‌اش فکر عمویم بودم که بعد از آن شب - يك ماه پیش دیگرخانه ما نیامده بود. فقط یکی دو بار تلفن کرده بود. آن هم به پدرم توی اداره...»

دوست عزیز من تا قبل از خواندن انتقادات شما گمان می‌کردم به اندازه کافی روشن کرده‌ام که عمو از کردستان تلفن می‌کند و باید سیاست‌گذار شما باشم که با انتقاد خود این امکان را بمن دادید که تارسانی‌های بیانی قصه‌ام را بیابم.

رضا علامهزاده

۵۸/۹/۳۰

## توضیحی از موضع خطب دماغ

• آقای دکتر عباسی با ارسال بریده‌ی از جریده فریده کیهان - ارگان مستضعفین جهان - طی یادداشتی از همکاران کتاب جمعه خواسته‌اند ایشان را «به‌درك افاضات حضرت استادی» یاری بدهیم. یادداشت ایشان که ضمناً ما را «با قسم و آیه» مقید به پاسخ کرده‌اند با این عبارت به پایان می‌رسد: «شما را به‌خدا! حضرت استادی، تازه این افاضات را در توضیح بیانات قبلی خود فرموده‌اند تا روشنگر کوردلان باشد. اگر شما هم چون حقیر متحیر نماندید توصیه بفرمائید با چیز برنده‌ی دور استاد خطبی بکشند شاید ازحال غشی بیرون آید.»

عین بریده جریده فریده نقل می‌شود تا اگر میان خوانندگان گرامی کسانی باشند که لسان یاجوج و ماجوج را بدانند مشکلات فلسفی آقای دکتر عباسی و ما را یکجا حل کنند. ذکر این نکته انقلابی نیز بی‌مورد نیست که نامه آقای دکتر عباسی که در تاریخ ششم بهمن از تهران به‌پیست داده شده، در تاریخ بیست و دوم بهمن‌ماه در تهران به‌صدوق پستی مجله رسیده است!

استاد فردید، نخستین کسی است که «غریزدگی» را در ایران طرح کرد و با این که حدود بیست سال از آن موقع می‌گذرد، هنوز کسی «غریزدگی» را به‌نحو جدی و آنچنان که ایشان تقریر کرده‌اند، طرح و عنوان نکرده است و حتی کتاب مرحوم آل‌احمد نیز که با الهام از حرف‌های ایشان به‌رشته تحریر در آمد، همان طور که خود «جلال» در مقدمه کتاب اشاره کرده است، به‌سخنان ایشان در این زمینه ربطی ندارد.

هم‌چنین قریب هشت ماه است که استاد فردید از ساعت‌های ۴ بعدازظهر روزهای یکشنبه و چهارشنبه در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران در همین باب سخنرانی دارند که عنوان سخنرانی‌های ایشان هر هفته در کیهان اعلام می‌شود و ملاحظه می‌کنید. این بار از ایشان تقاضا کردیم تا توضیح بیش‌تری درباره عنوان سخنرانی خود بدهند، و استاد پذیرفتند. عنوان سخنرانی این هفته ایشان «تجافی و تعالی از ترقی خواهی متدانی حلولی غریزده» می‌باشد. و آنچه ایشان در توضیح این عنوان از طریق تلفن تقریر کرده‌اند، به‌شرح زیر است:

«تدانی مکرلیل و نهارزده (مکرلیل و نهار بدان معنی که در کلام‌الله مجید آمده) از بقیة‌الله و زمان باقی اخروی و از حکومت حقیقی الهی امت واحده‌ی اسلامی (امت = اومه به‌هندی قدیم به‌معنی کمونوت = جامعه معنوی) به‌دار غرور زمان فانی دنیوی حکومت مردم بر مردم و لوازم بشر انگارانه (اومانیزست) دنیاپرستانه آن همچون اعتقاد کفرآلود به‌اصالت خلاقیت اراده بشری به‌معنی خواهش نفسانی ارزشیاب سرنوشت‌آفرین سرنوشت‌ساز تاریخ آفرین تاریخ‌ساز و تجافی و تعالی (ترانساندانس) از این گونه مراتب غرورآفرین غریزده نیست انگارانه خودبینیادانه فردی و جمعی واقعیت تند پوی گریزپوی اخلاقی مکرلیل و نهارزده مال و منال پرستانه امامت و ولایت پیشاهنگانه نفسانی به‌نفس اماره توحیدی اینهمانی و ناینهمانی فردی و جمعی روانشناسانه و جامعه‌شناسانه کج‌طبعانه دل‌کوران‌ه امت‌نشناسانه نسناسانه قرده خاستن کارتیه لاتنی یهودی زده ماسونی زده صهیونی زده، مثلاً، از قول به‌وحدت موجود دهری حلولی خودبینیاد خلاق از ذات به‌ذات زیون اندیشانه اهریمنانه بر گسون یهودی گرفته تا پاره‌درائی‌های جامعه‌شناسانه فاقد ذکر و فکر گورویج یهودی به‌حکومت الهی مبتنی بر ضراط مستقیم طاعت حقیقی برادران ایمانی نسبت به‌خدای متعال و رسول خدای متعال و اولوالامر واقف و معتقد به‌احکام تشریعی و تکوینی الهی غایب و حاضر در میان آن‌ها.

\*\*\*

واقعا که به‌قول روزنامه تازه مسلمان مردم: فاعتبروا یا اولوالابصار!



## آقای سردبیر کتاب جمعه

خوانندگان را افزایش دهید. چرا خواننده شما باید از مراسم تمنای باران و باران‌سازی در ایران آگاه شود ولی از کاربرد سینما و مسائل تئوریک آن دور بماند؟

با بررسی فیلم‌هایی که به‌طور فریکارانه با بهره‌گیری از فضای خاص کشور به‌تعمایش عمومی گذاشته می‌شوند و به‌هیچ وجه جنبه هنری و روشنگری ندارند، از به‌رز رفتن و استفاده نادرست از این هنر جلوگیری کنید و در کنار آن به‌جریان‌های درست سینمایی اشاره کنید. هم اکنون در سینما تک‌موزه هنرهای معاصر مروری بر آثار اکبراکوراساوا کارگردان ژاپنی و یکی از بزرگ‌ترین سینماگران شرق برپا شده است. شما می‌توانید با معرفی این گونه سینماگران به‌ترغیب هر چه بیشتر مردم بدین آثار سینماگران شرق کمک کنید تا سینمای ایران بتواند از کیفیتی خوب و تماشاگرانی آگاه برخوردار شود. در این راه دانشجویان سینما به‌گرمی از شما استقبال خواهند نمود و دست شما را برای کمک می‌فشارند.

باشد که از این پس هنر هفتم جای بیش‌تری را در هفته‌نامه شما اشغال کند.

بهمن ناعیمی

پس از عرض سلام می‌خواستم از این که تا به‌حال موفق شده‌اید بهترین هفته‌نامه ایران را در زمینه هنر و سیاست به‌طور مرتب منتشر کنید به‌شما تبریک بگویم...

گله‌ئی داشتم از شیوه برداختن شما به‌مسائل گوناگون هنری. من خود یکی از معدود کسانی هستم که در ایران دانشجوی رشته سینما هستم. و از این که این رشته به‌خصوص هنر... از کیفیت بسیار پائینی در جامعه ما برخوردار است متأسفم و متأسف‌تر از این که می‌بینم شما در کتاب جمعه به‌این هنر که مردم ایران در ارتباط بیش‌تری با آن بوده‌اند نمی‌پردازید. شما می‌توانید همان طوری که به‌مقالات روشنگر خود در سایر زمینه‌ها می‌پردازید به‌این رشته از هنر نیز توجه خاص مبذول دارید و با شکافتن مسائل آن در ایران به‌ترویج بیش‌تر آن که می‌تواند میان توده‌های مردم نفوذ عمیقی داشته باشد بپردازید.

شما با شناساندن اولین نظریه‌پردازان سینما مانند ورتوف، کولیشف، داوژنکو و ایزنشتاین، سطح معلومات سینمایی

شعر و الخ... نمی‌نویسند. اما همه خود را در این باب طلیکار می‌دانند!

خانم‌ها آقایان! تصور می‌فرمایید که چون شما کاهلی می‌کنید ما بهتر است این تنها صدای فرهنگی مملکت را هم خاموش کنیم؟

هر لحظه منتظرش هستیم، اما دست کم تا موقعی که منتشر می‌شود این گوی و این میدان!

ل.ج: عجیباً که دوستان دست‌اندرکار قصه‌نویسی، از «بائین بودن سطح قصه در کتاب جمعه» گلایه می‌کنند اما خود آستین بالا نمی‌زنند و قصه‌ئی نمی‌فرستند که چاپ آن، لا‌اقل ده شماره یک بار، فشار گلابه‌ها را کم کند. عجیباً که دوستان شاعر، از «بائین بودن سطح شعر در کتاب جمعه» گلایه می‌کنند اما خود شعری نمی‌فرستند که چاپ آن اسباب سربلندی ما شود. عجیباً که کسی مقاله‌ئی در نقد فیلم، نقد تأثیر، نقد کتاب، نقد

## باجلان عزیز

درد و سیاست مرا بپذیرید. به‌مشکلات کارتان آگاهی دارم. اما بیش‌تر به‌مسئولیت بزرگ‌تان می‌اندیشم. در این خراب‌آباد، که تازه در اول عشق مبارزه ضدامپریالیستی

خویش است. تعجب و تأسف من از چاپ ترانه‌های فارسی و ترکی در کتاب جمعه‌ش ۱۸ م تا ۲۰ م با الفبای فونتیک لاتین است - مراسم تمنای باران را می‌گویم. اجازه بدهید در رابطه با توصیه شما در آخر رشته مقالات باران‌سازی در ایران برای استفاده از الفبای فونتیک لاتین توصیه به خوانندگان! چند سطر از کتاب زبانشناسی یک «خان» را خدمت‌تان عرض کنم:

«اندیشه وضع علامات خطی که برای همه زبان‌ها به‌کار بیاید یکباره موهوم است. چنین خطی مشکل را دوچندان خواهد کرد. زیرا که چون اصوات زبان‌ها مختلف است اگر علامات واحدی برای صوت‌های متفاوت قرار بدهیم، البته بیش‌تر موجب اشتباه خواهد شد و کسی که می‌خواهد زبان بیگانه‌نی را بیاموزد مدتی باید صرف وقت کند تا بیاموزد که در آن زبان علامت معین نشانه صوتی است غیر از آن که در زبان مادری او هست. حتی دانشمندان زبانشناسی تاکنون نتوانسته‌اند برای همه زبان‌های مرده و غیرمعمول خط واحدی به‌کار ببرند.»

اپرویز نائل خانلری/ زبانشناسی، مقوله زبان و خط، ص ۲۶۱/ انتشارات بنیاد فرهنگ ایران  
سوءفاهم نشود. مطمئن باشید بهیچ وجه دچار احساسات شوونیستی، یا به‌قول دوستی، احساسات خرطن‌پرستانه نشده‌ام. فقط می‌خواهم بدانم دلیل شما برای توصیه استفاده از الفبای فونتیک لاتین به‌خوانندگان چیست؟

اگر دستگاه خط فارسی برای ضبط صداها ناراسا است. این نارسائی مختص فارسی نیست. دستگاه‌های خطی دیگر هم که در ارتباط با زبان‌های دیگر به‌کار می‌روند همین نارسائی را دارند. البته نارسائی‌های عرضی و غیرماهوی که محصول دوره‌های اغتشاش و هرج و مرج ادبی و اجتماعی است و نارسائی‌های ناشی از عدم تکامل یک دستگاه خطی به‌گونه‌نی اجتناب‌پذیراند. اما نارسائی‌های ذاتی دستگاه خطی اجتناب‌ناپذیر است و برای رفع آن باید از وسائل دیگری مانند ضبط مغناطیسی و غیره (صفحه نوار، فیلم) سود ببریم.

به‌علاوه، اگر بنا باشد که ملاک‌ها و معیارهای هر چیزی از جنس همان چیز باشد (واحدهای طول، سطح، حجم و زمان) برای نشان دادن تلفظ یک کلمه فارسی بهترین وسیله الفبای فونتیک فارسی است:

آ، مثل آب، آن، آرد

ا مثل بابا، بار، کار

ا مثل من، زن، تن

(تکیه‌دار) ا مثل انس، چن

(کوتاه و خفیف) م مثل لانه، شانه، خانه

ا مثل بن، تن، تو، دو

«او» مثل بود، رود، کود

«ای» مثل بید، دید، نیست

(همزه ساکن) ء مثل انشاء، املاء، لوءلوء

ر مثل واو، ویسکی

ی مثل یاوه، یار، یزدگرد

بقیه صداها هم نیازی به‌مثال ندارند:

ب - پ - ت - ج - ح - خ - د - ر - ز - ژ - س - ش - ع - غ - ف - ک - گ - ل - م - ن

این الفبای فونتیک خیلی ساده است و هرکس می‌تواند کم و زیادش کند فقط برای نمونه شعر میشک را که در کتاب جمعه شماره ۱۹ م ص ۱۲۵ چاپ شده است برایتان با فونتیک فارسی می‌نویسم و منتظر پاسخ شما می‌نشینم

کوکچک شما - کاظم زارعیان

ام ای - ش اُك [ میشك  
 ام ای - ش اُ - ك او [ میشكو  
 اش ال - ل ا [ شالا  
 اك آر - دان / رای - ش اُ - ك او [ گردن ریشكو  
 اخ اُ - دا [ خدا اب ا - ر اون [ بارون  
 اح اُ - دات [ هدیت یعنی دهد  
 اح ا - دات [ هدوت  
 م ای - ش اُك / م ای - ش اُ - ك او / ش ال - ل ا /  
 مگ آر - دان / رای - ش اُ - ك او / ش ال - ل ا /  
 خ اُ - دا / پ ا - ر اون / ح اُ - دات / ش ال - ل ا /  
 ب اُ - ج ا و - ك ا - ر اون / ح اُ - دات / ش ال - ل ا /  
 ب اُ - م ا س - ك ای - ن اون / ح اُ - دات / ش ال - ل ا /  
 ب اُ - ف ا غ - غ ای - ر اون / ح اُ - دات / ش ال - ل ا /  
 میشك میشكو شالا  
 گردن ریشكو شالا  
 خدا بارون هدت شالا  
 به جوکارون هدت شالا  
 به مسکینون هدت شالا  
 به فقیرون هدت شالا

طرحی از ج. میلاگردی



## پاسخ به آقای حق پرست درباره ترجمه تمنای باران و باران‌سازی در ایران

آقای حق‌پرست با تشکر از راهنمایی‌های مفید شما درباره ترجمه تمنای باران و باران‌سازی توجه به چند نکته ضروری است:

۱. مقاله از متن انگلیسی به فارسی در آمده. متن ترکی تنها برای توجه به تلفظ کلمات ذکر شده.

۲. در مورد تلفظ اسامی، در این گونه نوشته‌ها آوانوشت رایجی وجود دارد که نویسنده، آن را دقیقاً، رعایت نکرده، و مترجم با اعتماد به نویسنده که خود ترك زبان است آن را به فارسی در آورده. از آن جمله کلمات Cars و Yagmur, Adna را نویسنده باید به گفته شما Yagmur, Adna یا gares و Yaqmur می‌نوشت.

۳. در مورد اسامی فارسی و برخی از نمونه‌های مراسم طلب باران نیز اشکالاتی وجود داشت که در ترجمه فارسی اصلاح شد، یا مطالبی در داخل آ بر متن افزوده شد اما به سبب آشنا نبودن به ترکی متأسفانه این مورد خاص مورد غفلت قرار گرفت.

باچلان فرضی

\*\*\*

ضمناً متن انگلیسی «قوشماجا» نیز در زیر می‌آید:

The rain falls and dumpens the earth

Go between laudies in your door

My grandfather says "we should mary him"

My grandmother says "let us wait and see"

O'my dear uncle, why don't you say something

## سردبیر گرامی کتاب‌جمعه

### توضیح

پدینوسیه به آگاهی می‌رساند که حذف بیست‌وپنج سطر (در حدود يك ششم) از متن اصلی داستان کوتاه «درخت پرشاخه» که در شماره ۲۵ کتاب جمعه به‌چاپ رسیده است منحصراً به تشخیص و صلاحدید شورای محترم نویسندگان این مجله صورت گرفته است و مترجم در این مورد دخالتی نداشته است.

قاسم صنعوی

در مطالب مندرج در شماره ۲۱ کتاب‌جمعه در مورد کردستان و تاریخچه حزب دموکرات کردستان، نام عزیز یوسفی که سال پیش در تهران درگذشت عزیز یونسی ثبت شده است که چون به‌دفعات آمده، البته غلط چاپی نیست و احتمال دارد که اشتباه نویسنده کتاب بوده باشد. در هر حال تصحیح آن به‌لحاظ ارتباط موضوع با تاریخ مبارزات معاصر خلق‌ها در ایران ضرورت دارد. خواهشمندم در شماره بعدی این اشتباه را تذکر بدهید.  
ارادتمند مجید امین‌مؤید

سردبیر محترم هفته‌نامه کتاب جمعه:

صورت دستور فرمائید این سیاستنامه در آن نشریه درج شود. امیدوارم اینجانب نیز در آینده بتوانم همانند آن خانم محترم در معرفی این هفته‌نامه به‌نسل روشن و جوان سهمی داشته باشم.

با تشکر و احترام فراوان:

محمدحسین خلیلی،<sup>ته</sup> دانشجوی سال دوم علوم بانکی

ضمن سلام و تقدیم بهترین‌ها به‌حضورتان به‌خاطر کتاب خوب جمعه، اجازه بدهید بدین وسیله از خانم ناشناس ولی بسیار محترم و وطن‌پرستی که در بعدازظهر دوشنبه ۵۸/۱۱/۱ خواندن «کتاب جمعه» را به‌من توصیه کردند تشکر و قدردانی و حق‌شناسی کنم. خواهشمند است به‌هر

• آقای عزیزالله حاجی مشهدی اگر به‌منابسی از ادبیات معاصر افریقا<sup>آ</sup> فی‌الجمله داستان کوناه دسترسی دارید بی‌فیض‌مان نگذارید.

• جناب بهرام افراسیابی کتاب انقلاب پرتغال، نوشته گیل گرین به‌ترجمه خود را که «به‌مناسبت ترجمه روان و ماهرانه ایشان از نقد مارکسیسم رودسون و درباره عربستان بی‌سلاطین» برای خانم (ونه آقای) آزاده امضا فرموده‌اید خدمت ایشان تقدیم کردیم و حامل تشکرات خانم آزاده از محبت دلگرم‌کننده شما هستیم.

از خوانندگان علاقمندی که ترجمه شعر، قصه، و مقاله برای مجله می‌فرستند تقاضا می‌شود زیرا کسی از اصل آن‌ها را نیز ضمیمه ترجمه خود کنند، پیشاپیش سیاستگزاریم.

• آقای سعید عدل

در پاسخ آن همه محبتی که فرموده‌اید فقط می‌توانم در يك جمله بگویم «از صمیم قلب متشکرم». تنها چیزی که دارم و به‌آن می‌بالم همین محبت‌ها است که از همه چیز بی‌خواستنی‌تر و گرانبه‌تر است.

۱) خود نیز در فکر آن هستیم که تاریخچه‌ی از مبارزات ضدامپریالیستی، و در مجموع، چگونگی شکل گرفتن و اهداف

صندوق پستی

۱۱۳۲-۱۵



• آقای مصطفی ذبیحی (اراک)

حداکثر برداشت ما این است که تصمیم گرفته‌اید با ما شوخی کنید. با منطق می‌خواهید به‌جنگ بلاهت بروید؟

• آقای دکتر حسین میرشجاعی

به‌شرح بالا مراجعه فرمائید، امیدواریم متقاعدتان کند که گناه از ما نیست.

نویسندگان و شاعران به قول شما «برمایه» آماده‌ایم، ولی این جور بویش می‌آید که آقایان و خانها حرف زیادی برای گفتن و مطلب زیادی برای نوشتن ندارند و یا، به‌دلالی که خودشان می‌دانند، تو حال و هوای نوشتن و سرودن نیستند.

۵) پنجشم. «آنارشیسیم را از نظریك اصطلاح سیاسی، و يك برداشت فلسفی، و به‌خصوص برداشتی که يك آنارشيسست از آن دارد» در شمارهٔ ديگر معرفی خواهیم کرد، و بعدها دربارهٔ سؤال ديگرتان اگزیستانسیالیسم، چرا که شرح آن به‌سادگی مقدور نیست.

حقیقت این است که ما چنین صفحاتی در مجله گشوده بودیم. در پاسخ خوانندگان. ولی چند هفته‌ی است که از خیر آن گذشته‌ایم تا بعد بیستم چه گونه می‌شود اشکالی را که در عمل پیش آمده مرتفع کرد... اشکال قضیه این است که هر عقیدهٔ سیاسی یا فلسفی برای خود يك تعريف علمی دارد، و این که فلان عقیده یا مکتب خوب است یا بد، چیزی است که بستگی دارد به‌منافع خاص یا نظر فرد ناظر. پس معرفی يك عقیدهٔ فلسفی یا سیاسی، اگر باجهه‌گیری واز فلان یا بهمان زاویه صورت بگیرد، کار درستی نیست. اگر شما خواستید بدانید يك لیبرال یا يك فاشيسست چه می‌گویند چه عقیده‌ی داردو من از موضع يك آنارشيسست یا يك کمونیست به‌شرح آن مکاتب پرداختم جواب درستی به‌شما ندادام؛ زیرا آنچه نصیب شما شده «عقیدهٔ يك آنارشيسست یا يك کمونیست نسبت به‌لیبرالیسم یا فاشيسم» است و نه بیش. برای آن که من به‌سؤال شما در مورد مثلا ماتریالیسم جواب درست بدهم، نباید از موضع يك ایده‌الیست یا هر چیز ديگر به‌ماتریالیسم نگاه کنم بلکه در کمال بی‌طرفی باید به‌شما بگویم که «ماتریالیسم چنین اعتقادی است و چنین می‌گوید».

متأسفانه ما نخست برداشتیم در پاسخ خواننده‌ی که پرسیده بود «لیبرالیسم چیست؟» (و نپرسیده بود که عقیدهٔ ما در باب

سازمان‌های مترقی انقلابی فراهم کنیم. تاکنون پانزده گروه و سازمان دعوت ما را پذیرفته‌اند و می‌توانیم به‌خوانندگان علاقه‌مند مزده بدھیم که به‌زودی در زمینهٔ این مسائل مطالب قابل توجه و با اهمیتی در کتاب جمعه خواهد آمد که عجالتاً از طرح آن‌ها چشم‌پوشی می‌کنیم.

۲) در موضوع گروه‌های فشار و غیره، منتظریم ببینیم با اظهار علاقه مکرر آقای بنی‌صدر در مورد ایجاد فضای باز سیاسی چه وضعی پیش خواهد آمد. ما نیز مثل شما و بسیاری ديگر انتظار می‌کشیم تا ببینیم چه پیش می‌آید.

۳) در مورد این که «برای دریافت کمک‌های مالی خوانندگان اقدام به‌افتتاح حسابی در یکی از بانک‌ها» بکنیم، با تشکر فراوان از لطف شما، عجالتاً به‌کمک مالی خوانندگان و علاقه‌مندان نیازی پیش نیامده و مجله خودکفاست. اما چنان که پیش از این نیز گفته‌ایم تاکنون هرگز از کیفیت چاپ و صحافی مجله راضی نبوده‌ایم و لازم می‌دانیم مجله با کیفیت بسیار خوب به‌چاپ برسد تا بتوانیم آلبوم‌های ارزنده‌ی از عکس و نقاشی به‌طور دائم در مجله تقدیم خوانندگان کنیم. اما چاپ بهتر مستلزم هزینه‌های بیش‌تری است و تنها در این مورد است که خوانندگان علاقه‌مند می‌توانند از طریق تبلیغ مجله در میان کسان و دوستان خود و تشویق آن‌ها به‌قبول اشتراك مجله جنبهٔ مالی آن را برای وصول به‌امکانات پیش‌تر تقویت کنند. خوشبختانه مجلهٔ نیز می‌تواند به‌راحتی جای خود را نزد دوستان و کسان خوانندگان ما باز کند، گیرم اصل موضوع آشنا کردن آنان با چنین نشریه‌ی است. در همین شماره‌نامهٔ دانشجوئی را ملاحظه می‌کنید که از ما خواسته‌اند تشکر و احساس حقشناسی‌شان را به‌خانم ناشناسی که مجله را به‌ایشان معرفی کرده‌اند اعلام کنیم.

۴) شاید از نظر تان گذشته باشد که تاکنون به‌دفعات در مجله اعلام کرده‌ایم که «نویسندهٔ خاصی» نداریم و برای چاپ آثار همهٔ

من نمی‌دانم يك نوجوان كه خدشه را خطچه و توصیه را توسعه و توضیح را توزیع می‌نویسد از چه سالی خواندن آثار مارکس و انگلس و پلخانف و بوخارین و لوکاج و امثالهم را شروع کرده که در سیزده سالگی متخصص مسائل پیچیده فلسفی شده است و بی‌درنگ می‌تواند در فلان عبارت احتمالاً ساده‌دبیر خود افکار مارکسیستی را تشخیص بدهد. فقط این را می‌دانم که اگر هر چه زودتر با این روحیه به‌طور جدی مبارزه نشود فاتحه نسل آینده را باید خواند. قرار نیست ما پس از دو هزار و پانصد سال از جنگ مشتی ساواکی عملة ظلم نجات پیدا کنیم و در جنگال اردوئی از آكرة جهل گرفتار شویم.

نام‌های آن همه مبارزانی که فی‌المثل از دو سازمان معتبر مجاهدین خلق و جریک‌های فدائی به‌خاک و خون کشیده شدند یا در میدان‌های اعدام برابر جوخه آتش قرار گرفتند البته بر کسی پوشیده نیست. خوب، شما فکر کنید در حالی که فلان فرد روحانی‌نما زک و پوست‌کنده منکر بدیهیات می‌شود و فی‌المثل در برابر عالم و آدم از رادیو و تلویزیون اعلام می‌کند که «فقط روحانی مبارزه کرده است»، دیگر از يك نوجوان ناآگاه چه انتظاری می‌توان داشت؟ انتظار باید داشت که اخلاق و ایمان و دست کم موازین اسلامی را در رفتار و گفتار و کردار خود مراعات کند؟

اما در مورد شخص من، خانم رؤیا، خودتان را ناراحت نکنید. من نه ادعائی دارم نه چیزی می‌خواهم، حتی کدخدائی جوشقان را. در سال ۵۲ ممنوع‌القولم اعلام شدم و چون دیگر هیچ کاری از من ساخته نبود و هر روزنه‌ئی را مسدود کرده بودند به‌خارج مهاجرت کردم (با هجرت اشتباه نشود) که شاید در آنجا بشود دست به‌عمل حداقلی زد. اجازه بدهید مطلبی را بگویم و این برگونی را ختم کنم؛ افراد را باید روی عمل‌شان قضاوت کرد نه روی محل اقامت‌شان. زنده باشید.

لیبرال‌ها چیست) گفتیم «این يك مشی سیاسی - اقتصادی است و چنین می‌گوید». بی‌درنگ از این جا و آنجا شنیدیم که کتاب جمعه را «يك مشت لیبرال اداره می‌کنند». بعد در پاسخ خواننده دیگری درباره فالانژ و فالانژیسم به‌همان شیوه عمل کردیم. - دوستان انگست تحیر به‌منقار گزیدند که «باحتمل میان همکاران کتاب جمعه و فالانژها و بوجارهای لنجان حزب باد، پشت پرده ساخت و پاختی صورت گرفتند». - وقس علیهذا.

بنابراین، در شماره دیگر، با یقین به‌این که بینکاران کنار گود خواهند گفت اخیراً کشف کرده‌اند که مخارج کتاب جمعه را آناشیت‌ها می‌پردازند، آناشیسیم را - از دیدگاه خود آن‌ها - معرفی خواهیم کرد!

#### • خانم رؤیا زارع

احساسات محبت‌آمیزتان به‌راستی عمیق‌تر از آن است که بتوانم جوابی درخوَر بدن بدهم. - اینکه نوشته‌اید شکستی را که در بحث راجع به‌روشنفکران از دوستان خود خورده‌اید «نمی‌توانید تحمل کنید» و معذک از آن‌ها با عنوان «دوستانی واقعاً پاك و خوب و مهربان» یاد می‌کنید و می‌نویسید «من واقعاً دوست‌شان دارم»، نشانه روح بلند شماست و نشانه این قضاوت کاملاً درست‌تان که از اظهار عقیده نادرست کسانی که مسائل را تنها از يك سو می‌نگرند و نمی‌توانند جهات مختلف قضایا را هم در قضاوت‌های خود در نظر بگیرند زنجش حاصل نباید کرد.

متأسفانه طی این يك ساله اخیر روحیه مطلق‌زدگی و انحصارطلبی چنان در افکار پاره‌ئی از قشرهای با وجدان ولی ناآگاه رسوخ داده شده است که به‌راستی معلوم نیست آثار سیاه آن را چه گونه باید زدود. بارها شنیده‌ام از دوستان، که مثلاً فلان دبیر، سر کلاس اول یا دوم دبیرستان تا دهان باز کرده است که چیزی بگوید مشتی نوجوان سیزده و چهارده ساله در برابر او ایستادند که «این حرف‌ها تبلیغ مارکسیستی است»

متن اصلی تشسته است. همان طور که دوباره درآمد به جای تکرار کرد، که هر دو معادل Repeta است و بدون شك انتخاب این یا آن به سلیقه شخص مترجم بستگی پیدا می کند. اما در همین جمله (سطر هشتم ص ۲۵) مثل يك چیز جدی را ترجمه اشتباه آمیز Comme une chose tres serieuse تلقی نکند. این کلمه چیز، درست در همین سیاق سخن گفتن نزدیک به معاویه و دقیقاً با همین کاربرد، در تداول تهرانیان به وفور به کار می رود.

در سطر چهارم صفحه ۲۷ حق با شماست. عبارتی بین الهالین آمده که در ترجمه از قلم افتاده است که با تشکر از شما بدین وسیله اصلاح می شود:

... مثلاً اول بار که هواپیمای مرا دید (راستی از روی هواپیمایم نقاشی نمی کنم، کشیدن آن برای من خیلی سخت است) ازم پرسید...

ضمناً ملاحظه می کنید کلمه راستی را که در اصل نیست و در ترجمه آمده. با فقدان این کلمه در ترجمه، حالت متن اصلی منتقل نمی شود. سلیقه است دیگر.

درباره کلمه بُنگی (ص ۳۲، س آخر) سؤال فرموده اید: «اگر کوچکی و کوچک بودن را بُنگی گفتید چرا بزرگ شدن را درختگی! یا درختی نگفتید؟» (علامت تعجب از خود شماست البته).

جوابش بسیار ساده است: از بچه و آخته و پته و شلخته می توانیم بچگی و آختگی و بُنگی و شلختگی بسازیم، اما از درخت و میز و آهن نمی توانیم. علتش آن است این سه کلمه اخیر به خلاف چهار کلمه اول به های غیرملفوظ ختم نمی شود. اگر دیده باشید، شاگرد شوفرها به سر چکش می گویند کلگی؛ مثلاً: «کلگی چکش از دسته در رفت نزدیک بود بخورد تو سر تقی.» - خوب دیگر. آن ها هم با این که دستور زبان نخوانده اند به طور قیاسی یا سماعی می دانند که های غیرملفوظ آخر کلمه کله تبدیل به گ می شود و به همین سبب هرگز به جای کلگی نمی گویند سرگی.

### • آقای حیدری فرد (بابل)

مسأله اعتماد و اطمینان در میان نیست. هر امری قاعده‌نی دارد. ترتیب تقاضای اشتراک در داخل جلد مجله آمده است.

### • آقای محمددهقان (سلماس)

دوست عزیز، بارها توضیح داده ایم که سی درصد تخفیف دانشجویی عبارت از همان مبلغی است که کارمزد فروشندگان مجله است. بنابراین فیش بانکی و فتوکپی کارت تحصیلی را باید به دفتر مجله برسد تا مجله مستقیماً به نشانی تقاضاکننده ارسال شود. از همکاری‌تان در معرفی مجله به دیگران بسیار متشکریم.

### • آقای مهدی صورتی

با سپاس و تشکرات قلبی، و با بوزش بسیار، چون موضوعاتی که عنوان فرموده اید عیناً همان‌هاست که در نامه آقای سعید عدل نیز آمده. تمنا می کنم برای جلوگیری از دوباره کاری به پاسخ ایشان در همین شماره مراجعه فرمائید. با عذرخواهی مجدد.

### • آقای ژاک یوسفی

به تلفن ۸۳۸۸۳۲ مراجعه کنید.

### • آقای وحید

با تشکر از لطف شما که وقت گرانبها را صرف مقابله برگردان شاهزاده کوچولو فرموده اید، باید عرض کنم در برگردان يك اثر مترجم باید بیش تر طرف زبان خود را بگیرد و نسبت به آن حساسیت به خرج دهد نه جانب زبان متن اصلی را. البته این بدان معنی نیست که مترجم هرچه خواست بکند، بل درست به عکس، این عمل مستقیماً باید در جهت حفظ شیوه نگارش متن صورت بگیرد. مثلاً در شیوه‌نثر کتاب مورد نظر عبارت درآمد که و یا در جوابم درآمد (که هر دو اصطلاحی بسیار رایج و معادل دقیق به من گفت یا در جواب من گفت است) به همان راحتی در متن فارسی می نشیند که معادل فرانسه آن در



به سلیقه شخصی افراد.

در قسمت هفتم، با اشاره به سطر ۱۱ صفحه ۲۲ نوشته‌اید «آمدنا خیلی شل است». من همیشه سعی کرده‌ام در نگارش یا ترجمه متنی که لازم است به طبیعت زبان محاوره نزدیک باشد مستقیماً از مصطلحاتی که در تداول وجود دارد و به اعتقاد من همچون جواهرات تراش خورده‌ی می‌درخشد استفاده کنم و حتی در صورت امکان برای ساختن ترکیبات تازه، آن‌ها را الگو قرار بدهم.

در زبان محاوره به نوعی پسوند «آ» برخورداریم که فوق‌العاده زیباست، اما تنها در افعال سه گانه رفتن و برگشتن و آمدن استعمال می‌شود، یا بهتر است بگویم که من آن را تنها به دنبال این سه مصدر دیده‌ام. این پسوند، از فعل، نوعی ظرف زمانی می‌سازد برای انجام گرفتن یا انجام دادن عملی دیگر. به مثال‌هایش توجه کنید:

۱) آمدنا، پذیرگ را دیدم. - یعنی در حالی که یا همان جور که داشتیم می‌آمدیم... به فرانسه En venant.

۲) برگشتنا يك بسته سیگار هم برای من بگیر. - یعنی همان جور که یا موقعی که داری برمی‌گویی... به فرانسه En retour nant.

۳) بی‌رحمت، رفتنا، در راه محکم بیند. - یعنی در حال رفتن، یا در حالی که یا همان جور که می‌روی... به فرانسه En partant.

اگر فرصتی دست می‌داد، این پسوند بسیار بسیار گویا و زیبا را با يك يك افعال فارسی به محك می‌زدیم ببینیم به کدام‌هاشان می‌خورد. یعنی ببینیم که مثلا خوردنا می‌شود گفت؟ «آدم، خوردنا حرف نمی‌زند.» (یعنی در حال خوردن و با دهن پر). - بلند شدن می‌شود گفت؟ «بلند شدن سرش خورد به گوشه پیش بخاری.» (یعنی در حال برخاستن). - جویدنا می‌شود گفت؟ «جویدنا يك ریگ گنده زفت زیر دندانم.» (یعنی همچنان که لقمه را می‌جویدم). - و جز این‌ها...

همچنین بعید نیست که این پسوند خلاصه شده نشانه آن باشد که در زبان کتابت به کار

اما از همه چیز گذشته، وقتی الگویی به فصاحت این ضرب‌المثل بسیار رایج دم دستمان است که «خسر ما از کرگی دم نداشت» چرا نتوانیم بگوییم «بانویاب از بُتگی شروع می‌کند به گنده شدن»؟ دوباره برگردیم به مصدر درآمدن، چون در قسمت چهارم نامه‌تان بار دیگر به آن پرداخته‌اید که (ص ۴۱، س ۱۵) «گفته بود از درآمده بود زیباتر و رساتر است.» - خوب ممکن است به سلیقه شما این از آن زیباتر باشد، اما دیگر رساتر چرا؟ نکند حضرت‌تان در آمدن را فقط در معنی خارج شدن می‌پذیرید؟ جای استاد مسعود فرزند خالی. آن حضرت حافظ‌شناس نابغه هم بر آمدن را همه جا فقط به معنی بیرون آمدن می‌گرفت. در یادداشت‌های چاپ شده‌اش ذیل مصراع با سلیمان چون برآیم من که مورم مرکب است مرقوم فرموده است: «حافظ برآمدن را جاهای دیگر هم در همین معنی آورده است، از جمله در این بیت:

بده گشتی می، تا خوش برآئیم

از این دریای ناپیدا کرانه (۱)

و نازه تنها این نیست. در قسمت پنجم نامه‌تان این عبارت ترجمه را از سطر ۵ صفحه ۴۱ نقل کرده‌اید: «تو اخترک من بیرم نمی‌رسد.» - وزیر به هم نمی‌رسد را چهار بار خط کشیده مرقوم فرموده‌اید که «نیست و زندگی نمی‌کند و وجود ندارد معنی‌ش است که با Inya pas کاملاً می‌خواند، ولی به هم نمی‌رسد بسیار دور از ذهن است.» - که باید عرض کنم خلاف به عرض‌تان رسیده. یکی از معانی به هم ترسیدن، همانا نبودن و زندگی نکردن و وجود نداشتن است، و دست بر قضا در این معنی رایج‌ترین معادل این افعال است در تداول تهرانیان: «تو تمام شهر يك مثقال گوشت به هم نمی‌رسد.» - و باز در قسمت ششم نامه با اشاره به همین اصطلاح در سطر اول صفحه ۴۲ معادل‌های پیدا نمی‌شود و یا گیر نمی‌آید را پیشنهاد فرموده‌اید که معادل‌های کاملاً درستی است و لاجرم انتخاب این یا آن دیگر بستگی پیدا می‌کند

شده یا هنوز نوبت خواندن آن نرسیده. هر هفته صدها صفحه داستان و قصه به دفتر مجله می‌رسد که چون صفحات معدودی برای چاپ آن‌ها داریم لاجرم بر هم انباشته می‌شود. قرار است ضمن یکی دو هفته آینده مطالبی را که به دفتر مجله رسیده و هنوز مورد بررسی قرار نگرفته در چند شماره اعلام کنیم. و از آن پس عنوان مطالبی نیز که هر هفته شورای دبیران غیرقابل چاپ تشخیص بدهد برای اطلاع نویسندگان تا مترجمان آن‌ها در مجله اعلام شود.

### ● خانم گلی خ. (کرمان)

۱) من به راستی متأسفم از این که خود را مجبور می‌بینم با صراحت تمام خدمت‌تان عرض کنم که فریب خورده‌اید و به سنگلاخ ذهنیات افتاده‌اید. من به آن افسرد و به بایمردی‌های‌شان احترام می‌گذارم اما به تخلیات واهی‌شان عقیده‌ام نمی‌گذارم. از این صریح‌تر نمی‌توانم حرفم را بگویم. آن حرف‌ها فقط وعده‌های توخالی است. امیدوارم روزی شمارا ببینم و حضوراً با شما حرف بزنم. تو را به خدا دیگر این شعارها را بیوسید و احترام بگذارید و بعد، خیلی محترمانه بگذاریدشان روی رف. هزاران سال است که جوامع بشری فریب این امیدهای واهی خالی از تعقل و منطق را خورده و به جای آن که نگاهی از روی خرد به پیرامون خود کند چشم بر هم نهاده به آرزوی «آن روز خوش» شعار دلخوشکنک غرغر کرده است. دست کم پنج هزار سال است - تا آنجا که تاریخ مژگون خیر می‌دهد - بشریت فریب این شعارها را می‌خورد. سخنگیرتر باشید و فریب آن حرف‌های تو خالی، یوج و پا دروا را نخورید.

۲) ناجی به معنای نجات‌دهنده، غلط مشهور است. ناجی یعنی نجات‌یافته و منجی یعنی نجات‌دهنده... فرهنگی که نام برده‌اید نیز فرهنگ معتبری نیست؛ اغلاط سر بهجهنم می‌زند.

۳) خیر. فتوکپی کارت تحصیلی باید

می‌رود و همین معنی را افاده می‌کند: دوان (= در حال دویدن)، خندان (= در حال خندیدن)، روان (= در حال رفتن) - و غیره... در هر صورت، برای گسترش دادن به زبان، یکی از بهترین راه‌ها استفاده از این گونه نکته‌هاست که متأسفانه بسیار دست کم گرفته می‌شوند. در هر حال، اعتقاد من بر این است که وقتی می‌شود نوشت آمدنا هنوز به شکل دانه بود دلیلی وجود ندارد که بتویسیم آخر وقتی آمده بود، یا آخر به شکل دانه به این اختراک آمده بود که اشکال پیشنهادی خود شماست و ضمناً سرزنشی که پیش از این به من کرده بودید اینجا به خود شما برمی‌گردد: برای این که از آمدنا استفاده نکنید مجبور شده‌اید کلمه آخر و عبارت به این اختراک را که در متن نیست به ترجمه اضافه کنید!

در بخش هشتم (سطر ۶ صفحه ۴۵) ایرادتان را به محبت آرام می‌پذیرم و استدلال‌تان را نه. مفهوم مخالف محبت آرام، محبت تند و خشن نیست. اظهار محبت می‌تواند آرام باشد یا با هیجان... الخ.

ایراد نهم (سطر ۷ صفحه ۴۵). حق با شماست. با سپاس بسیار عبارت به این شکل تصحیح می‌شود: «خُب دیگر، دوست دارم، گرچه اشتباه‌من باعث شد تو روحت هم از این موضوع خیردار نشود...»

ایراد دهم (سطر ۱۳ صفحه ۴۶). حق با شماست. با تشکر فراوان جمله به این صورت تصحیح می‌شود: «این کار را برای تو غدقن می‌کنم.»

ایراد یازدهم (سطر ۷ صفحه ۵۰) به شرح ایضاً. جمله به این صورت تصحیح می‌شود: «مال اظهار تشکر است. منظورم موقعی است که...»

از لطف شما و از توجه عمیق‌تان بسیار ممنونم.

### ● آقای م. حاجی‌نژاد

دلیلی ندارد که نرسیده باشد. اگر تاکنون به‌جای نرسیده دلیلش این است که یا مردود

### • آقای حسین مرزآبادی

(۱) این که اختصاص دادن چند (و حداقل هشت) صفحه از مجموع ۱۶۰ صفحه مجله به «جبران کمبود مطلب» تلقی شود، دیگر واقعاً از آن حرف‌هاست! وانگهی، مطلبی را که به عنوان «دلیل» ذکر کرده‌اید (موضوع نسبت بهای مجله با بهای بهترین کتاب شطرنج، که در عین حال دلیلی بسیار بی‌پایه است) مطلبی است که با همین کلمات، توسط یکی از دوستان ما، در دفتر مجله نیز مطرح شده است آیا شما «اسم مستعار» همان رفیق ما نیستید؟ در هر حال ما موضوع ماندن یا رفتن صفحات شطرنج را به تصمیم خوانندگان واگذاشته‌ایم.

(۲) این نظر شما که «مجله به‌غیر از چند شماره اول از لحاظ داستان بسیار کم است» آیا با قضیه شطرنج ارتباطی ندارد؟ - منظورم این است که داستان بیش‌تری می‌خواهید و شطرنج را نمی‌خواهید. خوب، اگر کسانی که خواهان شطرنج‌نشد و علاقه‌نی به خواندن داستان ندارند به ما نوشته باشند «قصه بازی را بگذارید کنار و صفحات شطرنج را بیش‌تر کنید» چه؟ - فکر نمی‌کنید به‌خاطر چند صفحه دارید به‌حق دوستاناران شطرنج تجاوز می‌کنید؟

(۳) «محافظة کار اقراطی» بودن مجله و این که «از ترس بستن مجله‌تان به‌سراغ شطرنج و طلب باران می‌روید» مطلبی است که جوابش بعاند. اما آیا این که «کتاب جمعه وزین‌ترین هفتگی است که از ابتدای انقلاب به‌طور مرتب منتشر شده، مطالب مربوط به‌کردستان و شیلی، و همچنین بحث در شعارهای دوران انقلاب و بسیاری از مطالب‌تان را بسیار پسندیدم» با ایرادات‌تان می‌خواند؟

### • آقای علیرضا غ. (آبادان)

متأسفانه آنچه را که فرستاده‌اید حتی نمی‌توانیم بخوانیم، زیرا اگر هم رای به‌جای آن‌ها داده شود به‌دلیل نوع خاص «ستون‌بندی» شما چاپخانه از ما نخواهد پذیرفت! - هر قطعه را روی يك صفحه کاغذ

به‌ضمیمه فیش بانکی - که چگونگی آن در داخل جلد مجله آمده - به‌دفتر مجله ارسال شود. اگر دانش‌آموزان دبیرستان‌ها کارت تحصیلی ندارند می‌توانند از دفتر دبیرستان نامه‌ی بگیرند که دانش‌آموز بودن‌شان را گواهی کرده باشد.  
(۴) باز هم برای من نامه بنویسید.

### • آقای فریبرز س.

ببینید عزیزم: ما یقین داریم که خوانندگان مجله به «شعر» کاملاً بی‌موقعی که شما سروده‌اید هیچ توجهی نخواهند کرد:

هزار بار اگر به‌خاکم سپارند

هزار دهان می‌شوم

برهزار خار؟!]

که فریاد برکشم

هزاران بار

تو را دوست می‌دارم

ای یار!

اگر هم توجهی کنند، مره‌اش این خواهد بود که زیر لب بگویند: «آی خروس بی‌محل» - و حق با آن‌هاست. می‌دانید چرا؟ آخر همگی حواس‌شان بی این است که آقای رئیس جمهوری با آزادی‌های مورد ادعایش چه خواهد کرد و ماجراهای کردستان و گنبد و خوزستان و بلوچستان به‌کجا خواهد کشید!

### • خانم یا آقای ج. میلگرادی

در طرح‌های شما، اندیشه و مضمون بسیار قوی است اما در اجرای آن قلم‌اندازی می‌کنید. آن مضامین به‌طراحی محکم‌تر و مهارت فنی سنجیده‌تری محتاج است. اگر کارتان را جدی می‌گیرید بیش‌تر تمرین کنید، از آسان‌گیری بپرهیزید و به‌حد اقل راضی نشوید. چند تا از طرح‌های‌تان را در این صفحات آورده‌ایم. در مورد شعر‌تان: تصور می‌کنم تا اینجا طرح‌های‌تان می‌چربند. پیش‌بینی نمی‌توان کرد، پسند من و ما مطرح نیست، آموزگار اصلی محیط و شرایط زندگی شما خواهد بود. فقط کار کنید.

بمسائل نگاه می‌کنند. شهیداً احساس مسؤولیت می‌کنند. امری که شما توصیه می‌کنید واقعاً چه لطفی دارد؟ ما با کمال دقت از میان مطالب رسیده آنچه را که جالب توجه و قابل عرضه باشد انتخاب و چاپ می‌کنیم. پس شماره‌هایی که شما پیشنهاد می‌کنید در حقیقت خواهد شد «جنگ آتار غیرقابل چاپ»! - آیا چنین مجموعه‌ای برای خود شما جالب خواهد بود؟

• آقای غلامحسین پرتابیان (کازرون)  
سیاس مرا از بابت شعری که در نهایت محبت برای من سروده‌اید پذیرید. چیزی بسیار بیش‌تر از اثر «یک آغازگر» و «تازه کار» در آن هست و نشان می‌دهد که در هر حال بی‌تجربه نیستید. توصیه من مثل همیشه این است که به «زبان» بیش‌تر توجه کنید. از یاد ببرید که یک فارسی زبان هستید. صرف فارسی زبان بودن، برای «شعر فارسی سرودن» کافی نیست. برای این کار باید فرض کنید که اصلاً فارسی نمی‌دانید، و از نو به‌کشف آن برخیزید. از چاپ شعرتان در مجله، به‌دلیل آن که موضوع خصوصی است پوزش می‌خواهم اما آن را چون یادگار عزیزی از شما که امیدوارم روزی شاعر بزرگی بشوید حفظ خواهم کرد.

• آقای احمد نقشبندی  
با تشکر از راهنمایی‌هاتان، قبلاً دوستان دیگری محبت کرده عین شماره‌های آن مجله را در اختیار ما گذاشته‌اند.

• آقای محمدرضا جوکار (خورموج)  
گردآوری اشعار محلی کاری است که هر چه جدی‌تر باید تعقیب شود. بخصوص که در زمینه رفع ستم ملی، مسأله اولویت زبان‌های محلی و آزادی‌های فرهنگی اقوام ایرانی در دستور روز مردم مبارز کشور ما قرار دارد و هر قومی باید فرهنگ افواهی خود را به‌صورت فرهنگ مکتوب در آورد. برای انعکاس دادن این آثار، کتاب جمعه بارها

مرقوم بفرمائید، و یک روی آن، طراحی با خودکار آبی هم قابل استفاده نیست، با مرکب و روی کاغذ سفید بکشید که دو صورت پذیرش شورای دبیران قابل کلیشه شدن باشد.

• آقای عزیز گوشه دزفولی (شوشتر)  
۱) مطالبی که مرقوم داشته‌اید تا به‌قول خودتان به‌عنوان «موضوع قابل توجهی» مطرح شود، در کمال تأسف، در روال کار کتاب جمعه نیست. حسن نیت و محبت شما به‌جای خود، اما همکاران ما که می‌باید به‌دناگیر مطالب منطبق با روال مجله را از میان انبوهی مطلب انتخاب کنند و به «ادیتور»های معدود مجله برسانند کارشان آنچنان فشرده است که در عرض هفته ناگزیرند صدها صفحه مطلب را مرور کنند. آنچه شما «به‌عنوان موضوع پیشنهادی» مطرح کرده‌اید متأسفانه به‌کار «روزانه‌نویس»های نشریاتی می‌آید که به‌طور یومیه منتشر می‌شوند. ما نویسنده‌ای که بتواند از این نوع «موضوعات قابل توجه» استفاده کند نداریم.

۲) دفتر توزیع ما مجله را مستقیماً برای سرپرست توزیع در مرکز هر استان می‌فرستد. علاقمندان مجله در شوشتر باید از سرپرست توزیع مطبوعات در استان بخواهند که سهمیه کافی برای مرکز بخش مطبوعات در شوشتر در نظر بگیرد.

۳) عکس‌هایی که در مجلات و روزنامه‌های قدیم و جدید به‌چاپ رسیده اگر به‌قدر کافی روشن و تمیز باشد قابل استفاده است. متشکریم.

• آقای محمود سعادت‌پور (تهران)  
پیشنهاد شما که «هرچند شماره یک بار مجله را اختصاص بدهید به‌چاپ آثار خوانندگان» چه نتیجه‌ای در بر دارد؟ ارضای خاطر نویسندگانی که نه مطلب جالبی برای گفتن دارند و نه تجربه و استعدادی برای نوشتن؟ مجله در برابر خوانندگانی که بسیار جدی

افراد بومی و محلی، این دره‌های ناب همراه با خالق آن را در زندان‌های سینۀ خود مدفون کرده‌اند... و غیره.

۱۰۹

### • آقای امید الف.

یادداشتی که روی داستان و یا به‌قول خودتان در دودل (کذا، در سراسر نامه) خود گذاشته بودید کار ما را سبک کرد تا آن را نخوانده بایگانی کنیم. به اتفاق شما و دیگر خوانندگان قسمتی از این یادداشت را مرور می‌کنیم:

«آنچه را که من به‌عنوان اصل و منشأ گرفتم همان نمی‌دانم معروف لادریون و فرضیه شکاکون است. اما در طول داستان، از آن به‌ماتریالیسم و بعد، از آن به‌ایدئالیسم و دوباره به‌تفاوت واقعیت و حقیقت، و به‌نقص و ضعف احساس‌های ما برای درک حقایق جهان رسیده‌ام و از این رو همواره یک دور تسلسل را پیموده‌ام و آخر الامر نتیجه گرفته‌ام که من به‌بی‌اعتقادی خودم هم اعتقادی ندارم.»

موفق باشید!

### • آقای غلامعباس دهار (آبادان)

دید شاعرانه بسیار عمیقی دارید. بخش دوم چهار فصل مرثیه در عین سادگی بسیار زیباست. شعر هر چه ساده‌تر باشد زیبایی خود را عریان‌تر جلوه می‌دهد. شعرهای پیچیده، بیش‌تر فریبند، و گرنه به‌آن همه لفاف و کاغذ رنگین و حقه‌بازی در شکل و بیان غیرذک نیازی پیدا نمی‌کنند.

از اوج

تا فرود

فاصله

انگشتی است و ماشه‌نی،

و بدین سان

برنده

بر تصویر لرزان خویش

منطبق می‌شود.

### • آقای احمد ل. (تهران)

هر دو شعری که فرستاده‌اید به‌راستی پرمایه

اعلام آمادگی کرده است. اما متأسفانه دوستان کار را سهل می‌گیرند. هم اکنون پرونده‌قطوری از اشعار ترکی، کردی، بلوچی، ترکمنی و جز این‌ها در آرشیو ماست که هیچ یک قابل استفاده نیست. فی‌المثل دوستی که یادداشت فارسیش را هم بر اثر بدی خط و بی‌توجهی در نوشتن نمی‌شود خواند و فی‌المثل در ابتدای نامه و به‌دنبال خطاب آقای سردبیر کلمه عزیزاچنان نوشته که از خربزه و جربزه و جزیره تا غروتیز و غربزه و قمروزیر و قیریز همه چیز می‌تواند خواند. چند صفحه شعر محلی (که اسم نمی‌برم از کجا) فرستاده است که، وایلا! - تصور کنید که این سایه دست فی‌الواقع به‌درد چه کاری می‌خورد؟

در هر صورت چاپ اشعار محلی فقط در صورتی برای ما - که آشنائی با گویش‌ها یا زبان‌ها نداریم - فقط در صورتی میسر است که متن آن‌ها به‌دقت تمام ماشین شده باشد، اعراب‌گذاری شده باشد، و آوانویسی شده باشد. کاری که شما نیز باید در مورد اشعار شیخ علی شیخ حمود (که حتی تلفظ جزو آخر اسم او را هم روشن نکرده‌اید) انجام بدهید تا زحمتی که کشیده‌اید بی‌ثمر نماند. برای آوانویسی به‌نامۀ آقای کاظم زارعیان در همین شماره مراجعه کنید.

دیگر این که دوستان ما به‌صرف این که مجله اعلام کرده است خود را در حک و اصلاح مقالات آزاد می‌داند غالباً کمترین توجهی به‌آنچه می‌نویسند نمی‌کنند. درست است که ویراستاران مجله به‌قول معروف «مو از ماست می‌کشند» ولی آخر آن‌ها با جملاتی از این نوع چه می‌توانند بکنند جز این که یکسره از خیر مطلب - در هر درجه از اهمیت که باشد - بگذرند؟

ملاحظه بفرمائید:

میراث گرانبهای نیاکان یا با تحریفات نابه‌جای بعضی‌ها اصالت خود را از دست داده و یا با فروش کردن صفحات و کلمات بلیغ آن به‌بیگانگان پشت پا به‌ادبیات محلی خود زده و یا دانسته و یا ندانسته

است که آن را در سنگ نیشته بیستون تحریف کرده. بردیا را «گنومات غاصب» خوانده است. و اشاره‌ام به این واقعیت تاریخی بیش‌تر برای رفع این نظریه اشتباه‌آمیز بود که گروهی معتقدند چنان اصلاحات انقلابی در آن روزگار (هزار و پانصد ششصد سال پیش از فردوسی) عملی نبوده و از لحاظ تاریخی آنا کرونیسک یا نابهنگام است. قصدم این بود که نشان بدهم عمل آن اسطوره در تاریخ هم اتفاق افتاده است.

از محبت‌تان ممنونم. نامه دیگری نزد من دارید که روزی به آن جواب خواهم داد.

• آقای محمدحسن زردوانی (تبریز) طریق رسیدن به کمال همان است در حاشیه شعرتان نوشته‌اید. به پیروزی خود شک نداشته باشید، چرا که پایمردی تنها راه وصول به آن است.

• آقای رسول مهران‌پور (برایتون، انگلستان)

مجله را می‌توانید از تهران توسط یکی از اقوام‌تان مشترک شوید. ضمناً نماینده مجله در لندن آقای مجید پرنوش است، با تلفن ۵۱۹۲۸۴۲ می‌توانید با ایشان تماس بگیرید.

است جز این که لغزش‌هایی از بابت زبان و بیان دارند. فی‌المثل:

آن اشتیاق سرخ شکفتن  
در برگ برگ باغ  
گلبر(؟) شد...

یا مثلاً تحقیر گشتن در قسمت دوم شعر راستی چرا. باید گشتن را به جای شدن به کار برد که نه زیباست نه درست. همچنین است در تابوی عشق:

ما هیزم کدام حادثه گشتیم  
ما هیزم کدام حادثه می‌گردیم؟  
و چند سطر پائین‌تر:  
بیا آتش شویم  
حادثه گردیم.

لطف بفرمائید و این اشکالات را اصلاح کنید.

• آقای ع. فاضل

به خلاف تصور شما من اسطوره و تاریخ را با هم مخلوط نکرده‌ام بل عبارتی آورده‌ام که عیناً چنین است: «داستان ضحاک و فریدون اسطوره‌ای است که حقیقت تاریخی قلب شده‌اش می‌تواند کودتای داریوش برعلیه بردیا باشد». - البته عبارت قلم‌انداز نوشته شده و شما حق داشته‌اید متوجه منظور من نشوید. قصدم از «حقیقت تاریخی قلب شده» اسطوره ضحاک نیست، بلکه کودتای داریوش



آدمه دایمن  
نو  
۱۱ تهران  
فواصت آدمه ان کا نامور  
۱۲ پهن تا ۵۶



طرح از ج. میلاگردی

به پوشش اشخاص و رفتار و کردار روزانه مردمی که به سرعت در نظام سرمایه‌داری جا افتاده‌اند اصراری نشان نمی‌دهد. بر حساس‌ترین نقاط و نکات انگشت می‌گذرد، بی‌آن که ثابت کند راه حل‌های جان‌شین شونده‌ئی در آستین دارد. ساخت کنونی ارتش راه به‌عنوان وسیله سرکوبی وارداتی، رد می‌کند و در برابر چریک‌های غیرمذهبی، به‌لزم تسلیح چریک‌های مذهبی اعتقاد دارد. اما اگر کسی خواستار برهم زدن نظام مستقر در ارتش است باید از جانب حرکت توده‌ها خیالی آسوده داشته باشد. و این، با حمله مساوی بنی‌صدر به خودمختاری و «تجزیه»، وهمسنگ جلوه دادن این دو سازگار نیست. نمی‌توان هم از بازسازی ارتش سخن گفت و هم تهدید کرد که مخالفان مسلح «خانه به‌خانه» کوبیده خواهند شد. اگر بنی‌صدر نتواند به‌توده مردم متکی باشد، حتی سازمان چریک‌های مسلمان او نیز به‌سرعت تبدیل به‌زائده همان ارتش قدیمی خواهد شد (رویدادهای اخیر گنبد نشان داد که ارتش بدون حضور علنی سرهنگ‌ها در وسط خیابان هم می‌تواند همچنان سرکوبگر باشد).

\*\*\*

سعی در پیش‌بینی آینده دور حرکت انقلابی، کار را به‌حدس و گمان‌های شخصی و ثابت نشدنی می‌کشاند. اما در آینده نزدیک اعتبار دولت بنی‌صدر با پشتوانه آرائی که به‌دست آورده می‌تواند مایه ثبات شود. تعبیر این «ثبات» بستگی خواهد داشت به‌این که از کدام زاویه به‌قضایا بنگریم ریخته شدن آرای خرده بوژوازی «آرامش» طلب و نیز قشرهای علاقمند به‌تغییرهای اساسی اما بدون مشی سیاسی خاص، بنی‌صدر را در وضعیت پرتضادی قرار می‌دهد. از سونی، رئیس جمهوری علی‌الاصول توانائی آن را دارد که با تثبیت ضمنی نظام اقتصادی کنونی برای مدت زمانی کوتاه رونق اقتصادی زودگذر و «آرامش» مورد علاقه قشرهایی از شهرنشینان را به‌آنها بازگرداند؛ مطبوعات اندکی آزاد شوند و رادیو - تلویزیون روحیه‌ئی جز حالت سوگوار کنونی بیابد. از سوی دیگر، موقعیت او امکان دست زدن به‌تغییرات اساسی در اقتصاد و دستگاه دولت را نیز فراهم می‌کند اما مخالفان این «شیوه‌های فرهنگی نوظهور» را - که در بنی‌صدر تصویر سیاستمداری غربی می‌بینند - بی‌حوصله‌تر خواهد کرد.

جدا از مسائل نسبتاً تعیین‌کننده‌ئی مانند ترکیب مجلس و رویدادهائی در حد وخامت حال یا سلامت آیت‌الله خمینی، جهت حرکت جامعه با‌قدرت اجرائی بنی‌صدر به‌این نیز بستگی خواهد داشت که او بتواند روش‌هائی عینی و تعریف‌پذیر برای تحقق آرمان‌هایش بیابد. پیش از این، بنی‌صدر توانسته است اصلاحات را با عدد و رقم و ریال، در قالب کاهش بهره بانکی، به‌مردم ارائه کند. اما در برخورد با شمار بیش‌تری از مسائل و مقوله‌های ریشه‌دار، نیافتن محملی برای پیاده کردن آرمان‌ها، جز موجب سرخوردگی و نارضائی عمیق مردم نمی‌شود. شکست آرمان‌های تعریف نشده و تخیلی بنی‌صدر می‌تواند مانند تبلیغات مخالفان امروزش به‌چیزی کاملاً متضاد هدف اصلی تبدیل گردد.

م. مراد

۲۹ بهمن ۵۸

# سیاهگل ۴۹





مردان از راهکوره‌های سبز  
به‌زیر می‌آیند.

عشق را چونان خزه‌نی  
که بر صخره  
ناگزیر است

بر پیکره‌های خویش می‌آرند  
و زخم را بر سینه‌های‌شان.  
چشمان‌شان عاطفه و نفرت است  
و دندان‌های اراده‌ی خندان‌شان  
دشمنی معلقِ ماه است  
در شبِ راهزن.

از انبوهی عبوس  
به‌سیاهی

نقبی سرد می‌برند  
(آن‌جا که آتش و آفرا بیهوده رُسته است  
و رُستن  
وظیفه‌نی‌ست  
که خاک

خمیازه‌کشان انجام می‌دهد

اگرچند آفتاب  
با تیغِ براقش

هر صبح  
بندِ نافِ گیاهی نو رُسته را قطع می‌کند؛  
و به‌روزگاری

که شرف

نُدرتی‌ست

بُهت‌انگیز

که نه آسایشِ خفتگان  
 که سکونِ مردگان را  
 آشفته می کند.

تو می باید خاموشی بگزینی  
 به جز دروغت اگر پیامی  
 نمی تواند بود  
 اما اگر ت مجال آن هست  
 که به آزادی  
 ناله‌ئی کنی

فریادی در افکن  
 و جانت را به تمامی  
 پشتوانه‌ی پرتاب آن کن!

لعل  
 ۵۰

بهار ۵۰  
 دو باره از شعر ضیافت (مجموعه)  
 دشنه در دیس) دربارهٔ حماسهٔ سیاهکل.

## حماسهٔ سیاهکل

تجلی پرشکوه ارادهٔ پولادین فرزندان  
دلاور خلق

۵

ر سیاه‌ترین روزهای دوران خفقان، هنگامی که زحمتکشان سرزمین ما ستم سرمایه‌داران غارتگر و سرکوب و حشیانهٔ منفورترین دیکتاتور تاریخ را با پوست و گوشت خود لمس می‌کردند و همهٔ هستی خلق‌های رنج‌دیدهٔ ایران به‌یغمای تاراجگران بین‌المللی به‌سرکردگی امپریالیسم آمریکا می‌رفت؛ هنگامی که خیانت‌ها و زبونی سیاست‌پیشگان وابسته و دنباله‌رو در سراسر کشور تخم یأس و بدبینی پاشیده بود؛ ناگهان از اعماق جنگل‌های سیاهکل حماسه‌ئی پا گرفت که طنین بیدارکننده و دورنساناز آن در سراسر ایران خواب‌آلودهٔ آن روز منفجر شد.

خشم و کین دلاوران خلق، شور رهائی از ستم بهره‌کشی طبقاتی را چنان برانگیخت که به‌حقیقت می‌باید از آن به‌عنوان سرآغاز جنبش نوین رهائی‌بخش خلق‌های ایران یاد شود. در آستانهٔ دهمین سال این حماسهٔ خونین، مقاله‌ئی را که حمید اشرف - یکی از یاران گروه جنگل - یک سال پس از رستاخیز سیاهکل در تعلیل شکست این حرکت نوشته است به‌خوانندگان کتاب‌جمعه تقدیم می‌کنیم.

به‌مناسبت  
دهمین سالگرد  
رستاخیز سیاهکل

۱۹ بهمن سالروز رستاخیز سیاهکل

## تحلیلی از یک سال جنگ چریکی

در شهر و کوه ۱

حمید اشرف

## مقدمه

بیش از يك سال از آغاز مبارزات چریکی در ایران می گذرد. برای کسانی که در مبارزه شرکت دارند، و برای دیگران، هنوز بسیاری از مسائل مربوط به این دوره روشن نشده است. در این جزوه کوشش می شود که مسائل مربوط به يك سال مبارزه روشن شود و از تجارب جنبش تحلیلی صورت گیرد.

در شرائطی که گروه های سیاسی به واسطه اعمال فشار نیروهای پلیسی از هرگونه حرکت سازنده بازداشته شده بودند و هرگونه فعالیت نیروهای اپوزیسیون باخسونت تمام متوقف می گردید و انبوه عظیم ترس و خفت بر توده ها و حتی روشنفکران سنگینی بازدارنده ای به وجود آورده بود «گروه جنگل» فعالیت خود را آغاز کرد. ما عملاً به این نتیجه رسیده بودیم که در اوائل کار ایجاد هر نوع سازمان وسیع و گسترده به منظور بسیج توده ها، به علت کنترل شدید پلیس مقدور نیست. لذا به تئوری کار گروهی معتقد شده بودیم. هدف گروه به طور خالص و ساده ایجاد برخوردهای مسلحانه، ضربه زدن به دشمن به منظور درهم شکستن آتمسفر خفقان در محیط سیاسی ایران، و نشان دادن تنها راه مبارزه یعنی «مبارزه مسلحانه» به خلق میهن مان بود.

گروه جنگل بر مبنای فعالیت سه تن از کادرهای سابق تشکیل گردید (این سه تن بازماندگان گروهی بودند که در سال ۴۵ با هدف ایجاد جنبش قهرآمیز در ایران تشکیل شد و در زمستان ۴۶ این گروه ضربه شدیدی خورد و رهبران اصلی آن دستگیر شدند. عده ای از کادرها فرصت طلبانه از جنبش کناره گیری کردند و تنها دو تن از وفاداران توانستند از کشور خارج شوند و به جنبش ضدامپریالیستی - ضدصهیونیستی فلسطین پیوندند. هدف این دو تن آن بود که پس از کسب تجارب نظامی به میهن باز گردند.

تنها سه نفر که فعالیت شان برای پلیس افشا نشده بود در ایران باقی ماندند تا گروه جدیدی را متکی بر تجارب گروه شکست خورده سازمان دهند. براساس فعالیت های مقدماتی این سه تن، ۳۲ نفر از معتقدان راه «قهرآمیز» در يك گروه مخفی سازمان یافتند و شروع به عملیات تدارکاتی کردند.



ناصریف دلیل صفائی



علی اکبر صفائی فراهانی

کادرها در این زمان دارای زندگی علنی بودند و همواره به طور کامل در معرض خطر قرار داشتند. به هر حال، این گروه که بعدها به «گروه جنگل» معروف شد در پائیز سال ۴۷ با هشت کادر سازمان داده شد و تعداد نفرات در فاصله پائیز ۴۷ تا زمستان ۴۸ به ۲۲ نفر افزایش یافت.

فعالیت‌های تدارکاتی از قبیل خرید ۱۴ قبضه سلاح کمری کوتاه و بلند قدیمی، تهیه نقشه مناطق شمالی ایران، اجرای برنامه‌های شناسائی سیستماتیک نواحی کوهستانی، و ایجاد بایگانی اطلاعاتی، تا تابستان ۴۸ ادامه یافت. در این هنگام بود که یکی از وفاداران خارج شده از کشور به ایران بازگشت. این رفیق، «علی اکبر صفائی فراهانی» بود که پس از خروج از ایران مدت‌ها در زندان‌های کشورهای عربی به سر برده بود و سپس به جبهه «الفتح» پیوست و به خاطر فداکاری و شایستگی به فرماندهی جبهه شمالی «الفتح» رسیده بود. و در آن سازمان به «ابوعباس» شهرت داشت. او به تنهایی و بدون هیچ اطلاعی از وضع کنونی گروه به ایران بازگشته بود. هدف او جمع‌آوری مجدد رفقهای دیرین و سازماندهی یک جنبش روستائی بود. هنگامی که به ایران رسید علیرغم تصوراتش با گروه آماده‌نی مواجه شد که بسیاری از عوامل لازمی را که او برای اجرای برنامه‌اش به آن‌ها نیازمند بود در اختیار داشت.

پس از مواجه شدن با شرایط امیدوارکننده گروه، او به فلسطین بازگشت تا به یاری امکانات نهضت فلسطین مقداری ملزومات جنگی فراهم کند. و برای تجهیز گروه به ایران بیآورد. در بهار سال ۴۹ این کار صورت گرفت و رفیق صفائی به اتفاق یکی دیگر از «وفاداران خارج شده» به ایران بازگشتند. بازگشت آن‌ها امید دوباره‌ئی برای گروه ما بود، و بلاخص ملزومات آن‌ها به خوبی می‌توانست گروه را مسلح کند. از این به بعد کارهای ابتدائی تدارکاتی برای اجرای برنامه منطقه‌شناسی کوهستان به‌طور جدی آغاز شد. به‌منظور حل مسائل مالی یکی از شعبات بانک ملی ایران (شعبه وزرا) مصادره گردید و مبلغ ۱۶۰ هزار تومان موجودی آن در خدمت گروه قرار گرفت.

به‌توسط رفقائی که در شمال داشتیم یک سیستم آذوقه‌رسانی و ارتباطی را سازمان دادیم. در شهریور ۴۹ همه چیز برای حرکت آماده بود: نقشه، سلاح کمری، مسلسل، مهمات، مواد منفجره، تجهیزات انفرادی و جمعی، سیستم ارتباطی و...

## ۱

## از دره «مکار» تا «سیاهکل»

در تاریخ ۱۵ شهریور ۴۹، دسته شش نفری پیشگامان کوهستان از دره «مکار» در نزدیکی «چالوس» حرکت خود را به سمت غرب آغاز کرد. قرارهای ارتباطی طوری سازمان داده شده بود که اکیپ، هنگام عبور از مناطقی که در کوهپایه‌های آن رفقائی بومی سکنی داشتند با شهر تماس برقرار کند.

اجرای حرکت در امتداد نواحی مرتفع جنگلی گیلان و مازندران از غرب به شرق، و [هدف آن] شناسائی منطقه از نظر جغرافیائی و نظامی [بود]. قرار بود بلافاصله پس از تکمیل شناسائی ابتدائی - که امکان تحرك حساب شده را به‌دسته کوهستان می‌داد - عملیات نظامی آغاز شود. این عملیات می‌بایست به‌صورت حمله به یک پاسگاه و خلع سلاح آن شروع می‌شد، و افراد موظف بودند بدون درنگ منطقه را ترك گویند تا از عکس‌العمل احتمالی دشمن مصون بمانند زیرا واضح بود که



احمد نورمحمدی



محمد رحیم حسینی

بلافاصله پس از اولین عمل چریکی، روستائیان که هنوز درک روشنی از دسته چریکی ندارند و واکنش موافقی نشان نخواهند داد، بلکه تداوم عملیات نظامی است که می‌تواند به تدریج روستائیان یک منطقه را تحت تأثیر قرار دهد و آن‌ها را به حمایت معنوی و سپس به حمایت مادی وادارد.

ما با آگاهی به این دو موضوع - یعنی عکس‌العمل نظامی دستگاه، و عدم امکان حمایت مادی سریع روستائیان - معین کرده بودیم که گروه بلافاصله پس از ضربه از منطقه عملیات خارج شود و مدتی بعد، [در] منطقه‌ئی دورتر، در جایی که دشمن انتظار ندارد، ضربه بعدی را وارد آورد و کلاً هدف عملیات را تبلیغ مسلحانه و تغییر آتمسفر سیاسی در سطح کشور قرار دهد. به‌طور خلاصه اولین هدف استراتژیک، تغییر آتمسفر سیاسی کشور و طرح عملی مبارزه مسلحانه برای گروه‌های سیاسی و پایان دادن به جدال چندین ساله بر سر این موضوع بود.

این کار می‌بایست توسط گروه زبده با تحرك عالی صورت می‌گرفت که ضربات کوچک ولی پرسروصدا را رد می‌کرد و مطلقاً از درگیری با نیروهای دشمن اجتناب می‌ورزید.

کلاً تدارکات لازم برای چنین عملی انجام گرفته بود و افراد دسته کوهستان، در عمل، با تکیه به فداکاری و ایمان انقلابی خود برای این

کار آماده شده بودند. مسائل مهمی از قبیل آشنائی و خو گرفتن با مناطق و معابر جنگلی و کوهستانی، تهیه آذوقه، تهیه ملزومات انفرادی و جمعی و... به تدریج حل می شد.

این ها همه مسائل تکنیکی مربوط به فاز اول مبارزه در کوهستان بود که به خوبی حل می شد. ولی گروه جنگل با مسائل دیگری نیز روبه رو بود. لازم تشخیص داده می شد که همزمان با عملیات کوهستان، در شهرستان های شمالی و مرکز عملیات، تبلیغ مسلحانه آغاز شود. حتی گفت و گو از تقدم آغاز عملیات در شهر می رفت. ولی گروه جنگل با امکانات و انرژی محدودی که در اختیار داشت نمی توانست در هر دو زمینه مسائل را به طور یکسان حل کند، بالاخص این که کادرهای شهری هنوز نظامی نشده بودند و عناصر حرفه ایی از یکی دو تن تجاوز نمی کردند. دیگر این که برنامه هائی مطرح بود که انرژی بیشتری طلب می کرد. در این زمان لزوم ارتباط گیری با گروه های واقعاً انقلابی الزامی بود. بنابراین به تماس ابتدائی مان با گروه رفیق احمدزاده شکل منظمی دادیم. ارتباط دو گروه بنا به ملاحظات امنیتی و ضد اطلاعاتی بسیار محتاطانه صورت می گرفت و بیش تر بر سر مسائل تئوریک انقلاب ایران بحث می شد.

گروه رفیق احمدزاده متکی بر تجارب و تئوری انقلاب برزیل پیشنهاد سازماندهی جنگ چریکی شهری را می داد و معتقد بود که جنبش باید اول در شهر دور بگیرد و سپس کار در روستا، متکی به مبارزه دور گرفته در شهر، آغاز گردد. و در این مرحله، مبارزه، به طور عمده از شهر به روستا منتقل شود. ولی گروه جنگل پیشنهاد آغاز مبارزه همزمان در شهر و روستا را می داد.

دلیل ما خصلت تبلیغی مبارزه مسلحانه در آغاز کار بود. ما معتقد بودیم که کار در شهر و روستا در صورت امکان باید شروع شود. البته به تقدم عملیات در شهر معتقد بودیم ولی این تقدم از نظر ما فقط جنبه تاکتیکی داشت و به منظور آماده کردن افکار عمومی برای جذب و تأثیر پذیری بیش تر از عمل کوه بود. در حالی که این تقدم زمانی، از نظرگاه رفقای گروه احمدزاده جنبه استراتژیک داشت. به هر حال تماس دو گروه در سراسر پائیز ۴۹ بیش تر به بحث های تئوریک گذشت. دسته کوهستان همچنان به سمت غرب پیش می رفت ولی در شهر هنوز دو گروه





فوق به توافق نرسیده بودند.

گروه احمدزاده سازماندهی کار کوه را عملی نمی دانست و معتقد بود که تنها با انرژی ذخیره شده ناشی از جنگ شهری می توان کار کوه را سازمان داد. و به راستی امکانات آن ها هم اجازه اقدام منظمی را در این زمینه نمی داد و ذخائر تجربی بسیار کمی در این زمینه داشتند، و از طرفی امکانات ما، و مهم تر از همه، از حرکت عملی ما در این مورد بی اطلاع گذاشته شده بودند. ما می خواستیم پس از توافق تئوریک امکانات را مطرح کنیم. ولی ملاحظه کاری های اطلاعاتی موجب طولانی شدن بحث ها و عدم وصول به نتیجه قاطع و نهائی شده بود.

فرماندهی دسته کوهستان - رفیق صفائی - که اینک آماده اجرای طرح های پیش بینی شده بود، پیشنهاد شروع عملیات را می داد. بالاخص او بر امکانات سربازگیری از طریق گروه احمدزاده حساب می کرد. و به علاوه، این گروه، امکان ایجاد کارهائی را در شهرهای مازندران دارا بود که می توانست قسمت مهمی از مسائل دسته کوهستان را حل کند. لذا مرتباً فشار می آورد که زودتر با این گروه به توافق عملی برسیم. بالاخره در اوائل زمستان ۴۹ این مهم حاصل شد و توانستیم بر سر این موضوع که کار در کوه را هم اکنون باید سازمان داد به توافق برسیم. ولی گروه احمدزاده شروع عملیات در کوه را وابسته به شروع عملیات در شهر می کردند و معتقد بودند که دسته کوهستان باید منتظر سازماندهی کادرهای شهری و آمادگی آن ها برای عمل بماند. ولی ما به همزمانی معتقد

بودیم، زیرا دسته کوهستان آماده اجرای طرح پیش‌بینی شده بود، و اگر عمل را طبق نقشه قبلی شروع نمی‌کرد با دشواری‌هایی روبه‌رو می‌شد. این دشواری‌ها عمدتاً عبارت بودند از:

۱- امکان بروز خطر ناشی از طولانی شدن مدت شناسایی، و احتمال برخورد نادلخواه با قوای ژاندارمری.

۲- پائین آمدن روحیه کادرهای کوه، ناشی از انتظار نامحدود. بنابراین دلائل، فرماندهی کوه صلاح را در آغاز نبرد می‌دید. بالاخص این که بر اثر طولانی شدن مباحثات در شهر نسبت به ثمربخشی عملی و سریع این مباحثات بی‌اعتماد شده بود. به هر حال کادرهای شهری گروه جنگل از فرماندهی کوه یک مهلت دو ماهه خواستند تا به سازماندهی افراد و آماده ساختن آن‌ها برای پیوستن به دسته کوهستان بپردازند. ولی با توجه به وضع غیر حرفه‌ای کادرهای گروه احمدزاده و پخش بودن آن‌ها در شهرستان‌ها و این که هنوز تمامی افراد گروه احمدزاده نسبت به توافق دو گروه توجیه نشده بودند و هنوز در داخل گروه مباحثات ادامه داشت، کارها طبق برنامه پیش نرفت؛ به طوری که مهلت دو ماهه به پایان رسید درحالی که هنوز اقدامات ما به نتایج عملی نرسیده بود؛ گرچه انتظار می‌رفت که به زودی نتیجه دهد. به هر حال دسته کوهستان به اجرای برنامه‌های اضافی منطقه‌شناسی در نواحی شرقی مازندران پرداخت که خارج از برنامه پیش‌بینی شده بود. و در اوائل بهمن این کار نیز به پایان رسیده بود و دیگر ادامه حرکت به شکل قبیل برای دسته کوهستان امکان نداشت. یا می‌بایست به شهر باز گردند، یا برنامه عملیاتی را آغاز کنند. (لازم به تذکر است که تا این تاریخ، دسته کوهستان، با امکانات محدود درون گروهی، به نفع افزایش یافت که از این عده یک نفر در جنگل مفقود گردید و جست‌وجوهای چند شبانه‌روزی افراد دسته برای پیدا کردن وی به نتیجه نرسید.)

و دسته کوهستان در دو برنامه دو ماهه و یک ماه و نیمه، از دره چالوس تا منطقه خلخال (شرق مازندران) و از دره چالوس تا منطقه رامیان واقع در شرق مازندران، را شناسایی کرده و اینک آماده عمل بودند. روحیه عالی داشتند و به صورت مردان جنگل، محکم و مقاوم و با تجربه شده بودند.

به هر حال فرماندهی کوه اعلام داشت که در نیمه دوم بهمن



مهدی اسحقی



شیخ‌الدین مشیدی

عملیات را علیرغم آمادگی عناصر شهری آغاز خواهد کرد. در داخل گروه ما هنوز طرح‌های عملیاتی شهری به‌طور کامل تنظیم نشده بود ولی برای اجرای ضربه‌های تبلیغاتی طرح‌های آماده‌ای داشتیم. در نیمه اول دی ماه یکی از کادرهای گروه جنگل که افسر وظیفه بود و به‌همین دلیل وظائف گروه‌ش به‌دیگران داده شده بود به‌عللی غیر از ارتباط با گروه جنگل دستگیر گردید.

این رفیق غفور حسن‌بور بود و اطلاعات وسیعی نسبت به افسراد گروه کوچک ما داشت. پس از بیست روز شکنجه که بالاخره منجر به‌شهادت او شده اعترافاتی کرد. این اعترافات سرخ دستگیری سایر افراد گروه جنگل شد. آن‌ها که انتظار فاش شدن اسرار را نداشتند (کاملاً تصور می‌شد که چون رفیق نامبرده در ارتباط با فعالیت‌های گروه دستگیر نشده موردی ندارد که مسائل مربوط به گروه را مطرح کند، که این اشتباهی بزرگ بود و لازم بود رفقانی که به‌ر نحو در معرض خطر قرار داشتند سریعاً مخفی می‌شدند) در شهر غافلگیر و دستگیر شدند.

به‌ر حال انتظار بیش از حد، وعدم یک سازمان محکم زیرزمینی شهری در آن موقع، در تاریخ ۱۳ بهمن نتایج مخرب خود را به‌بار آورد. در این روز حمله تدارک شده سراسری سازمان امنیت به‌گروه ما شروع شد. در فاصله ۲۴ ساعت سه نفر در گیلان و پنج نفر در تهران بازداشت

گردیدند. به طوری که از کل کادراهای شهری گروه جنگل فقط پنج نفر باقی ماندند و شبکه شهری ما از هم پاشید. در این زمان دسته کوهستان که با يك عنصر شایسته از گروه احمدزاده به نام رفیق فرودی تقویت شده بود و تعدادشان به نه نفر رسیده بود، از منطقه شرقی مازندران از طریق جاده اتوموبیل رو به منطقه سیاهکل منتقل شده بودند و در ارتفاعات جنوبی سیاهکل - کوهستان های دیلم - مستقر شده آماده عملیات بودند.

در تاریخ ۱۶ بهمن در جنگل های جنوبی سیاهکل با رفقای دسته کوهستان تماس گرفتیم و ضربه های وارده را به اطلاع آن ها رساندیم. نه ما و نه آن ها هنوز از دستگیری رفیقی که در کوهپایه های سیاهکل معلم بود - رفیق نیری<sup>۲</sup> و محل انبارك آذوقه در آن منطقه را می دانست مطلع نبودیم. البته این رفیق اطلاع نداشت که دسته کوهستان در آن موقع در سیاهکل موضع گرفته است. لذا مطرح کردیم که او به زودی دستگیر خواهد شد. بنابراین رفقای کوه تصمیم گرفتند یکی از افراد خود را نزد او بفرستند و فرارش بدهند.

در روز ۱۹ بهمن که برای حمله به پاسگاه ژاندارمری انتخاب شده بود رفیق هادی بنده خدا از کوه پائین آمد تا در دهکده شاغوزلات معلم جوان ده رفیق نیری - را ببیند و از خطری که او را تهدید می کند مطلعش کند و فرارش بدهد، غافل از آن که ضربه از شهر به آنجا هم سرایت کرده است و ژاندارمری خانه نیری را در محاصره دارد. بهر حال، رفیق هادی بنده خدا در دهکده شاغوزلات پس از يك درگیری مسلحانه به دست دشمن اسیر می شود. رفقائی که در ارتفاعات بودند با صدای تیراندازی از واقعه مطلع می شوند و قرار می شود طبق طرح قبلی حمله را شروع کنند و ضمناً موجبات رهائی رفیق زندانی را فراهم آورند.

در شامگاه ۱۹ بهمن آن ها از مواضع خود خارج شدند و پس از تصاحب يك اتوبوس كوچك در جاده سیاهکل - لونك به سیاهکل حمله کردند. هدف اصلی پاسگاه ژاندارمری و پست جنگلداری بود. در این حمله تمام موجودی سلاح های پاسگاه که عبارت از ۹ قبضه تفنگ برنو و مسلسل بود تصاحب گردید. در این عمل معاون پاسگاه سیاهکل و فرد دیگری کشته شدند و رفقا بدون دادن تلفات به ارتفاعات جنوبی عقب نشینی کردند (ضمناً رفیق زندانی در پاسگاه نبود و همراه رئیس



غفور حسن پور اصلیل



عباس دانش بهزادی

پاسگاه بهرشت برده شده بود).

از ۱۹ بهمن تا ۱۸ اسفند ۴۹ فاصله‌نی بود که دسته کوهستان مورد حمله متمرکز نیروهای دشمن قرار گرفت. آن‌ها دلیرانه نبرد کردند و بیش از ۶۰ نفر افسر و درجه‌دار و سرباز دشمن را از پای در آوردند.

## ۲

برای همه این سوال پیش آمده است که «چرا دسته کوهستان به این سرعت متلاشی گردید؟»

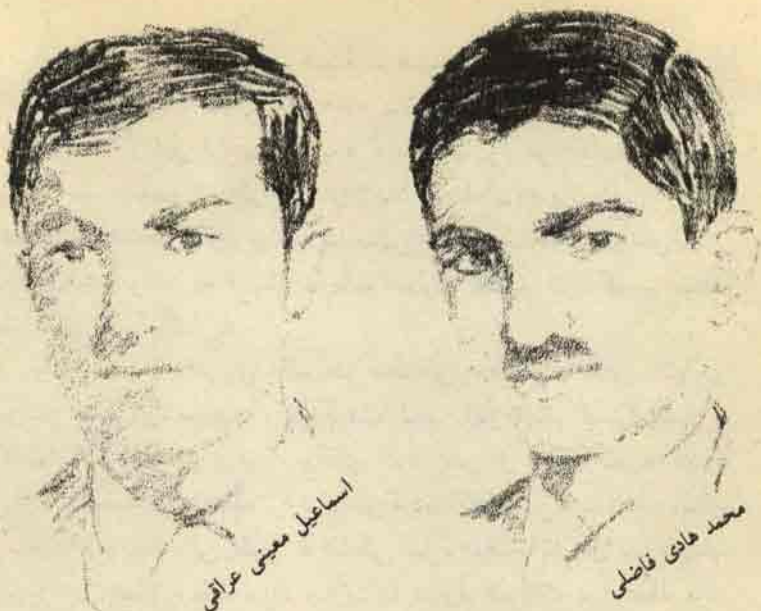
هر کس به نوعی این شکست را توجیه و تحلیل کرده است، ولی بسیاری مسائل برای کسانی که این شکست را مورد بحث قرار داده‌اند روشن نبوده است. در این جا کوشش می‌شود علل اصلی و فرعی شکست مورد بررسی قرار گیرد، ولی قبلاً لازم می‌دانم مسائلی را عنوان کنم. گروه با توجه به این موضوع که ممکن است در هر لحظه از عمل ناپود شود کار خود را آغاز کرد. ما بیش‌ترین کوشش را برای مخفی ماندن فعالیت‌ها گمان کرده بودیم. آیا به‌راستی در این کار موفق شدیم؟ رفقای ما چند ماه در کوهستان‌ها و جنگل‌ها بدون گذاشتن کوچک‌ترین ردپائی به‌شناسائی پرداختند و کادرسای شهری و ارتباطی ما

نیازمندی‌های تدارکاتی آن‌ها را تأمین می‌کردند ولی عمر فعالیت‌های قبل از عمل باید محدود باشد. ما خود این را نیک می‌دانستیم و قبلاً يك بار تجربه هم کرده بودیم. (در اینجا تضادی مطرح است. تضاد بین مدت زمان تدارک و کیفیت تدارک). يك گروه باید از طرفی برای شروع به عمل دست به تدارکاتی بزند که بدون آن‌ها نمی‌تواند عمل کند و طبعاً هر قدر این تدارکات بهتر صورت گیرد موفقیت عمل بیشتر است، و از طرفی باید این کار را در مدت زمان محدودی انجام دهد. زیرا زمان تدارک، برای گروه‌های ابتدائی بی‌تجربه، خود يك عامل منفی است؛ چرا که زمان به‌دستگاه‌های پلیسی امکان ردیابی و وارد ساختن ضربه را به‌گروه یا تیم بی‌تجربه می‌دهد. ما این تضاد را درک می‌کردیم ولی هیچ معادله‌ای در دست نداشتیم که برطبق آن زمان شروع عمل را تعیین کنیم.

لذا تمایل به شروع عمل با امکانات بیشتر، ما را از دست زدن به عمل در رأس موقعی که از قبل پیش‌بینی کرده بودیم بازداشت و همین باعث شد که زمان به‌سود دشمن و به‌زیان ما کار کند و ما در شهر ضربه بخوریم پیش از آن که دست به عمل زده باشیم. باید خاطر نشان کنیم که عامل زمان، فقط قبل از شروع عمل برای گروه یا تیم يك عامل منفی محسوب می‌شود؛ زیرا که گروه یا تیم هیچ تجربه‌ی عینی از برخورد با دشمن ندارد. ولی مسلماً پس از دست زدن به عمل و جذب تجارب حاصل از عمل و استحاله چریکی گروه، عامل زمان دیگر نقش منفی نخواهد داشت بلکه از آنجا که آینده از آن انقلابیون است زمان به‌عاملی مثبت بدل می‌گردد.

به‌نظر من عواملی که دست به‌دست هم داده و موجبات نابودی کامل دسته کوه را فراهم آورد عمدتاً خطاهای تاکتیکی بود ولی از لحاظ سیاسی نظامی، فرماندهی، دسته کوهستانی مرتکب يك اشتباه بزرگ استراتژیک شد که ذیلاً بدان می‌پردازیم. علل تاکتیکی شکست دسته کوه عبارت بود از:

- ۱- تأخیر در شروع عملیات.
- ۲- فقدان يك سازمان زیرزمینی محکم با کادرهای مخفی در شهر.
- ۳- فقدان يك سیستم ضداطلاعاتی دقیق و حساب شده.



۴- عدم هماهنگی گروه‌های دیگر، از لحاظ عمل و نظر، با گروه جنگل.

۵- عدم قاطعیت افراد کوه در برخورد با حوادث. به طوری که چهار نفرشان توسط روستائیان ناآگاه دستگیر شدند و این رفقا به خاطر طرز تفکر ذهنی خود و به خاطر این که مبدا يك روستائی آسیب ببیند با آنها رفتار خشن و نظامی نکردند. آنها فکر می‌کردند که به هیچ وجه به هیچ روستائی در هیچ شرایط نباید آسیبی برسد. لذا وقتی دهقانان درصدد دستگیری آنان برآمدند مسلحانه اقدام نکردند. آنها از این اصل که خود بدان آگاهی داشتند غافل شدند که: در مرحله ابتدائی جنگ چریکی، نیات سیاسی دسته کوچک چریکی بر روستائیان روشن نیست و آنها برطبق روابط جاری عمل می‌کنند.

نشان دادن قاطعیت چریکی قدرت است که ضامن حفظ و بقای چریک است نه ملایمت و ملاحظت او. در اوائل، ملایمت به حساب ضعف گذاشته می‌شود. چریک باید قدرت تمام و خشونت کامل موجودیت خودش را اثبات کند. آن گاه باید با استفاده از این قدرت برنامه‌هایی به سود دهقانان و به زیان دشمنان آنها انجام دهند. تنها به این صورت است که دهقانان به قدرت و نیت چریک پی می‌برند و از او حمایت می‌کنند.

اما علت اصلی شکست دسته کوهستان چیز دیگری بود، زیرا دسته کوهستان می‌بایست متکی به خود باشد و بدون تکیه بر شهر با تدارکاتی که از قبل فراهم شده به حرکت و مبارزه خود ادامه دهد. این، علت اساسی «تغییر در طرح استراتژیک دسته کوه» بود. افراد دسته کوهستان در هفته‌های آخر برنامه شناسائی خود، در مباحثات خویش به این نتیجه رسیده بودند که «عملیات باید طوری تنظیم شود که بر منطقه تحت عمل تأثیر بگذارد».

بدین ترتیب «تئوری تأثیرات منطقه‌ئی عملیات» جای «تئوری تأثیرات سراسری عملیات» را می‌گرفت. تأثیر این تغییر استراتژیک بر حرکات تاکتیکی این بود که رفقای کوه، پس از اولین ضربه، دیگر نمی‌بایست به سرعت منطقه را ترک می‌کردند، بلکه می‌بایست در منطقه می‌ماندند و به شناسائی دقیق تاکتیکی می‌پرداختند تا بتوانند ضربات بعدی را در همان منطقه وارد سازند تا تداوم ضربات بر منطقه تأثیر گذاشته خلق منطقه را به مبارزه بکشاند. انعکاس عمل این تغییر در برنامه استراتژیک بدین صورت بود که رفقا با فراموش کردن اصل اساسی «حرکت مداوم» در منطقه باقی ماندند و قرار گذاشتند که مدت ۳۰ روز از منطقه شناسائی تاکتیکی نمایند و سپس منطقه را به سمت شرقی ترک کنند. با استفاده از انبارهای آذوقه، بدون گذاشتن رد پا، از منطقه دور شوند و پس از پیوستن نفرات جدید از شهر، مجدداً به منطقه سیاهکل - دیلمان باز گشته با اتکاء به شناسائی تاکتیکی ۲۰ روزه، یک سری عملیات به منظور تأثیر بخشی در منطقه لاهیجان انجام دهند. البته آمادگی منطقه لاهیجان به علت تضادهای شدید بین چایکاران و سازمان چای، بین دامداران و اداره منابع طبیعی و بین بوروکراسی و متنفذین از یک طرف و خلق از طرف دیگر، شرایط مناسبی را ارائه می‌کرد.

از طرفی فرماندهی دسته کوهستان هیچ گاه پیش‌بینی نمی‌کرد که دشمن چنین نیروی عظیمی را برای نابودی دسته کوچک ۸ نفری کوه گسیل دارد. فرماندهی دسته کوه، در نهایت، انتظار داشت که نیروهای گروهان ژاندارمری لاهیجان در مرحله اول به میدان فرستاده شوند و هرگز تصور نمی‌کرد که هنگ ژاندارمری گیلان و تمام نیروهای پلیس و ارتش در منطقه بسیج شوند و با استفاده از ده‌ها هلی کوپتر به جست‌وجو پردازند. در حالی که عملاً چنین شد و سپهبد اویسی - فرمانده ژاندارمری



محمدعلی محدث قندهاری



اسکندر رحیمی مسینی



کل - شخصاً در سیاهکل ستاد عملیات تشکیل داده عملیات را رهبری می کرد.

غلامرضا - برادر شاه - هم برای بازرسی و سرکشی به سیاهکل اعزام شده بود. افراد هنگ ژاندارمری گیلان تمام خطوط مواصلاتی منطقه را شدیداً کنترل می کردند و منطقه را به محاصره در آورده بودند و يك گردان ارتشی از پادگان منجیل به سمت منطقه به حرکت در آمده بود. بدین ترتیب بود که دسته کوهستان پس از حمله به پادگان سیاهکل به ارتفاعات جنوبی عقب نشینی کرد و طبق برنامه شروع به شناسایی و گشت زنی کرد. طبعاً آذوقه ۲۰ روزه را باید از انبارك آذوقه واقع در قلّه کاکوه - که با کمک نیری، معلم روستائی دستگیر شده ایجاد شده بود - تأمین می کردند.

به طوری که اکنون می دانیم، نیری دستگیر شده تحت شکنجه محل انبار را به دشمن گفته بود، و دشمن عمده نیروی خود را در حوالی کاکوه بسیج کرده با استفاده از همه نوع تجهیزات، بالاخص هلی کوپتر، چهار نفر از رفقای کوه را که به منظور برداشت آذوقه به محل آمده بودند به محاصره در آورده بود. موقعیت طبیعی نیز مناسب نبود. به علت زمستان، درختان جنگلی برگ نداشتند و از نظر نظامی، این يك عامل منفی برای چریک محسوب می شد و امکان استفاده از هلی کوپتر را به دشمن می داد.

فدائیان کوهستان مدت ۴۸ ساعت با قوای متمرکز دشمن پیکار کردند و آن گاه که مهمات شان به پایان رسید، دو نفرشان با دست زدن به عمل فدائی، با انفجار نارنجك، خودشان را با چند تن از عوامل دشمن نابود کردند و دو نفر دیگر که رمقی در تن نداشتند به اسارت دشمن در



آمدند. یکی از افراد توانست از محاصره خارج شود که چند روز بعد، در ۸ اسفند، در حوالی يك روستا به طور نیمه جان یافته شد. بدین ترتیب از دسته نه نفری کوهستان، هفت نفر به اسارت دشمن در آمدند و ۲ تن در جنگل به شهادت رسیدند. در مجموع، از افراد گروه ۲۲ نفری جنگل در کوه و شهر،

جمعاً ۱۷ نفر دستگیر شدند که از این ۱۷ نفر، ۱۳

نفر در تاریخ ۲۷ اسفند ۴۹ توسط عوامل امپریالیسم

در ایران تیرباران شدند و فقط ۵ تن از گروه جنگل زنده و آزاد ماندند.

این عده در تاریخ ۱۸ فروردین ۵۰ به انتقام اعدام رفقای خود رئیس اداره دادرسی ارتش رژیم - سپهبد فرسیو - را در يك محکمه انقلابی محاکمه و او را به مرگ محکوم کردند و حکم اعدام را در سحرگاه همان روز در مورد او به اجرا در آوردند.

توضیحات

۱. خلخال در غرب کوه‌های تالش و مرکز آن در هفتاد و دو کیلومتری جنوب اردبیل است. معلوم نیست این اشتباه چه گونه صورت گرفته. ظاهراً عبارت باید «منتهی الیه غربی گیلان» باشد [ک.ج.]

۲. این نیز باید «شمال گرگان» باشد. [ک.ج.]

۳. مادر رفیق شهید، غفور حسن‌پور، هنگامی که خبر تیرباران فرزندش را به او رساندند چنین گفت: انقلاب ایران همچون درخت تناوری است که ریشه‌های قطوری در دل خاک وطن دارد. پسر من و نظائر پسر من تنها شاخه‌های این درخت هستند و دشمن تنها می‌تواند شاخه‌های این درخت را بزند اما ریشه همچنان پا برجاست و با زدن هر شاخه، شاخه‌های بسیار خواهد روئید. پس من از مرگ فرزندم دلگیر نیستم، امید من به شاخه‌های جدید است.

۴. رفیق ایرج نیری در زیر شکنجه شدید محل انبار آذوقه واقع در قلّه کاکوه سیاهکل را گفت و بعدها در دادگاه به حبس ابد محکوم شد.

۵. رفیق شهید هادی بنده‌خدا که پس از دستگیری به وسیله ارتش ضد خلقی شاه در زندان همراه با ۱۲ رفیق دیگر تیرباران شد.

جاودان باد خاطره شهدای به خون خفته خلق!

پیروز باد مبارزه مسلحانه تنها راه رهایی خلق ایران!

برقرار باد حاکمیت خلق!

## نمایندگان فروش کتاب جمعه در تهران و شهرستان‌ها عبارتند از:

انتشارات آگاه - مقابل دبیرخانه دانشگاه  
انتشارات پیام - مقابل دانشگاه  
انتشارات روزبهان - مقابل دانشگاه  
انتشارات سحر - مقابل دانشگاه  
انتشارات زمان - مقابل دانشگاه  
انتشارات مروارید - مقابل دانشگاه  
انتشارات نوید - مقابل دانشگاه  
انتشارات پیوند - مقابل دانشگاه  
انتشارات طهوری - مقابل دانشگاه  
انتشارات دنیا - مقابل دبیرخانه دانشگاه  
انتشارات باستان - خیابان فروردین  
مرکز پخش میشا - خیابان فروردین  
انتشارات سپهر - مقابل دانشگاه  
انتشارات پارت - مقابل دانشگاه  
مطبوعاتی کسمانی - میدان فردوسی -  
جنب لوان تور

### شهرستان‌ها:

خوزستان: اردشیر مجتایان ۲۹۴۳۳  
فارس: میرزاده ۳۲۷۰۱  
آبادان و خرمشهر: جویدار ۲۵۲۵۶  
آذربایجان شرقی: حمید ملازاده ۵۴۲۶۹  
کرمانشاه: متکی ۲۴۱۳۰  
گیلان: جمال حیدری ۳۴۹۴۹  
اصفهان: شمس اشراق ۳۴۰۳۰  
کرمان: جهانگیری ۲۸۶۴  
ارومیه: بهزادینا ۳۳۴۰  
خری: دینداری ۳۹۹۳-۳۱۶۷  
همدان: علی اکبر یاری ۹۹۶۱۹  
مشهد: مهریزی  
سمنان: شهرام ۳۰۹۱  
بروجرد: شهرام ۳۳۴۳  
سنندج: ایازی ۳۸۹۸  
گنبد: دلدادۀ مهربان ۲۶۶۱

یزد: دهقان

گرگان: قمری

زنجان: جمیلی ۴۹۴۴

قائم‌شهر: حبیب‌زاده ۵۰۰۰

پابلسر: میرزائی ۴۵۸۰

آمل: صالح رجائی ۲۴۴۳

پندرعباس: احمدیان

زاهدان: رفعت ۵۰۴۳

اراک: سپهرپور ۲۶۸۲۷

اروپا:

لندن: مجید برونش ۵۱۹۲۸۴۲

لندن: خانه فرهنگ ایران

برای پخش کتاب جمعه در  
شهرستانها نماینده فعال  
می‌پذیریم

منتشر شد:

ارتش و سیاست

جک وُدیس.....م. سجودی

داروین.....ویژۀ نوجوانان

مائوتسه - تونگ...ویژۀ نوجوانان

منتشر می‌شود:

۱. رخساره‌های اقتصاد (دفتر چهارم)

ارنست مندل.....محمود مصور رحمانی

۲. محصول توفانی

جان اشتین‌بک.....محمود مصور رحمانی

۳. سوسیالیسم در کوبا

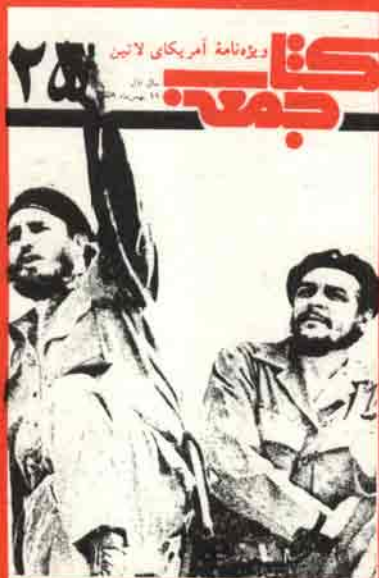
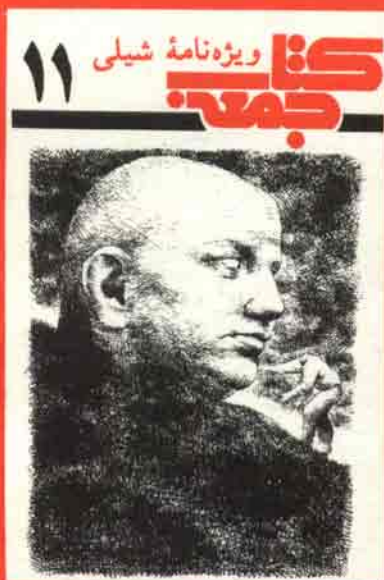
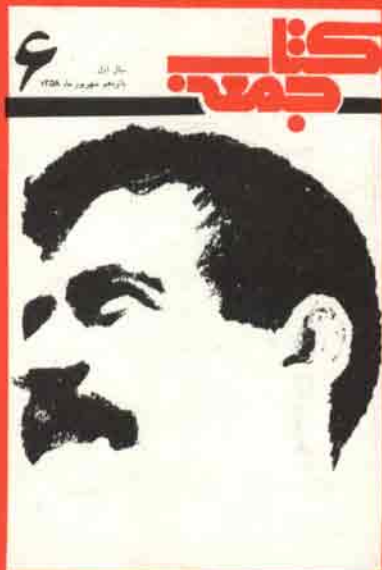
هو برمن و پل سوئیزی.....حسن نعمتی

۴. اپرای شندرقازی

برتولت برشت...ابوالحسن ونده‌ور (وفا)

۵. چنین است دیکتاتوری (رنگی)

آنجکه تاکنون از ویژهنامه‌ها منتشر شده:



زمنشآت فاریدار